



کارگران دارند به خیابان می آیند!

آغاز مباحثات کنکرة چهارم عادی

پیام و فراخوان مشترک به مناسبت روز جهانی کارگر

کارگران و زحمتکشان

چندی است که شما موفق شده‌اید یازدهم اردیبهشت (اول ماه مه) را بعنوان روز کارگر به حکومت تحمیل کنید. اما سرمایه‌داران و دولت آنان تلاش کرده‌اند که این روز را به روز وحدت کارگران با سرمایه‌داران و دولت، و به روز سپاس‌گزاری کارگران از آنان تبدیل کنند! حال آنکه بیش از صد سال است که در کشورهای دنیا، اول ماه مه روزی است که کارگران، بیکاران، مردم زحمتکش و محروم، از زن و مرد، به خیابان‌ها سرازیر میشوند تا اولاً در صفی واحد، همبستگی و قدرت عظیم خود را به نمایش بگذارند، ثانیاً اعتراض خود را نسبت به ستم‌هایی که بر آنان می‌شود بیان کرده و خواسته‌های عاجل و حیاتی خود را با صدای بلند اعلام کنند.

شما که محروم‌ترین طبقات جامعه و اکثریت عظیم جمعیت کشور هستید و مشقات کار یا بیکاری، فقدان حداقل تأمینات اجتماعی و امنیت شغلی، فقدان بیمه بیکاری، تبعیض دستمزد میان زنان و مردان و فشارهای دیگر کمزبان را خم کرده و کارد به استخوانتان رسانده‌اند، حتی از این حق ساده محروم شده‌اید که در روز کارگر به خیابان بیایید و دردهای‌تان را فریاد بزنید. شرایط زندگی شما هر روز بدتر و تحمل ناپذیرتر می‌شود و همه جناح‌های حکومت همچون بیست سال گذشته می‌خواهند بار مشکلات مالی دولت را بر دوش شما بیاندازند و در همان حال حق اعتراض را هم از شما بگیرند! اما شما باید از این حق ابتدائی و مسلم خود دفاع کنید که مثل خواهران و برادران هم طبقه و هم سرنوشت‌تان در همه کشورهای جهان، در اول ماه مه (یازدهم اردیبهشت‌ماه) آزادانه به خیابان‌ها بیایید و بازو در بازوی هم راهپیمائی کنید.

ما متحد و یکمدا، شما کارگران و همه مردم زحمتکش و محروم و بیکاران ایران را فرا می‌خوانیم که برای به کرسی نشاندن این حق مسلم خود، در روز یازدهم اردیبهشت‌ماه امسال دست به راهپیمائی و تظاهرات بزنید، و هر سال با تکرار این اقدام، بکوشید تا حق راهپیمائی آزادانه نیروی کار و زحمت و محرومان و لگدمال شده‌گان را جا بیاندازید و به استثمارگران و دولت آنان تحمیل کنید. در راهپیمائی امسال، طبقاً درخواست‌های جاری و فوری‌تان را مطرح خواهید کرد از قبیل: «پرداخت بموقع دستمزدها»، «جلوگیری از بیکارسازی‌ها»، «پرداخت بیمه بیکاری به کلیه بیکاران»، «جلوگیری از سقوط قدرت خرید کارگران و افزایش دستمزدها به تناسب تورم»، «برابری دستمزد زنان با مردان و کارگران خارجی با کارگران ایرانی برای کار مساوی»، «اجرای پیمان‌های دسته جمعی» و غیره.

اما فراموش نکنید که شما برای آن که بتوانید در برابر کارفرما از حقوق‌تان دفاع کنید، به شکل صنفی مستقل خودتان احتیاج دارید. همینطور برای آن که همه کارگران بتوانند یک‌پارچه در مقابل بی‌حقی‌ها و فشارهایی که در نتیجه سیاست‌های عمومی طبقه سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داران بر آنان وارد می‌شود مقاومت، و از حقوق‌شان دفاع کنند، به شکل‌های سراسری کارگری نیازمندند، زیرا که «خانه کارگر» ابزار دست دولت برای کنترل کارگران و وابسته کردن‌شان به رژیم است. پس شکل مستقل که تنها وسیله اتحاد و قدرت شماست، در مبارزه برای بدست آوردن حقوق‌تان از نان شب برای شما واجب‌تر است و لازم است که «حق شکل مستقل» را در راس همه درخواست‌های جاری‌تان در راهپیمائی اول ماه مه قرار بدهید، و در جریان مبارزه و زندگی روزانه‌تان نیز برای ایجاد این شکل‌های مستقل حول درخواست‌های صنفی جاری‌تان تلاش کنید. «چاره رنجبران، وحدت و تشکیلات است!»

ما فرارسیدن اول ماه مه، روز همبستگی بین‌المللی کارگران را به همه کارگران و زحمتکشان صمیمانه شادباش می‌گوییم و از همه کارگران پیشرو، از همه فعالان و هواداران احزاب و سازمان‌های خود و از همه روشنفکران چپ و طرفدار کارگران و زحمتکشان می‌خواهیم تا با تمام توان خود، این فراخوان به برگزاری راهپیمائی اول ماه مه را در گسترده‌ترین سطح به میان کارگران و زحمتکشان و بیکاران ببرند و آنان را در تدارک و سازماندهی این راهپیمائی در همه شهرهای ایران، بخصوص در تهران یاری دهند.

سرنگون باد رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی!

زنده باد همبستگی بین‌المللی کارگران!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

اردیبهشت ۱۳۷۸

اتحاد چپ کارگری ایران (۱)

کمیته دفاع مشترک از مبارزات کارگران ایران (۴)

۱- متشکل از:

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)،

اتحاد فدائیان کمونیست،

هسته اقلیت،

گرایش سوسیالیسم و انقلاب (پروژه)،

فعالین سابق فدائی،

منفردین سوسیالیست کارگری،

اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲- متشکل از:

حزب کمونیست ایران،

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران،

سازمان فدائیان (اقلیت)،

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

تظاهرات دهها هزار کارگر در تهران

در اول ماه مه

با آن که اعلام شده بود تقاضای «خانه کارگر» برای کسب مجوز راهپیمایی کارگران در روز یازدهم اردیبهشت ماه، از سوی کمیسیون احزاب، وزارت اطلاعات و استانداری تهران رد شده است، روز شنبه دهه هزار کارگر در تهران در میدان بهارستان تجمع کرده به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر دست به تظاهرات زدند. کارگران، پاره ای از درخواست های فوری خود را مطرح، و بویژه به طرح ضد کارگری مجلس شورای اسلامی مبنی بر لغو شمولیت قانون کار به کارگاه های سه نفر و زیر سه نفر، قویاً اعتراض کردند.

اگر مخالفت کمیسیون احزاب، وزارت اطلاعات و استانداری تهران با برگزاری تظاهرات کارگری با این عنوان صورت گرفته بود که «در شرایط امروز کشور، این کار به مصلحت نیست»، «خانه کارگر» هم که یکی از دیگر از ارگان های وابسته به حکومت است، بنا بر شرایط امروز کشور وضعیت انفجاری ناراضی کارگران، جلوگیری از تظاهرات را به مصلحت ندانسته است. «خانه کارگر» ترجیح داده است که ابتکار برگزاری تظاهرات کارگری و از این طریق، کنترل شعارها و قطع نامدی آن را در دست بگیرد، تا مبادا در جو آماده انفجاری که به حد اشباع رسیده است، تظاهرات خودجوش کارگری سر باز کند و مهار کردن شعارها و عواقب نامعلوم آن میسر نباشد.

«اتحاد چپ کارگری» و «کمیته دفاع مشترک از مبارزات کارگران ایران» که اکثر نیروهای کمونیست و چپ کارگری ایرانی در آن ها جمع شده اند، در اوائل اردیبهشت ماه، طی پیام و فراخوان مشترکی از کارگران ایران خواستند که بعد از بیست سال محرومیت و ممنوعیت، امسال به برگزاری راهپیمایی در یازدهم اردیبهشت اقدام کنند و با تکرار آن در سال های آینده، حق راهپیمایی آزادانه خود را در روز کارگر، به حکومت تحمیل کنند و جا بیاندازند.

برای فراخوان دهنده گان این توهم وجود نداشت که سازماندهی و برگزاری راهپیمایی مستقل توده کارگران با شعارهای مستقل خودشان، کاری است که فقط با یک فراخوان، و از امروز به فردا شدنی باشد. اما آن ها زمینه های مساعد برای به حرکت در آمدن و متشکل شدن کارگران را در نظر داشته، و کارگران را به تلاش در جهت بهره گرفتن از این زمینه ها و به میدان آوردن نیروی عظیم خود دعوت کردند.

این که برگزار کننده ی تظاهرات کارگری تهران، «خانه کارگر» بوده، و این که کنترل شعارها و قطع نامدی آن را داشته است، طبعاً این تظاهرات را از اصالت یک تظاهرات مستقل محروم کرده است؛ اما این همه نباید از اهمیت این تظاهرات غافل مان کند.

این برگزاری کنترل شده ی تظاهرات، خود به رژیم تحمیل شده است؛ اگر چه فعلاً نه از طریق سازماندهی مستقل کارگران، ولی از طریق ترس رژیم از چنین سازماندهی مستقلی که زمینه های اقتصادی و اجتماعی اش بسیار نیرومند شده است.

این تظاهرات- که پس از بیست سال ممنوعیت برگزار شد- نشان از آن دارد که وزنه ی جنبش کارگری- چه در حالت بالقوه اش، و چه در حرکات فزاینده ی اعتراضی اش- آن همه سنگین شده است که دیگر امکان نادیده گرفتن اش برای رژیم (و لاقلاً برای جناحی از آن که «خانه کارگر» را تحت نفوذ دارد» وجود ندارد.

این تظاهرات، بخصوص از آن جهت اهمیت داشت که دهها هزار

پیام و فراخوان اول ماه مه
تظاهرات دهها هزار کارگر در تهران
در اول ماه مه
سال ۷۷، سال مبارزه فزاینده از کارخانه

سهراب یکتا - ی. آبخون صفحه ۴

جنبش کارگری و ضرورت نبردهای

سرنوشت ساز! حشمت محسنی صفحه ۷

ضرورت سازمانیابی کارگران کارگاه های

کوچک و صنوف! حشمت محسنی صفحه ۱۲

اسلام و مدرنیته (۵) محمدرضا شالکونی صفحه ۱۵

زهر رخسارند صفحه ۲۱

تربیت و

محدودیتها و تنگنای نقد تکنونی ما از

الگوی حزبی گذشته (۴) الف - سپهر صفحه ۲۲

مانیفست حزب کمونیست صفحه ۲۸

بولتن مباحثات گنگره ضمیمه راه کارگر

تاکتیک تحریم انقلابی یا "رنال پلیتیک" شرکت

اعتراضی؟! بابک مشتاق صفحه ۳۱

چشم انداز اوضاع سیاسی، اسکیزوفرنی کودتای

اهتمالی بابک مشتاق صفحه ۳۵

مشخصات عمومی اوضاع سیاسی و تاکتیکها

روزبه صفحه ۳۷

تاملی در اوضاع کشور، برای یادآوری

اهداف ما و دوری از سکتاریسم پیران صفحه ۴۱

آدرسها و شماره تلفنهای ارتباط با سازمان صفحه ۳۰

راه کارگر ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

هیئت سردبیری :

برهان (سردبیر این شماره)

روزبه

محمدرضا شالکونی

سارا محمود

اردشیر مهرداد

مدیر اجرایی :

ارژنگ بامشاد

برای تماس با هیئت سردبیری و ارسال نامه ها و مقالات خود، از آدرس و فاکس روابط عمومی سازمان استفاده کنید.

قیمت تک شماره معادل ۵ مارک

سال ۷۷، سال مبارزه فزاینده از کارخانه

سهراب یکتا - ی. آبخون

سال گذشته در گزارشات جمع آوری شده نامعلوم مانده ولی از مجموع نتایج دریافت شده می توان گفت که اکثر حرکات کارگری در دست یابی به خواسته هایشان ناکام مانده اند.

روشن است در جایی که اصل اشتغال و دستمزد به زیر سؤال رفته، سایر مطالبات کارگری برای بهبود شرایط کار و زندگی یا مطالبات رفاهی و یا مسئله افزایش دستمزدها به حاشیه رانده شود. به همین دلیل در مجموع مبارزات کارگری در سال گذشته، تنها ۴ مورد خواست اجرای پیمان های دسته جمعی، ۸ مورد اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، ۵ مورد پرداخت حق بهره وری، ۶ مورد رسمی شدن کارگران قراردادی، یک مورد انحلال شورای اسلامی کارخانه، ۱۵ مورد خواست افزایش دستمزد و ۱۸ مورد خواسته های رفاهی مطرح شدند. که به جز دو سه مورد آخر، موارد یاد شده به طور مستقیم و یا غیرمستقیم به اصل پرداخت دستمزدها و اشتغال ارتباط داشتند.

مسئله افزایش دستمزدها و شورای عالی کار
ورشکستگی اقتصادی در سال گذشته شورای عالی کار را هم، نهادی که هر ساله حداقل دستمزدها را تعیین می نماید، به این نتیجه رساند که کارش در رابطه با به اصطلاح افزایش دستمزدها بی معنا شده است. اولاً... به این دلیل که تعیین حداقل دستمزدها و یا به اصطلاح افزایش دستمزدهای سالانه متناسب تورم، در جایی که کارگران اکثر کارخانه جات دستمزدهای معوقه خود را تا یک سال تمام دریافت نکرده اند و اصل دستمزدها پرداخت نمی شود، معنایی ندارد. ثانیاً... به این دلیل که تعیین حداقل دستمزدها در حالی که هیچ گونه تناسبی با تورم و گرانی سرسام آور

شود، حداقل هزینه های زندگی آن هم فقط در حد زنده ماندن را تأمین نمی کند. به علاوه اوضاع اقتصادی به حدی خراب و نابسامان است که همین شرایط کار بدون دستمزد را هم نمی توان حفظ نمود. با درهم ریختن کامل سامانه اقتصاد کشور، رکود همه جانبه تولید و خطر بیکار سازی های باز هم بیشتر، امید به آخرین آب باریکه زندگی نیز در حال از میان رفتن است.

مطالبات کارگران در سال ۷۷

مطالبه اصلی کارگران در سال ۷۷ به طور خلاصه عبارت بود از مطالبه حق زندگی، با خواست پرداخت به موقع دستمزدهای معوقه و حفظ اشتغالشان با اعتراض به اخراج های وسیع و تعطیلی کارخانه جات. در مجموع، مطالبه ۱۰۰ مورد از ۱۸۱ مورد حرکات کارگری عبارت بود از پرداخت دستمزدهای معوقه و در اشکال مختلف آن. ۹۰ مورد پرداخت به موقع دستمزدها و پرداخت دستمزدهای معوقه، ۶ مورد پرداخت عیدی و پاداش سال ۷۶ و ۴ مورد پرداخت به موقع پاداش و عیدی سال ۷۷. اعتراض به اخراج ها و تعطیلی کارخانه جات ۵۱ مورد که از آن ۳۳ مورد اعتراض به اخراج ها و ۱۸ مورد اعتراض به تعطیلی کارخانه جات بود.

بر اساس آمار نتایج جمع آوری شده از حرکات کارگری، تنها در سه مورد مسئولان تن به عقب نشینی داده و در ۹ مورد قول مساعد برای رسیدگی به خواست های کارگران، در ۷ مورد کار به دخالت نیروهای انتظامی و دستگیری کارگران معترض منتهی شده و در دو مورد عده ای از کارگران اخراج و در دو مورد دیگر تهدید به اخراج شده اند. گرچه سرنوشت تعداد زیادی از حرکات کارگری در

از مجموع ۱۸۱ مورد از حرکات و مبارزات کارگری در سال ۷۷، که ما گزارش آنها را از مطبوعات رسمی رژیم و منابع دیگر جمع آوری کرده ایم، ۶۳ مورد تظاهرات خیابانی و مبارزات بیرون از کارخانه در برابر استانداردی ها، فرمانداری ها، وزارت خانه ها و اداره های کار و دفاتر مطبوعات و نهادهای دیگر رژیم در شهرهای مختلف از سراسر کشور گزارش شده و ۴۶ مورد اعتصاب و تجمع. معلوم است که این ۱۸۱ گزارش تنها نمونه ای است از مجموع مبارزات و حرکات کارگری در سال گذشته و شامل حرکات برجسته ای است که مطبوعات رژیم، ناگزیر به انعکاس آن شده اند ولی به حال گویای اوضاع جنبش کارگری است. به این ترتیب با تکیه بر این آمار به طور فشرده می توان گفت که سال گذشته، سال اعتراضات و تظاهرات خیابانی کارگران بود علیه اوضاع تحمل ناپذیری که کارگران را، همان طور که آمار نشان می دهد، به این نتیجه رسانده که اشکال معمول مبارزات کارگری و اعتصاب که عالی ترین شکل آن هاست و یا حتی اشغال کارخانه ها و گروگان گیری مدیران به نتیجه ای نرسیده و بهبودی در شرایط کار و زندگی شان ایجاد نخواهد کرد. دلیل این اعتراضات که اکثر آنها مستقیماً مسئولان و نهادهای رژیم را هدف قرار داده بودند نیز روشن است: به کارگران در اکثر واحدهای صنعتی از دولتی گرفته تا نیمه دولتی و خصوصی... تا مدت یک سال است که در سطح سراسر کشور دستمزدی پرداخت نشده است. آن هم در جایی که سه و یا چهار برابر همین دستمزدها، چنانچه به طور کامل و سرموقع هم پرداخت

ضمن آن که هر ساله بر تشبیت و تداوم این سنت پافشاری کنند، در جهت استقلال و اصالت آن نیز بکوشند و تظاهرات و شعارهای خود را از کنترل «خانه کارگر» و هر نهاد حکومتی یا وابسته به حکومت و سرمایه داران خارج سازند.

تظاهرات کارگری امسال، با همه نقائص و معایبش، اولین قدم در این راستا بود؛ قدمی که در سال های آینده باید با قدم های دیگری ادامه یابد.

کارگر در اول ماه مه و به مناسبت روز کارگر، تظاهرات کردند، شعار دادند و قطع نامه صادر کردند. عدم استقلال و اصالت تظاهرات، برخی شعارها و قطع نامه، یک طرف قضیه است، اما همین سنت فی نفسه که بیست سال بود دچار وقفه شده بود، جنبه مهم این واقعه است. اصالت و استقلال، قدم به قدم حاصل خواهد شد و تلاش و کوشش و کمک کارگران پیشرو، کمونیست ها و روشنفکران طرفدار کارگران برای این امر، حیاتی است. آن چه مهم و در حد خود با ارزش است، تشبیت این سنت است. کارگران باید

موجود نداشته و با حداقل هزینه‌های زندگی سه تا چهار برابر فاصله دارد، مضحک و بی‌مورد است. به همین دلیل این شورا کار تعیین حداقل دستمزدهای سالیانه را تا روزهای آخر سال به تعویق انداخت و با درماندگی کامل از زبان کمالی اعلام نمود که به دلیل رکود تولید و کاهش قدرت خرید کارگران حداقلی برای دستمزدها در سال ۷۷ تعیین نخواهد کرد. اما شورای عالی کار بالاخره پس از مدت‌ها این پا و آن پا کردن در روزهای آخر سال اعلام نمود که ۲۰ درصد به حداقل دستمزدهای سالانه افزوده و حداقل آن را ۳۶ هزار و ۱۸۳ تومان تعیین می‌کند. معلوم بود که تاکتیک این شورا در رابطه با عقب انداختن تعیین حداقل دستمزدهای سالانه تا روزهای آخر سال این بود که با به اصطلاح درز گرفتن بحث افزایش دستمزدها خشم کارگران را از آن چه هست بیشتر بریانگیزد. گرچه کارگران نتوانستند به علت درگیر بودن با اصل پرداخت دستمزدها در برابر این تاکتیک شورای عالی کار واکنش مستقیمی نشان بدهند ولی با اعتراضات خود نشان دادند که حاضر نیستند از خواست افزایش دستمزدها دست برداشته و به درز گرفتن بحث آن رضایت بدهند.

بحث تغییر قانون کار اسلامی

بحث تغییر قانون کار اسلامی در سال گذشته به خوبی نشان داد که قانونی که ضمانت اجرایی‌اش را با نفی حق تشکل و حق اعتصاب کارگران نفی کرده، اگر به فرض چیزهایی هم به نفع کارگران داشته باشد بیشتر از حرف‌های پوچی به روی کاغذ نیستند. و نشان داد که هم تدوین و هم تغییر و هم ضمانت اجرایی قانون کار تا چه اندازه به نیروی مبارزه و مقاومت کارگران بستگی دارد. به‌رحال بحث تغییر قانون کار در رابطه با حذف شمول آن به کارگران کارگاه‌های کمتر از ده نفر، و با تصویب یک فوریتی تغییر آن در روزهای اخیر به کارگاه‌های کمتر از سه نفر در مجلس، اعتراض‌های نسبتاً وسیعی را در میان خانه کارگری‌ها و ایادی‌شان در شوراهای انجمن‌های اسلامی برانگیخت. اعتراض آن‌ها این بود که این تغییر به بهانه ایجاد اشتغال و جلب سرمایه‌گذاری‌ها به تولید، نه تنها اشتغالی ایجاد نخواهد کرد بلکه نارضایتی بیشتری را در میان کارگران دامن خواهد زد. به این ترتیب آخرین امیدهای ایادی کارگری رژیم در خانه کارگر و شوراهای اسلامی برای ایجاد توهم نسبت به قانون کار اسلامی کذابی‌شان در میان کارگران از میان رفت. قانون کاری که با محروم کردن کارگران از

بازوهای دفاعی‌شان، یعنی حق ایجاد تشکل‌های مستقل و حق اعتصاب، شرایط بردگی آنها را فراهم آورد و حتی اهرم‌های لازم برای مهار سرمایه‌داران، در پایمال نمودن همین قانون کار اسلامی را نیز از آنها گرفت. مثلاً بنا به اعتراف پرویز احمدی، رئیس هیئت مدیره کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار کارخانه‌های استان تهران، تنها در شش ماهه اول سال گذشته ۱۵ هزار کارگر از کارخانه‌ها اخراج شدند و در فاصله سال‌های ۷۰ تا ۷۶ چهارصد هزار کارگر به صف بیکاران رانده شدند. بدون آنکه به آراء مجامع تشخیص دعوائی که بر اساس همین قانون کار اسلامی تشکیل شده و در رابطه با حکم بازگشت به کار کارگران اخراجی وقتی نهاده شود.

به این ترتیب معلوم شد که اولاً هر قانون کاری و از جمله قانون کار اسلامی تا زمانی معنا دارد که اقتصاد و اشتغالی وجود داشته باشد. بنابر این چگونه می‌توان انتظار داشت که این قانون برای کارگرانی که بیش از نیم میلیون نفر از آنها، آن‌هم از کارگران صنایع بزرگ که رسماً مشمول آن می‌شدند، و از زمان تصویب آن اخراج شده‌اند معنا و اهمیتی داشته باشد. ثانیاً هر قانونی و از جمله قانون کار اسلامی تا زمانی اعتبار دارد که از یک طرف حقوق کارگران را به رسمیت شناخته و در نتیجه کارگران آن را به رسمیت بشناسند و از طرف دیگر زمینه و ضمانت اجرایی داشته و در نتیجه سرمایه‌داران آن را به رسمیت بشناسند. بنابر این چگونه می‌توان انتظار داشت که کارگرانی که حقوق پایه‌ای‌شان در رابطه با حق تشکل و اعتصاب در این قانون انکار شده، برای آن اعتباری قائل شوند. به‌رحال با تغییر قانون کار کنونی، بیش از ۹۱ درصد از کل کارگاه‌ها و کارخانه‌های کشور از شمول قانون کار خارج می‌شوند. با توجه به این‌که کارگران شاغل در کارگاه‌های دارای سه کارگر و کمتر، ۳۹ درصد از کل نیروی کار شاغل را تشکیل می‌دهند، می‌توان ابعاد ضربه‌ای را که به کارگران کشور وارد می‌شود، در نظر آورد.

نتیجه

سال ۷۷، همان‌طور که اشاره شد، سال اعتراضات و تظاهرات خیابانی و مبارزات فراتر از کارخانه کارگران بود برای حق زندگی و با در خواست اساسی حفظ اشتغال و پرداخت دستمزدهای معوقه‌شان. تجربه سال ۷۷، در ادامه سال‌های بحرانی گذشته، آنها را به این نتیجه رساند، که با درهم ریختگی و ورشکستگی کامل و ساختاری اقتصاد و تولید کشور نه تنها امیدی به بهبود شرایط

تحمل‌ناپذیر کار و زندگی‌شان وجود ندارد، بلکه فاجعه‌ای که رژیم جمهوری اسلامی بر آنها نازل کرده هر روز که می‌گذرد عده هرچه بیشتری را از همان حق کار و زندگی کردن محروم می‌کند. کارگران به تجربه دریافته‌اند که در چنین شرایطی مبارزات معمول کارگری حتی در عالی‌ترین اشکال آن دیگر به نتیجه‌ای نمی‌رسد و بهبودی در شرایط فقر و فلاکت‌شان ایجاد نمی‌کند. بهبودی که بدون تحولی بنیادی در نظام اقتصادی و سیاسی کشور فراهم نخواهد شد.

تردیدی نیست که با روی آوردن کارگران به مبارزات فراتر از کارخانه و تظاهرات و اعتراضات خیابانی در برابر نهادهای حکومتی و رویارویی با مسئولان رژیم برای پاسخ‌گویی به مسائل اساسی‌شان، که به مبارزات آنها جنبه سیاسی می‌دهد، تحول مهمی در روند مبارزات کارگری در سال ۷۷ روی داده است. اما مسئله مهم‌تر توجه به مشخصات و مختصات این مرحله از مبارزات کارگران و نتایج آن است و این‌که:

اولاً این مبارزات، مبارزه کارگران صنایع بزرگ، یعنی بخش متشکل و حدوداً سازمان یافته طبقه کارگر بوده و همه بخش‌های این طبقه را شامل نمی‌شود. از آنجا که کارگران صنایع بزرگ با همه اهمیتی که دارند بخش محدودی از کل طبقه کارگر کشور ما را تشکیل می‌دهند و از آن‌جا که با فروریزی اقتصاد و تولید سهم آن‌ها باز هم محدودتر می‌شود، باید گفت که با تکیه بر مبارزات این بخش و بدون شرکت بخش اعظم طبقه کارگر که یا بیکار شده و یا در هزاران هزار کارگاه کوچک و بزرگ تولید و خدماتی مشغول به کار است نمی‌توان مبارزه مؤثری را برای ایجاد تحولی بنیادی در نظام اقتصادی و سیاسی کشور و یا حتی بهبودی در شرایط کار و زندگی کارگران صنایع بزرگ سازمان داد. بنابراین جلب سایر بخش‌های کارگری و مبارزات آنان، مثل مبارزه کارگران اخراجی و بیکار شده، مبارزه کارگران کارگاه‌های کوچک که با تغییر قانون کار حتی از پوشش صوری قانونی نیز محروم شده‌اند، مبارزه جوانان بیکار که هیچ‌گونه امید اشتغالی برایشان وجود ندارد، به این مبارزه و به مبارزه‌ای هماهنگ و سراسری حائز اهمیت حیاتی است. چرا که بدون چنین مبارزه‌ای این خطر وجود دارد که مبارزه کارگران صنایع بزرگ با شکست مواجه شده و اوضاع فاجعه‌بار کنونی را فاجعه‌بارتر سازد. کارگران صنایع بزرگ در صورتی می‌توانند به مبارزه خود خصلت تعرضی داده و رژیم و سرمایه‌داران را ناگزیر به تسلیم در برابر



خواسته‌های شان بنمایند که همدلی و همیاری میلیون‌ها نفر از کارگران و جوانان بیکار را برای مبارزه‌ای هماهنگ و سراسری برای حق کار و زندگی به سوی خود جلب کنند.

ثانیاً - مبارزه کارگران صنایع بزرگ، اگر چه جنبه سیاسی پیدا کرده ولی از روی ناگزیری صورت گرفته و خصلت شورشی دارد. یعنی اینکه هنوز با مبارزه‌ای آگاهانه، سازمان‌یافته، سراسری و طبقاتی کارگری فاصله دارد. به اضافه اینکه مبارزات و تظاهرات خیابانی کارگران گرچه همه خواست‌های یکسانی داشته و دارند ولی هنوز به جنبش سراسری، هماهنگ و واحد کارگران حتی این بخش تبدیل نشده است. دشواری‌های سازمان‌دهی مبارزات کارگری و به‌ویژه تظاهرات خیابانی در شرائط سرکوب، که به‌هرحال همه آنها به‌طور غیرقانونی و مخفی سازمان‌دهی شده بودند، قابل درک است، ولی آنها هنوز نتوانسته‌اند آن‌طور که باید از اوضاع سیاسی و عمومی جامعه که شرائط مناسبی را برای گسترش وسیع و علنی مبارزات کارگری به‌وجود آورده استفاده کنند.

باید توجه نمود که ناکام ماندن مبارزات اقتصادی و یا اشکال معمول مبارزات کارگری حاصل اجتناب ناپذیر بحران اقتصادی و یا درهم شکستگی و درهم ریختگی ساختاری آن نیست. گرچه این شرائط به‌هرحال از یک‌طرف امکان تأمین خواست‌های اقتصادی را محدود می‌کند و از طرف دیگر پایه‌های مادی مقاومت و مبارزه کارگران را به‌ویژه در شرایط رکود همه‌جانبه تولید و خطر بیکاری و گرسنگی تضعیف می‌کند، اما توان مقاومت و مبارزه کارگران اساساً به سازمان یافتگی، آمادگی و آگاهی آنان بستگی دارد. به‌عنوان جمع‌بندی از تجربه مبارزات در سال‌های گذشته باید اعتراف نمود که به‌ویژه در شرائط کشور ما، سقوط دستمزدها تا این سطح و حتی عدم پرداخت دستمزدها، اخراج بیش از نیم میلیون نفر از کارگران صنایع بزرگ، پیشروی‌های رژیم در تحمیل شرائط بردگی و گرسنگی باز هم بیشتر به کارگران در رابطه با تغییر قانون کار و بی‌معنا کردن هر نوع قرارداد و قانونی و از جمله قانون کار اسلامی، توضیح دیگری به جز پراکندگی و سازمان‌نیافتگی کارگران، و از جمله کارگران صنایع بزرگ ندارد.

بنابراین علیرغم تحولی که در مبارزات کارگری در سال گذشته به‌وجود آمد، این نتیجه‌گیری نادرست خواهد بود که از یک‌طرف وارد شدن به مرحله تظاهرات و مبارزات فراتر از کارخانه کارگران را برای دستیابی به خواسته‌های شان کافی بدانیم و از

طرف دیگر دوره مبارزات اقتصادی را پایان یافته تلقی کنیم. باید تأکید نمود که حتی در عالی‌ترین مراحل و اشکال مبارزه، ضرورت مبارزه برای خواست‌های هر چند جزئی اقتصادی و در سطوح و اشکال مختلف آن نه تنها از بین نمی‌رود بلکه اهمیت آن برای تقویت این مبارزات و برای بسیج و به میدان آوردن بخش‌های مختلف کارگری با خواسته‌های مختلف و با سطوح مختلفی از آگاهی و آمادگی باز هم بیشتر می‌شود. ضرورتی که با توجه به ناهماهنگی‌های موجود در جنبش کارگری ما اهمیتی حیاتی دارد.

ثالثاً - مبارزه کارگران برای بهبود شرائط کار و زندگی‌شان که در حال حاضر به معنی مبارزه برای امکان زنده ماندن و زندگی کردن است با مبارزه برای سرنگونی رژیم گره خورده است. رژیمی که با موجودیت و سیاست خود پایه‌های اقتصادی کشور را تخریب کرده و امکان زندگی را از اکثریت مردم سلب کرده است. باضافه آنکه در شرائط موجود امکان اصلاحاتی که بشود هزینه‌های زندگی و اشتغال مردم را تأمین نمود باقی نمانده است. در حالی که رژیم برای تأمین حقوق کارمندان و دستگاه عریض و طویل اداری و سرکوب خود به قرضه‌های خارجی، حراج و پیش‌فروش هر چیز با ارزشی از ثروت و منابع عمومی در این کشور متوسل شده است. این شرائط به خودی خود به مبارزات خودانگیخته اقتصادی کارگران جنبه سیاسی این خواسته‌ها را، در حالی که به مبارزه مرگ و زندگی برای کارگران و رژیم تبدیل شده، دشوارتر می‌سازد. در چنین شرائطی اهمیت سازمان‌یابی و تشکل کارگران باز هم بیشتر می‌شود. چرا که پیروزی در این مبارزه، به مبارزه‌ای به مراتب وسیع‌تر، سازمان‌یافته‌تر،

آگاهانه‌تر، هماهنگ‌تر و سراسری‌تر در سطح نه تنها کارگران صنایع بزرگ بلکه کل طبقه کارگر نیازمند است. مبارزه‌ای که سطح کنونی مبارزات پراکنده کارگری علیرغم سازمان‌دهی نسبی و فراتر رفتن آن از سطح کارخانه‌های منفرد و تظاهرات خیابانی با آن فاصله دارد. مبارزه‌ای که بدون آن معلوم نیست که حتی در صورت تحولی سیاسی در این کشور و یا سرنگونی رژیم اسلامی تحولی اساسی به نفع کارگران و یا حتی در جهت تأمین خواسته‌های ابتدائی و اساسی‌شان صورت بگیرد. به‌هرحال آنچه در حال حاضر قبل از اندیشیدن به نتایج مبارزه کارگران از نظر دستیابی به خواسته‌های شان در این مرحله اهمیت دارد، اندیشیدن به اهمیت سازمان‌یابی کارگران در سطح سراسری و نیروی است که بتواند منافع آن‌ها را تأمین کند. شرائط برای سازمان‌دهی چنین نیروی و سازمان‌دهی طبقاتی کارگران در سطح سراسری و ملی در حال حاضر با توجه به یکسان شدن مطالبات کارگری حول حق زندگی و کار، با فراتر رفتن مبارزات کارگران از سطح کارخانه‌های منفرد و پراکنده و روی آوردن به خیابان در برابر نهادهای رژیم، جایی که می‌تواند کارگران رشته‌ها و بخش‌های مختلف را با خواست‌های واحدی بهم پیوند بدهد، و هم‌چنین با جلب همدلی و همیاری توده‌ای، مهیاتر شده است. حالا می‌توان و باید جنبش‌های کارگری توده‌ای مختلفی را سازمان داد و به جنبش واحدی برای تأمین حق زندگی و شهروندی مردم تبدیل نمود. جنبش کارگران شاغل برای پرداخت دستمزدهای معوقه، جنبش جلوگیری از اخراج‌ها و تعطیلی کارخانه‌جات و حمایت از کارگران اخراجی، جنبش تأمین و بیمه بیکاری برای کارگران اخراجی و بیکار، جنبش جوانان

جنبش کارگری

و ضرورت نبردهای سرنوشت‌ساز!

حشمت محسنی

مهم‌ترین مشخصه آن در حال حاضر، این است که در یک حالت تدافعی می‌جنگد و حتی فراتر از آن می‌توان گفت این جنبش دارد یک جنگ عقب‌دار را پیش می‌برد. معنای این توصیف این است که جنبش کارگری در شرایطی می‌جنگد که شکست در آن مساوی است با به زانو در آمدن در مقابل دشمن و تسلیم بی قید و شرط به خواسته‌ها و شرایط آن. برای دریافت این مطلب، کافیسست در این رابطه به جنبش کارگری مراجعه کنیم. واقعیت این است که کارگران عمدتاً برای افزایش دستمزد مبارزه نمی‌کنند و حتی برای بهبود شرایط کار نیز مبارزه نمی‌کنند، بلکه عمدتاً برای حقوق معوقه و یا جلوگیری از اخراج‌ها مبارزه می‌کنند. بنابراین خصلت اساسی مبارزه کارگران در این است که آن‌ها نه برای بهبود شرایط و موقعیت خود، بلکه برای جلوگیری از تخریب بیشتر شرایط زندگی خود دارند دست و پنجه نرم می‌کنند. دومین مشخصه کلیدی وضعیت کنونی این است که مبارزات کارگران در شرایطی صورت می‌گیرد که اکثریت بزرگ مردم ایران در حالت یک برانگیختگی عمومی علیه جمهوری اسلامی و مخصوصاً دستگاه ولایت فقیه به سر می‌برند. بن بست سیاست‌های جمهوری اسلامی در ۲۰ سال گذشته بر بستر این برانگیختگی عمومی مردم باعث شده است که شکاف بزرگی در درون رژیم دهان باز کرده و در بسیاری از حوزه‌ها مانع اتخاذ موضعی یک‌پارچه در مقابل مردم گردد. نشانه و نتیجه این وضعیت این است که در شرایط کنونی یک سلسله مبارزات و افشاگری‌ها و اقداماتی در کشورمان به صورت علنی صورت می‌گیرد که قبل از دوم خرداد سابقه نداشت و حتی غیرقابل تصور به نظر می‌رسید. سومین مشخصه کلیدی وضع کنونی این است که جنبش کارگری دارد اهرم‌های بازدارنده پیشروی دشمن را یکجا یکی پس از دیگری وارد صحنه نبرد می‌کند. نگاهی به کل صحنه مبارزه جنبش کارگری با جمهوری اسلامی نشان می‌دهد، مبارزه فراقانونی نسبت به مبارزه قانونی دارد گسترش می‌یابد. مبارزه اعتصابی و راه پیمانی، اشکال دیگر مبارزه اعتسرافی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و

جنبش کارگری کشورمان در یکی از دشوارترین و در عین حال در یکی از سرنوشت‌سازترین دوران زندگی خود قرار گرفته است. تهاجم لجام‌گسیخته جمهوری اسلامی و سرمایه‌داران به سطح زندگی کارگران کشورمان با آهنگی هولناک سیر صعودی می‌پیماید. در اثر اتخاذ سیاست واردات کالاهای خارجی مشابه تولیدات داخلی و عدم اختصاص اعتبار به کارخانه‌ها توسط بانک مرکزی، کارخانه‌های کشور ما یکی پس از دیگری به زانو نشسته و به خاک می‌افتند. در یک قلم ۴۵۰ واحد تولیدی از حرکت بازایستاده‌اند، کارخانه‌های دیگر اما با ۲۰٪ ظرفیت به فعالیت ادامه می‌دهند. بر اثر اجرای سیاست تعدیل اقتصادی ۵۰۰ هزار کارگر اخراج شده‌اند، موج بیکارسازی توده‌ای نه تنها ساختار طبقه کارگر ایران را بی‌قواره کرده، بلکه علاوه بر آن قدرت چانه‌زنی شاغلین در کارخانه‌ها را نیز کاهش داده است. در چند سال گذشته در سطح مطالبات، نه با درخواست افزایش دستمزد متناسب با تورم بلکه با درخواست پرداخت به موقع آن، از سوی کارگران روبرو بوده‌ایم. در چنین شرایط دشواری سؤال بزرگ پیشروی جنبش کارگری این است که چگونه می‌تواند جلوی تهاجم جمهوری اسلامی را سد کند، به کدامین مشکلات باید پاسخ دهد و چه امکاناتی را در صحنه نبرد فعال سازد؟

مشخصات جنبش کارگری در

شرایط کنونی

برای این که سیاست‌های مان به روشنی معلوم شود و برای اینکه طرح‌ها و راه‌حل‌های مورد تأکیدمان در پاسخ به مشکلات جنبش کارگری بر پایه‌ی محکمی قرار داشته باشد، ضرورت دارد که مشخصات جنبش کارگری ایران را در شرایط کنونی هر چند کلی و مختصر روشن کنیم. اما برای ارائه یک ارزیابی عینی از مشخصات جنبش کارگری لازم است، معلوم شود که جنبش کارگری در چه توازن قوایی به نبرد می‌پردازد، در متن چه فضای عمومی-سیاسی قرار دارد؛ چگونه در قبال این شرایط از خود واکنش نشان می‌دهد. با مطالعه دقیق موقعیت عینی جنبش کارگری در شرایط کنونی می‌توان گفت اولین و

برای تأمین اشتغال و بیمه اجتماعی برای بیکاران، و جنبش توده‌ای برای تأمین ارزان نیازهای عمومی مردم زحمتکش در تعاونی‌های مصرف، مسکن و ...

رابعاً- مبارزه‌ای که در حال حاضر از جانب کارگران صنایع بزرگ به خیابان کشیده

شده، گرچه به‌عنوان مبارزه مخفی و غیرقانونی بخش پیشرو و متشکل کارگری از سازماندهی نسبی برخوردار است، ولی هنوز از الزامات سازماندهی پیچیده برای یک مبارزه وسیع، علنی و توده‌ای کارگری در شرائط کنونی فاصله دارد. باید توجه نمود که اگر چه بحران فلج‌کننده و ورشکستگی کامل اقتصادی شرائط را برای تأمین خواست‌های کارگری دشوار کرده ولی فضای سیاسی را با دامن زدن به ناراضیاتی عمومی و ایجاد شکاف در میان جناح‌های رژیم در جهت سازمان‌یابی و گسترش مبارزات کارگری مهیاتر کرده است.

اما فضای نسبتاً بازی که در نتیجه ناراضیاتی و خشم مردم و شکاف در اراده واحد و توان رژیم برای حکومت و سرکوب به شیوه گذشته به‌وجود آمده به‌رحال نمی‌تواند برای مدتی طولانی دوام بیاورد. از اینرو کارگران پیشرو و رهبران کارگری می‌باید از این فرصت طلایی و تاریخی برای رفع نقاط ضعف جدی جنبش کارگری کشورمان در جهت سازمان‌دهی طبقاتی و سراسری کارگران و مبارزه وسیع توده‌ای و علنی کارگری در عین هشیاری برای در امان نگاه داشتن رهبری این مبارزات از سرکوب و ترورهای احتمالی، استفاده نمایند.

- جنبش کارگری، علیرغم مبارزات پیگیر و دائمی هنوز نتوانسته است خود را در سطح کل طبقه و با سازمان‌دهی بخش‌های مختلف کارگری و حتی در سطح کارگران کارخانه جات بزرگ متحد کند.

- جنبش کارگری، علیرغم یکسان شدن خواست‌های کارگری حول حق کار و زندگی، هنوز نتوانسته است با خواست‌های واحد، هماهنگ و روشن در برابر رژیم وارد صحنه شود.

- جنبش کارگری، علیرغم استفاده از برخی از امکانات علنی برای انعکاس خواسته‌ها و اخبار مبارزه خود هنوز نتوانسته است آن‌طور که باید از فضای سیاسی و امکانات علنی موجود، مثل راه‌اندازی مطبوعات و نشریاتی برای کارگران استفاده کند.

- جنبش کارگری، علیرغم تحمیل اعتصاب‌ها، تظاهرات و مبارزات خیابانی که همه از نظر رژیم غیرقانونی بوده‌اند هنوز نتوانسته حق آزادی اعتصاب و آزادی سازمان‌دهی تشکلی مستقل خود را تأمین کند.

بالاخره مبارزه فراکارخانه‌ای نسبت به مبارزه در سطح واحد تولیدی به نحو چشم‌گیری افزایش می‌یابد. این مختصات مبارزه جنبش کارگری نشان می‌دهد که اقدامات کارگری در محل کار ناکارآمد شده و برای این که مشکلات در سطح قابل مشهود به گوش همگان برسد جنبش کارگری به حرکات شبه سیاسی و بیرون از کارخانه روی آورده است. به علاوه خود همین حرکات نشان می‌دهند که می‌توان از چنین اشکالی فعالانه استفاده کرد، بی آنکه ضرورتاً با سرکوب‌های خشن روبرو شود. در حالی که در دوره قبل هر راه‌پیمائی و تظاهرات و تجمع بلافاصله انگ «سیاسی» و «ضد امنیتی» می‌خورد و سرکوب می‌شد. در واقع این شکل، برآیندی است از حالت تدافعی جنبش مطالباتی و حالت برانگیختگی جنبش وسیع‌تر ضد استبدادی. با توجه به مختصاتی که در بالا بدان اشاره شد، باید دید در چنین شرایطی چه اقداماتی می‌توان کرد که اولاً- جنبش مطالباتی کارگران در این حالت تدافعی درهم نشکند و بیش از این تضعیف نشود، و ثانیاً- بتواند به یک حالت تعرضی متناسب با جنبش وارد شود.

چه باید کرد؟

برای درهم شکستن تعرض رژیم اسلامی و برای گذار از مرحله تدافع به حالت تعرض، جنبش کارگری اساساً باید روی سازمان‌یابی سراسری و اقدامات فراکارخانه‌ای متمرکز شود. اما این پیشنهاد ما بر چه ارزیابی و منطقی استوار است؟ ما معتقدیم در شرایط کنونی برای تحقق مطالبات جنبش کارگری، ابزاری لازم است که این جنبش از وجود آن محروم است. در شرایط کنونی مبارزه برای بهبود سطح معیشت در مقیاس قابل قبول، تلاش‌های زیادی می‌طلبند، در حالی که زمینه برای تشکیلات‌سازی و اقدامات فراکارخانه‌ای بسیار مساعد است. کارگران می‌توانند از طریق تشکیلات‌سازی شرایط تحقق مطالبات خود را به طور غیر مستقیم فراهم آورند و در ضمن اهرم نیرومند «وحدت و تشکیلات» را هم در همین شرایط ایجاد کنند و تا اوضاع مساعد است، آن را برای نبردهای تعیین‌کننده به کار گیرند. به عبارت دیگر بهبود وضع معیشت کارگران (افزایش دستمزد و شرایط کار) به اصلاحات ساختاری یا لااقل در کوتاه مدت به محدود شدن کامل قدرت مانور ولایت فقیه بستگی دارد، در حالی که تشکیلات‌سازی در همین شرایط موجود می‌تواند پیش برود. یعنی بهبود شرایط زندگی کارگران تا حدود زیادی به سرنگونی رژیم منوط است در حالی که

تشکیلات‌سازی می‌تواند در خدمت مبارزه برای سرنگونی به کار گرفته شود و حتی قبل از سرنگونی نیز قابل تحقق است. اما چرا بهبود شرایط زندگی کارگران در مقیاس وسیع در اوضاع کنونی ناممکن است؟ پاسخ این است که اقتصاد ایران از بحران عمیقی رنج می‌برد که کارکردهای عادی آن را تا حدود زیادی فلج کرده است. حتی نیروهای رژیم نیز می‌پذیرند که بیماری اقتصاد ایران ساختاری است و «دوران افتتاح اختراعات آمیز پروژه‌های نیمه‌تمام به سر آمده و جای آن را اخبار تعطیلی بنگاه‌های اقتصادی، رشد بی‌کاری، افزایش روزافزون و مستمر قیمت‌ها، عدم توانائی بنگاه‌های دولتی و خصوصی در پرداخت دستمزد کارگران و کارمندان و کاهش سطح معیشت شهروندان گرفته است.» (۱) در رابطه با دلایل تکوین بحران اقتصادی ایران نظرات مختلفی وجود دارد. بهزاد ناظمیان برخی از این نظرات را چنین معرفی می‌کند «برخی، نابه‌سامانی را تا حدودی زاده برنامه توسعه سیاسی و غفلت دولت از توسعه اقتصادی می‌دانند و عده‌ای کارشکنی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گروه مخالف توسعه سیاسی را تشدیدکننده مشکلات موجود می‌دانند و باز برخی ریشه‌های نابه‌سامانی را در سیاست‌های دولت قبل از آقای خاتمی و برنامه تعدیل اقتصادی قلمداد می‌کنند و برخی دیگر عدم اجرای کامل آن برنامه را از جمله دلایل اصلی این معضل قلمداد می‌کنند» با هر ارزیابی از علت بحران که موافق باشیم واقعیت این است که بحران اقتصادی کشورمان از قبل وجود داشته اما در دوره کنونی به طور کیفی خصلت و ابعاد دیگری پیدا کرده که مستقیماً محصول ولایت فقیه است. مثلاً در حالی که پول ایران مدام در حال از دست دادن ارزش خود است و در ۲۰ سال گذشته ارزش آن بیش از صد بار کوچک‌تر شده است، چگونه ممکن است اقتصادی مولد پا بگیرد؟ در واقع ولایت فقیه نافی هر نوع اقتصاد مولد و پویاست و گسترش بحران اقتصادی محصول حکومت آن‌هاست. در دوران سیطره ولایت فقیه بخش اعظم اقتصاد اساساً به شیوه‌ای غارت‌گرانه اداره می‌شود و خصلت انگلی دارد. آیا تحت چنین شرایطی سرمایه‌گذاری مولد می‌تواند محلی از اعراب داشته باشد. واقعیت این است که حل این بحران فقط در سطح اقتصادی امکان‌ناپذیر است. این حرف بدین معنا نیست که این یا آن گروه از کارگران نمی‌توانند برای مدتی محدود از وضع مناسبی برخوردار باشند، اما مسلم است که اکثریت کارگران برای درازمدت نمی‌توانند با

وجود ولایت فقیه، شاهد بهبود شرایط زندگی‌شان باشند. بنابراین مبارزات کارگران نمی‌تواند بی ارتباط با وضع اقتصادی کشور پیش برود. به علاوه در شرایط کنونی ما با یک بحران سیاسی یا بحران حکومتی نیز روبرو هستیم که امکانات زیادی برای سازمان‌یابی کارگران و زحمتکشان فراهم می‌آورد که قبلاً قابل تصور نبودند. مثلاً در این باره کافی است توجه داشته باشیم که «کانون نویسندگان ایران» که در چند سال گذشته صرفاً به خاطر انتشار بیانیه «ما نویسنده‌ایم» زیر سرکوب و فشار مضاعف قرار داشت و عده قابل توجهی از نویسندگان آن بیانیه جان‌شان را بر سر آن گذاشته‌اند، در همین فضا با استفاده از فرصت‌هایی که برانگیختگی عمومی مردم و شکاف آشکار درون حکومت به وجود آورده، توانسته است اولین اجلاس خود را بعد از سال ۶۰ رسماً برگزار کند. تردیدی نیست که این وضع شکننده است و هر لحظه امکان سرکوب سازمان‌گران حرکات و تشکل‌های مستقل مردمی وجود دارد.

معهدنا سازماندهی چنین تجمعاتی امکان‌پذیر است. در چنین شرایطی سؤال این است چرا کارگران نمی‌توانند تشکل‌هایی برای خود سازمان دهند؟ بنا به یک‌رشته عوامل نظیر شرایط بحران اقتصادی که فلاکت را مدام گسترش می‌دهد و از طرف دیگر بحران عمومی حکومتی که مردم را برانگیخته‌تر می‌سازد شرایط کاملاً برای تشکل‌های مستقل و اقدامات فراکارخانه‌ای مساعد است. در چنین شرایطی کارگران هم می‌توانند فضا و امکانات وسیعی برای مبارزات مطالباتی‌شان فراهم آورند و هم از امکانات نقد کنونی بهترین بهره‌برداری را در جهت دستیابی به خواسته‌هایشان به عمل آورند و هم فرصت مناسبی برای همپائی با مبارزات عمومی مردم به دست بیاورند بی آن که ضرورتاً خصلت سیاسی به حرکات‌شان داده باشند. طرح این مسایل البته بلافاصله این سؤال را پیش می‌آورد، در حالی که کارگران در شرایط دشوار و تدافعی مبارزه می‌کنند، چگونه می‌شود از آن‌ها خواست به مبارزات وسیع‌تری روی آورند؟

منطق سازمان‌یابی

این یک اصل تقریباً جاافتاده است که تشکل‌های صنفی کارگری در دوران عقب‌نشینی کارگران و بحرانی شدن موقعیت آن‌ها لاغرتر می‌شوند و حتی در پاره‌ای موارد درهم می‌شکنند. کفایت در این رابطه عقب‌نشینی اتحادیه‌های کارگری در غرب و تحلیل رفتن آن‌ها را در دو دهه اخیر مورد

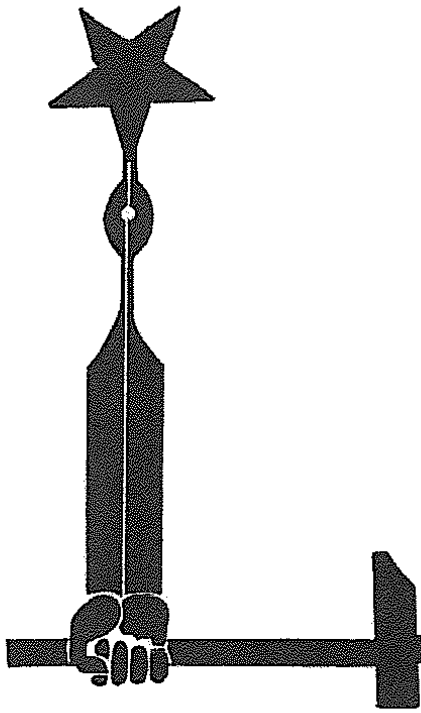
اما سازمانیابی کارگران نه صرفاً بر اثر استبداد و سرکوب درم می‌شکند نه بر اثر فضای دموکراتیک، ضرورتاً شکوفا می‌شود. سازمان‌یابی کارگران قبل از هر چیز مرهون برانگیختگی احساس همبستگی کارگران است که به درجه‌ای که این احساس فعال شود یا این که دچار اختلال گردد شرایط برای سازمان‌یابی کارگران مساعد یا نامساعد می‌گردد. پس سؤال اصلی در هر شرایطی این است که آیا موقعیت عینی، همبستگی کارگران را تضعیف می‌کند یا این که آنرا فعال می‌سازد. بی‌توجهی به این اصل فقط پروسه سازمان‌یابی کارگران را به تعویق می‌اندازد. اگر حقیقت این است که هست در اینجا با دو درک انحرافی و رایج چه در میان مخالفان جنبش کارگری و چه در میان پاره‌ای از هواداران این جنبش باید تصفیه حساب کرد. درک اول و مهم‌تر این است که تحت شرایط سرکوب و استبداد نمی‌توان تشکیل کارگری را پایه‌ریزی کرد. این درک علت سازمان‌یابی کارگران را نه در جوش و خروش درون کارگران بلکه از شرایط بیرون از جنبش کارگری توضیح می‌دهد. ما در ادبیات سازمان‌مان بارها نادرستی و انحرافی بودن این تز را اثبات کرده‌ایم. (۲) درک دوم این است که در شرایط تدافع و مخصوصاً رکود اقتصادی هر نوع تشکیل و مبارزه کارگران دچار بحران می‌شود. اما واقعیت این است اگر رابطه تشکیل‌های کارگری را با حالت رونق و رکود جنبش کارگری و نیز رابطه آن را با حالت رونق و رکود اقتصادی در نظر بگیریم، در می‌یابیم که در دوره‌های بحران اقتصادی، تشکیل‌های صرفاً اقتصادی و صنفی کارگری، مخصوصاً آن‌هایی که با محیط کار وابستگی تنگاتنگی دارند، گرفتار بحران می‌شوند، ولی همه اشکال سازماندهی و حرکات و مبارزات ضرورتاً دچار بحران نمی‌شوند. حتی فراتر از آن می‌توان گفت گاهی بعضی از اشکال و حرکات رونق بیشتری پیدا می‌کنند. رابطه اشکال مبارزه یا اشکال تشکیل یک رابطه مستقیم، یکطرفه و خودبه‌خودی با حالت دفاع و حمله ندارند. گاهی کارگران به دلیل این که در حالت دفاعی کامل قرار دارند به اقدامات رادیکال‌تری دست می‌زنند. مثلاً اشغال کارخانه تاکتیکی است که در حالت دفاعی کامل اتخاذ شده و می‌شود. در این رابطه اشغال کارخانه شیشه قزوین در سال ۶۲ فقط یک نمونه به شمار می‌رود. یا در شرایط کنونی با وجود این که زمین و زمان علیه جنبش کارگری است، حرکات فراکارخانه‌ای، راه‌پیمایی از محصل کار تا وزارت کار یا

استانداری یا تجمع جلوی خانه کارگر را مشاهده می‌کنیم. به علاوه در تمام دوران بازسازی آقای رفسنجانی، عقب‌نشینی کارگران در محل کار با تعرض و حتی شورش‌های شورانگیز نظیر اسلام‌شهر در محلات همراه بوده است. بنابراین اگر فشار دشمن در محل کار منجر به عقب‌نشینی کارگران می‌گردد، در عوض خشم متراکم و ظرفیت بالاتری را در میان کارگران جلوه‌گر می‌سازد که در خارج از محل کار بروز می‌یابد. در شرایط کنونی موفقیت تشکیل صنفی در محل کار شاید از شانس کمتری برخوردار باشد، اما تشکیل‌های ناظر بر دفاع از منافع عمومی‌تر کارگران شاید شانس بیشتری داشته باشند. در واقع در این شرایط منافع و مرزهای صنفی بین کارگران ضعیف‌تر می‌شود و فضای مساعدی برای تشکیل‌های فراگیرتر به وجود می‌آید. به علاوه تشکیل‌ها و اقدامات کارگران در سطح کارخانه از محدودیت‌هایی رنج می‌برند و تشکیل‌ها و اقدامات فراکارخانه‌ای از امتیازاتی برخوردارند که در شرایط کنونی نمی‌توان نسبت به آن‌ها بی‌توجه بود. تشکیل‌ها و اقدامات مقید به محیط کار، ضمن این که نباید رها شوند، ولی برای پاسخ‌گویی به الزامات مبارزات کنونی کارگران کافی نیستند. در این رابطه یادآوری دو نکته حایز اهمیت است: اولاً- در محیط کار، کارگران عمدتاً در حالت تدافعی کامل قرار دارند. در واقع اعتصابات و حرکات جدی در محل کار، هنگامی صورت می‌گیرند که کارفرمایان تعرض می‌کنند و حرکات کارگران خصلت واکنشی دارند. از سوی دیگر در کارخانه‌ها و شرکت‌هایی که به کارگران تعرض نمی‌شود و حتی با اندکی تأخیر حقوق آن‌ها پرداخت می‌شود، حرکات نیرومندی دیده نمی‌شود. چرا که کارگر در محیط کار در شرایط کنونی در وضع شکننده‌ای قرار دارد و نمی‌تواند بیش از حد معینی روی مطالبات جدید پافشاری کند. ثانیاً- حرکات در محیط کار در شرایط فعلی که فضای جامعه پرالتهاب است در مکان بسته زندانی می‌مانند، بنابراین حرکات واکنشی نیز گرایش به این دارند که از محیط کار فراتر بروند و صدای‌شان را به گوش همگان برسانند. در واقع توقف و محدود ماندن در محیط بسته کار بی‌توجهی به التهاب عمومی جامعه و شرایط مساعدی است که برای گسترش جنبش کارگری در بردارد. از سوی دیگر تشکیل‌های فراکارخانه‌ای در پاسخ به مشکلات جنبش کارگری از امتیازاتی برخوردارند که کاملاً می‌توانند به نیازها و الزامات این دوره از مبارزه کارگران

جواب مثبت دهند. در این رابطه تأکید روی چند نکته اهمیت دارد: اولاً- کارگران و زحمت‌کشان از معضلات و مشکلات عمومی رنج می‌برند که مسائل صنفی و رسته‌ای آن‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد. حالا اکثر کارگران از عدم امنیت اجتماعی، شکنندگی اشتغال، وضع خراب بیمه درمانی و بهداشتی... رنج می‌برند که مسائل اخص صنف فلزکار یا صنف نساجی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. ثانیاً- در شرایطی که بیکاری بسیار گسترده است و بخش بزرگی از کارگران شغل خود را از دست داده‌اند و بخش بزرگی اصلاً بیکار هستند، تشکیل‌های مقید به محیط کار، عملاً محدود و بازدارنده هستند و راه همبستگی طبقاتی را تا حدودی مسدود می‌کنند. ثالثاً- کارگر در محیط کارش بنا به یکرشته عوامل ناگزیر است که محافظه‌کار باشد، زیرا خطر اخراج او را تهدید می‌کند ولی در غیر محیط کار نیازی نیست محافظه‌کارانه عمل کند. رابعاً- در محیط کار مخاطب کارگر عمدتاً کارفرماست ولی در خارج از کارخانه، بهتر می‌توان از کارفرما فراتر رفت و سیاست‌های عمومی نظام را مورد اعتراض قرار داد. در حال حاضر، بخش اصلی بحران ناشی از سیاست‌های حکومتی و از وجود خود حکومت است، نه این یا آن کارفرمای منفرد. و بنابراین در محیط کار فشار بر دولت وارد نمی‌آید در حالی که در بیرون از محیط کار ضرورتاً چنین نیست. البته این تأکیدات ما نباید تحت هیچ شرایطی نافی تشکیل و حرکت در سطح کارخانه فهمیده شود. در مقابل هم قراردادن تشکیل‌های صنفی و رسته‌ای در سطح کارخانه با تشکیل‌های فراکارخانه‌ای سم مهلکی است که ضررش متوجه جنبش کارگری می‌گردد. این تشکیل‌ها از لوازم جنبش کارگری است و افراط و تفریط بی‌معناست، جنبش کارگری باید تلاش کند علاوه بر تشکیل‌ها و حرکات موجود، ابزارهای جدید مبارزه را بنا کند. تشکیل‌های رسته‌ای از کارکردهای خاص خود برخوردار است و سازماندهی آن نباید تحت هیچ شرایطی تعطیل گردد. اما در شرایط کنونی ضرورت دارد تأکید ویژه‌ای را روی یک سلسله تشکیل‌های تکمیلی برای فعال کردن مبارزه جنبش کارگری و قوام یافتن آن داشته باشیم. اما مهم‌ترین تشکیل‌ها و ویژگی آن‌ها در شرایط کنونی کدام است؟

ضرورت سازماندهی جنبش‌های جدید کارگری

جنبش کارگری برای مقابله با تهاجم جمهوری اسلامی بدون این که از تشکیل‌های رسته‌ای دست بردارد، باید اهرم‌های جدیدی را



وارد صحنه نبرد کند. در این رابطه نیازی نیست طرح‌های عجیب و غریبی ارائه کرد. تنها باید به خود جنبش کارگری مراجعه کرد و از آن الهام گرفت. مطالعه جنبش کارگری کشورمان نشان می‌دهد که پیرامون چند مطالبه اساسی می‌توان جنبش‌هایی را که از سطح کارخانه و صنف فراتر می‌روند، سازمان داد. مهمترین آن‌ها و ویژگی‌های هر کدام از این جنبش‌ها به قرار زیر می‌باشند:

۱- جنبش مبارزه با اخراج‌ها

اخراج و بیکارسازی توده‌ای داغ‌ترین مسأله کارگران یا بخش قابل‌توجهی از کارگران کشور ما محسوب می‌شود. مجله «پیام امروز» گزارش داده است که ۴۰۰ کارخانه کشور تعطیل شده است. مجله «گزارش» اندکی پس از آن، خبر تعطیلی ۴۵۰ واحد تولیدی را به اطلاع همگان رسانده است. روزنامه‌های کشور از جمله روزنامه «رسالت» ارگان حاجی‌بازاریان کشور نیز خبر از رکود تولید و حتی فراتر از آن تعطیل کارخانه‌های کشور در صنایع نساجی، صنعت سیمان، صنایع برق و الکترونیک، صنایع لاستیک‌سازی... می‌دهد. حسن صادقی در یک آمار باورنکردنی اعلام کرد ۵۰۰ هزار نفر از کار اخراج شده‌اند.

در برابر این موج وسیع اخراج و بیکار سازی تنها می‌توان با یک «جنبش مبارزه با اخراج‌ها»، مقابله مؤثری را سازمان داد. برای سازماندهی این جنبش چند ملاحظه وجود دارد: برای مبارزه با اخراج، سازماندهی کارگران تک تک کارخانه‌ها اگر چه لازم است اما برای شکل‌گیری جنبش مبارزه با اخراج‌ها اقدام مؤثری محسوب نمی‌شود. سازماندهی یک مرکز عمومی و سراسری برای هدایت اقدامات از طریق ابتکار یک عده از کارگران پیشرو یا نمایندگان اخراجیون از کارخانه‌های مختلف ضرورت دارد. این مرکز می‌تواند با همه کارگرانی که در معرض خطر اخراج قرار دارند، تماس برقرار کرده یا به مرکز ارتباط همه بیکارشدگان تبدیل گردد. این مرکز می‌تواند با ارائه راهنمایی به کارگران راه و چاه مراجعه به مقامات، طرح مطالبات و سازماندهی اقدامات اعتراضی به آن‌ها نشان دهد. نکته مهم دیگر در سازماندهی این جنبش این است که چنین مرکزی حتماً باید به صورت علنی و با استفاده از رسانه‌ها به جلوی صحنه بیاید. شکل‌گیری چنین مرکزی در شرایط کنونی امکان‌پذیر است و احتیاجی به تأیید وزارت کار یا اخذ مجوز از وزارت کشور ندارد. چنین مراکزی نظیر «اتحادیه‌های ثبت نشده» در آفریقای جنوبی بدون این‌که از مقررات قانونی پیروی کنند، می‌توانند تأسیس

در سازماندهی بیکاران می‌توان از محل تجمع آن‌ها که عموماً در جلوی ادارات کاریابی یا اماکن کار و پاتوق‌ها می‌باشد، اقدامات اولیه را شروع کرد و کم‌کم دامنه آن را گسترش داد. در سازماندهی این جنبش نیز اقدامات علنی و پر سر و صدا اهمیت اساسی دارد که باید مورد توجه سازمان‌گران این جنبش قرار گیرد.

۳- جنبش مبارزه برای پرداخت به موقع دستمزد

این جنبش نیز مانند جنبش مربوط به اخراج‌ها یک مسئله داغ جنبش کارگری است، و حتی زمینه‌تکون مساعدی دارد. در این جا ما با کارگران شاغل روبرو هستیم و بنابراین تجمع اولیه وجود دارد. مسأله اصلی در رابطه با این جنبش این است که چگونه می‌شود این تجمعات پراکنده را به یک رابطه گسترده تبدیل کرد و در مبارزات آن‌ها هم‌آهنگی به وجود آورد. در این رابطه مسلماً نقش نمایندگان هریک از کارگاه‌ها و گروه‌های کارگری منفرد که دارند هر کدام جداگانه برای خواست ویژه خود مبارزه می‌کنند در سازماندهی ارتباطات بسیار مهم است. نکته اصلی در سازمانیابی این جنبش این است که بر روی خواست مشترک، عمومی خود متمرکز شوند و در سطح علنی آن را طرح کنند.

۳- جنبش محلات زحمتکش

محلات در ایران مکان اصلی شورش‌های شهری است که سازماندهی آن اهمیت فراوانی دارد. با انتخابات شوراهای محلی در ایران زمینه مساعدی برای

شوند و سپس خود را به رژیم تحمیل کنند. این مراکز هر چه علنی‌تر برپا شود و در سطح کشور و خارج کشور پیرامون آن تبلیغات صورت گیرد به همان درجه سرکوب آن با موانع بیشتری روبرو می‌گردد.

۲- جنبش بیکاران

این جنبش با جنبش مبارزه با اخراج‌ها فرق دارد. اولی مبارزه کارگرانی است که یا در خطر اخراج قرار دارند یا به تازگی اخراج شده‌اند و یا کارخانه‌شان تعطیل شده است. بیکاران اما کسانی هستند که در جستجوی کاراند صرف‌نظر از این‌که قبلاً شاغل بوده‌اند. و شامل کسانی می‌شود که دیگر پیوندشان با کار قبلی و محل کار قبلی گسسته شده است. این دو جنبش از نظر حقوقی نیز با هم فرق‌هایی دارند. جنبش مبارزه با اخراج‌ها در واقع در حوزه قانون کار مبارزه می‌کنند ولی جنبش بیکاران بیشتر در قلمرو بیمه‌های بیکاری و تأمین اجتماعی عمومی. در حوزه مسائل سازماندهی هم این دو جنبش با هم فرق دارند. اخراجی‌ها یا کسانی که در معرض خطر اخراج قرار دارند، دارای مرکز تجمع و ارتباطات زنده‌ای هستند و یک جنبش فعال به حساب می‌آیند با شبکه‌ای از فعالیت‌های زنده، در حالی که بیکاران به آتشفشان‌های خاموش می‌مانند که باید دوباره فعال شوند. سازماندهی اخراجی‌ها بسیار آسان‌تر است تا سازماندهی بیکاران. با این همه جنبش بیکاران یک جنبش عظیمی است که مخصوصاً در بین جوانان قدرت اشتعال و برد سیاسی و اجتماعی زیادی دارد.

راه اندازی یک جنبش به موازات آن به وجود آمده است که می‌توان جنبش مستقل کارگران و زحمتکشان محلات را فعال‌تر به میدان مبارزه آورد. باید توجه داشته باشیم که در شرایط برانگیختگی کنونی شانس قدرت‌گیری این جنبش بسیار مساعد است و اگر تلاش‌های جدی صورت بگیرد سازماندهی محلات می‌تواند یکی از نقطه‌های امید محسوب شود. به علاوه خود محلات فقیرنشین می‌تواند مکانی باشد برای راه‌اندازی سایر جنبش‌های کسارگری فراکارخانه‌ای که در حال حاضر اهمیت پیدا کرده‌اند. همچنین محلات اماکنی هستند که جنبش دانشجویی رادیکال می‌تواند در آن‌جا بذریاشی کند و سازماندهی جنبش‌های کارگری را جهش‌وار گسترش دهد.

۵- جنبش تعاونی‌های مصرف

سازماندهی جنبش تعاونی‌های مصرف می‌تواند مخصوصاً در رابطه با جنبش محلات زحمتکش‌نشین به سرعت ایجاد شده و هم آن را گسترش دهد و هم به کمک آن گسترش یابد. دلیل این امر این است که در ایران امروز گرانی و "گران‌فروشی" یک پدیده بسیار مهمی است و مسأله تأمین مواد اساسی معیشت روزمره یکی از مشکل‌ترین مسائل زحمتکشان است. در هر جا که چنین پدیده‌ای وجود داشته باشد، تعاونی‌های مصرف می‌توانند رشد کنند و به مردم تهیدست کمک کنند. اهمیت این جنبش در این است که می‌تواند (البته در صورتی که مستقل و دموکراتیک باشد) حول یک مسأله حیاتی روزمره، کارگران و زحمتکشان را (چه در محیط کار و بر حسب وابستگی آن‌ها به آن و چه در محیط زندگی و بر حسب وابستگی‌شان به محله) دور هم جمع کند و سازمان‌دهی نماید. باید توجه داشت که همین تعاونی‌ها (مخصوصاً در محلات) بعداً می‌توانند در شرایط تشدید بحران سیاسی و گسترش و بلوغ موقعیت انقلابی به مبنایی برای شوراهای توده‌ای و انقلابی محلات تبدیل گردند. در دوره انقلاب ۱۳۵۷ همین شبکه‌های ساده محلات برای توزیع نفت و مواد اولیه زندگی بود که مضمون شوراها و یا تجمعات محلات در شهرهای بزرگ را، متأسفانه بر محور مساجد بوجود آورد. همین کار می‌تواند در شرایط کنونی تکرار شود، منتهی در مقابله با مساجد محلات یا لااقل مستقل از آن‌ها.

۶- جنبش زحمتکشان برای مسأله مسکن

با تشدید بحران اقتصادی و خالی‌ترشدن سفره مردم زحمتکش، مسأله مسکن مخصوصاً در شهرهای بزرگ، برای

بخش بزرگی از کارگران و زحمتکشان به یک مسأله حاد تبدیل شده است. این درست است که در ایران بخش بزرگی از مردم (حتی در حلبی‌آبادها) اجازه‌نشین نیستند بلکه "صاحب‌خانه" هستند، ولی در عین حال هنوز بخش بزرگی اجازه‌نشین هستند و نزدیک به نصف درآمدشان را به مسکن اختصاص می‌دهند. با تضعیف قدرت خرید پول، هزینه مسکن به عامل بزرگ‌تری برای فشار به زحمتکشان تبدیل می‌شود و بنابراین مسأله مسکن به مسأله‌ای واقعاً حاد تبدیل می‌شود. جنبش‌هایی که در بالا بدان اشاره شد، اهرم‌های بازدارنده‌ای هستند که می‌توانند جلوی پیشروی جمهوری اسلامی را سد کنند و توازن قوا را به نفع جنبش کارگری تغییر دهند. ما در این نوشته سعی کرده‌ایم به جای رهنمودهای بوروکراتیک و بزرگوارانه به سبک فرماندهی، شرایط موفقیت طرح‌مان را مورد تأکید قرار دهیم. ما از ارائه مدل دقیق برای سازماندهی این جنبش‌ها اجتناب کرده‌ایم چرا که هر مدل تشکل به وسیله سازمان‌دهندگان مستقیم آن در رویارویی با مشکلات و امکانات واقعی و متعددی که ایجاد می‌شود، شکل می‌گیرد. به علاوه می‌دانیم رهنمودهای شسته و رفته گاهی در عمل خود به مانعی بر سر راه حرکت واقعی تبدیل می‌شوند.

زیونویس‌ها:

- ۱- نابه‌سامانی‌گذاری اقتصادی یا بحران ساختاری- نوشته بهزاد ناظمیان- اندیشه جامعه شماره ۲
- ۲- آخرین نمونه‌ی از این بینش انحرافی را در مقاله‌ی «جنبش کارگری ایران: پرچوش

اما پراکنده» نوشته جلیل محمودی می‌توان مشاهده کرد. نویسنده در نقد برپائی تشکل سراسری از بالا چنین می‌گوید: «کسی که می‌نویسد: تشکل سراسر کارگران باید از بالا ایجاد شود، نه فقط به این خاطر گزاره می‌گوید که چنین کاری با سرکوب خونین رژیم رویه‌رو می‌گردد بلکه چنین تشکلی -اگر هم بر فرض محال پدید آید- برای کارگران همان قدر بیگانه است که هر سازمان دولتی دیگری. کارگران از اقداماتی که بر فراز سر آنان انجام می‌گیرد، تجربه و خاطرات ناخوشایندی دارند و از آن تشکل‌ها استقبال نخواهند کرد. کارگران به تشکیلاتی نیاز دارند که مستقیماً در ساختن آن نقش داشته باشند» کتاب پژوهش کارگری شماره ۳

در این نوشته نویسنده بدفهمی خود را در دو حوزه نشان داده است. اول برپائی تشکل سراسری از طریق "بالا" را مکانیکی و فیزیکی فهمیده است. در این برداشت از مسئله بجای تلاش کارگران پیشرو برای برپائی تشکل سراسری گویا قرار است چند چتریاز "خارج" از جنبش کارگری در میان کارگران پیاده شوند و برای شان تشکل سراسری به پا کنند. دوم طبق نظر نویسنده تا زمان که "سرکوب خونین رژیم" وجود دارد، تشکل کارگری نمی‌تواند پا بگیرد. در این رابطه تنها باید شکل‌گیری تشکل‌های توده‌ای در شیلی و آفریقای جنوبی را به یاد نویسنده آورد تا نادرستی تز وی ثابت شود. برای نقد مفصل‌تر این دیدگاه مراجعه کنید به نوشته گسست تشکل کارگری در ایران شماره ۱۱۷ راه کارگر و مصاحبه با محمد رضا شالگونی درباره ضرورت مبارزه برای تشکل سراسری.



ضرورت سازمان‌یابی کارگران کارگاه‌های کوچک و صنوف!

حشمت محسنی

یکی از مشخصات ساختار نیروی کار ایران، اشتغال گسترده کارگران در کارگاه‌های کوچک و صنوف می‌باشد به نحوی که وزن و ابعاد این بخش از کارگران با لایه‌ها و اقشار دیگر طبقه کارگر قابل مقایسه نیست. محبوب دبیر کل خانه کارگر اعلام کرده است که دوسوم کارگران ایران در کارگاه‌های کوچک و صنوف کار می‌کنند. در آمار دیگری که در سمینار صنایع کوچک ارائه داده‌اند، اعلام شده ۹۶٪ کارگاه‌های صنعتی کشور کارگاه‌هایی هستند که کمتر از ۱۰ کارگر در آن به کار مشغول هستند. در این رابطه آمار دقیقی وجود ندارد مثلاً حسن صادقی رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار تعداد واحدهای تولیدی کمتر از ۱۰ نفر را ۵۰۰ هزار واحد و تعداد شاغلین در آن را ۲،۵ میلیون نفر اعلام کرده است از یک میلیون و ۵۵۲ هزار کارگاه، در یک میلیون و ۴۹۰ هزار آن کمتر از ده کارگر به کار مشغول هستند. همین آمارهای طرح شده اما نشان از ابعاد گسترده اشتغال کارگران در کارگاه‌های کوچک و صنوف دارد و ویژگی ساختار نیروی کار ایران را از نقطه نظر کمی به نحو روشنی مشخص می‌کند. در این نوشته سعی می‌کنم شرایط کار در کارگاه‌های کوچک و تأثیر آن بر سایر بخشها، نقش و اهمیت اتحاد این بخش از کارگران، سیاست رژیم در قبال انجمن‌های صنفی و بالاخره سیاست مان را در قبال آن به اختصار روشن کنم.

الف. شرایط کار در کارگاه‌های کوچک و صنوف

طبقه کارگر ایران، در شرایط سخت و فلاکت باری به نبرد مرگ و زندگی علیه سرمایه‌داران و جمهوری اسلامی می‌پردازد. اما واقعیت این است که کارگران صنوف و حاشیه‌ای مظلوم‌ترین و آسیب‌پذیرترین بخش کارگراند و تحت شرایط ظالمانه و نامساعدتری به کار اشتغال دارند. این بخش از کارگران اولاً در شرایط استثمار وحشیانه معمولاً پدرسالارانه مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند که علاوه بر استثمار سرمایه‌دارانه، در معرض بهره‌کشی روابط ماقبل سرمایه‌داری نیز قرار دارند. کارگران کارگاه‌های کوچک در ایران، اساساً در قطب عقب‌مانده‌تر تولید سرمایه‌داری جای دارند و در قراردادهای حاکم بر روابط کار اساساً روابط پیشاسرمایه‌داری غلبه دارد. ساعات و شرایط کار در این بخش بسیار منعطف و نامعین است و میزان دستمزد اغلب نوسان دارد و نیروی کار در این نوع فعالیتها از ابتدائی‌ترین حقوق و مزایای اجتماعی نیز بی‌بهره است. در استخدام نیروی کار کارفرمایان از پذیرش ضوابط عرف حاکم بر بازار کار طفره می‌زنند و بر مبنای روابط پدرسالارانه آن را تنظیم می‌کنند. در این بخش به جای استخراج ارزش اضافی نسبی، ارزش اضافی مطلق غلبه دارد و استثمار در آن به نحو وحشیانه‌ای صورت می‌گیرد. ثانیاً این بخش از کارگران نه تنها مورد حمایت هیچ نهاد دولتی قرار نداشته، بلکه مشمول حمایت قانون دست‌پخت جمهوری اسلامی نیز قرار نمی‌گیرند. ثالثاً سازمان تأمین

اجتماعی نیز این بخش از کارگران را تحت پوشش قرار نمی‌دهد مثلاً تا سال ۷۳ آنهم نه در نقاط پرت و دورافتاده بلکه در نزدیکی تهران. پس از ۶۰ هزار مورد بازرسی معلوم می‌شود که ۲۰ هزار نفر از کارگران شاغل در کارگاه‌های شه‌ریار تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی قرار نداشته‌اند. رابعاً هیچ گونه آمار دقیقی از کمیت کارگران این بخش و کیفیت کار در آن وجود ندارد. در همین رابطه روزنامه رسالت این موضوع را بهتر از هر مخالف جمهوری اسلامی عنوان کرده است. رسالت می‌نویسد "هزاران کارگاه و کارخانه کوچک به دلیل کثرت و پراکندگی و نوع انتخاب نیروی کار و عدم پذیرش قانون در طبقه‌بندی آماری نمی‌گنجد (و شاید تاکنون فکری برای این موضوع صورت نگرفته است." همه این عوامل نشان می‌دهد "چه شوغائی است در دریا."

ب. تأثیرات شرایط کار این بخش از کارگران بر سایر بخشها

اشتباه است اگر فکر کنیم که این شرایط فلاکت بار موقعیت کاری، در چهارچوب کارگران حاشیه‌ای و صنوف محدود می‌ماند، و دامنه و اثرات آن بر بخش‌های دیگر کارگران سرایت نمی‌کند. اگر هر بخش از کارگران در شرایط مساعدی قرار گیرد، این امر می‌تواند باعث بهبود وضعیت سایر کارگران گردد و قدرت چانه‌زنی آنها را افزایش دهد. عکس این پدیده نیز صحت دارد، یعنی وخامت شرایط کار یک بخش از کارگران، دیر یا زود اثرات خود را بر سایر بخش‌های طبقه برجای می‌گذارد. بنابراین است که کارگران صنایع بزرگ و مشمول قانون کار نمی‌توانند نسبت به سرنوشت خواهران و برادران خود در این بخش‌ها بی‌تفاوت بمانند.

ج. نقش و اهمیت اتحاد کارگران در کارگاه‌های کوچک و صنوف

اگر چه وزن سنگین این بخش از کارگران، و عدم تمرکز آنها یکی از ضعف‌های ساختاری نیروی کار ایران محسوب می‌شود، معهذاً تکیه یک‌جانبه بر این ضعف، و نادیده گرفتن امکانات بالقوه اتحاد این بخش از کارگران و نقش آنها در سازمانیابی سراسری کارگران می‌تواند باعث درجا زدن در وضعیت کنونی شود. این درست است که تمرکز این بخش از کارگران بسیار نازل است، اما کمیت و وسعت استقرار این بخش از کارگران به اندازه ایران است، این امر نیز درست است که تجمع در کارخانه بیانگر قدرت کارگران است. اما ارتباط بین کارگران یک صنف از اتحاد درون یک کارخانه فراتر می‌رود، و ایده و مفهوم طبقه را بیشتر از تأمین منافع گروهی یک کارخانه در ذهن کارگران شعله‌ور می‌سازد. نکته مثبت دیگری که برای اتحاد این بخش از کارگران باید در نظر داشت این مطلب است که آنها اگر چه تحت پوشش قانون قس‌رار ندارند، اما اتحاد و تجمع در این بخش از کارگران

﴿

نیز با مانع حقوقی مواجه نیست و تشکیل انجمن‌ها، اتحادیه‌های صنوف مشروط و منوط به اسلامی بودن آنها نیست. هر چند ممکن است و احتمال آن نیز کم نیست که با مانع سیاسی روبرو شوند.

د- سیاست جمهوری اسلامی در قبال انجمن‌های صنفی

برای سازمانیابی کارگران صنوف کافی نیست درباره شرایط نامساعد کار در این بخش‌ها و نقش آن در تشکل کارگری درنگ کنیم بلکه علاوه بر آن لازم است سیاست روشنی در قبال جمهوری اسلامی و رابطه آن با انجمن‌های صنفی نیز داشته باشیم. بدون خنثی کردن سیاست جمهوری اسلامی تشکیل واقعی انجمن‌های صنفی ناممکن است. بنابراین ضروری است، به نحوه برخورد جمهوری اسلامی به انجمن‌های صنفی نگاهی بیافکنیم. می‌دانیم که آئین‌نامه تشکیل انجمن صنفی در جمهوری اسلامی با وجود اینکه در قانون کار پیش‌بینی شده بود، پس از ۳ سال از تصویب آن در دستور کار رژیم قرار گرفت. بعد از آمدن محبوب دبیر کل خانه کارگر از اجلاس سازمان بین‌المللی کار بود که به فاصله کوتاهی اساسنامه تشکیل انجمن‌های صنفی ارائه شد، که این امر نشان می‌داد که جمهوری اسلامی نه به خاطر تأمین حقوق کارگران در برخورداری از تشکل کارگری، بلکه در نتیجه فشار مجامع بین‌المللی مجبور به قبول تشکل انجمن‌های صنفی شده است. محبوب پس از شرکت در اجلاس سازمان بین‌المللی کار در ژنو این فشار را چنین منعکس می‌کند. "تشکیلات بین‌المللی کار برداشت صحیحی از نحوه عملکرد تشکیلات کارگری ایران و بخصوص شوراهای اسلامی کار ندارند و با موضع‌گیریهای نادرست خود ما را مورد اتهام قرار می‌دادند."

آیا اتهام سازمان بین‌المللی کار مبنی بر فقدان وجود تشکل مستقل کارگری در ایران بی‌اساس است؟ هر کس که مفاد قانون کار جمهوری اسلامی را مطالعه کند، و فراتر از آن عملکرد ۲۰ ساله آن را در قبال جنبش کارگری مورد داوری قرار دهد؛ بی شک رژیم جمهوری اسلامی را نه تنها به نقض قوانین شناخته شده بین‌المللی کار متهم می‌کند، بلکه فراتر از آن به خاطر برخورد وحشیانه رژیم در قبال کارگران، از خواست اخراج رژیم از سازمان بین‌المللی کار حمایت می‌کند. نزدیک به ۱۸۰ کشور در جهان وجود دارند که در قانون کار آنها، حق تشکل و حق اعتصاب ولو ظاهراً به رسمیت شناخته شده است. اما در پایان قرن بیستم هنوز جمهوری اسلامی به طور سراسر و صریح، بدون ابهام و دوپهلوگویی، حق تشکل کارگران را نپذیرفته و تلاش می‌کند با استفاده از اصطلاحات مبهم، غیر متعارف، این حق پایه‌ای را منکوب کرده، و در عمل با دستگیری و زندانی کردن رهبران عملی جنبش کارگری، مانع شکل‌گیری تشکل مستقل کارگری گردد. "نگاهی به قانون کار رژیم نشان می‌دهد، که از ۱۰ قلم تشکلی که در بخش "تشکل‌های کارگری و کارفرمایی" آمده، نظیر انجمن اسلامی، شوراهای اسلامی، به طور سراسر و مستقیم، حق کارگران برای برخورداری تشکلی که از حقوق اقتصادی-اجتماعی آنها دفاع کند، انکار شده است. مثلاً انجمن اسلامی به عنوان یک تشکل کارگری در قانون کار یاد شده است. اما این نهاد تاکنون وظیفه‌ای جز جاسوسی، و شکار کارگران مبارز و پیشرو نقشی ایفا نکرده است. مضافاً اینکه در خود قانون کار برای انجمن‌ها وظیفه "تبلیغ و گسترش فرهنگ اسلامی و دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی" منظور شده است. چنانکه می‌بینیم انجمن‌های اسلامی به عنوان یک ابزار ایدئولوژیک رژیم در کارخانه عمل می‌کند، و سیاست‌های آنرا پیش می‌برد. شوراهای اسلامی نیز از این خصیصه مبرا نیست. نگاهی به وظیفه شوراهای اسلامی نشان می‌دهد که این نهاد نیز وظیفه تکمیلی دیگری دارد. مثلاً در ماده یک قانون شوراهای

اسلامی آمده است "به منظور تأمین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه‌ها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور در واحدها شورایی مرکب از نمایندگان کارگران و کارکنان و نماینده مدیریت به نام شورای اسلامی کار تشکیل می‌شود" جدا از صفت ضد کارگری "اسلامی" که مانع انتخاب کارگران غیرمسلمان می‌گردد، ترکیب شوراهای اسلامی به تنهایی نشان می‌دهد که این شوراهای حتی صرفاً از کارگران طرفدار رژیم نیز تشکیل نشده، بلکه نماینده مدیریت نیز در این شورا عضویت دارد. چنانکه می‌بینیم اتهام سازمان بین‌المللی کار نه تنها بی‌پایه و اساس نیست، بلکه بنا به اعتراف صریح خود مفاد قانون کار حق تشکل مستقل در آن انکار شده است. در این رابطه اما کافی نیست ضدیت قانون کار رژیم را با هرگونه تشکل مستقل و واقعی نشان دهیم، بلکه علاوه بر آن باید روشن کنیم که تاکتیک رژیم از پیش کشیدن انجمن‌های صنفی چیست و نحوه پیشبرد آن کدام است؟ گفتیم که پس از آمدن محبوب از اجلاس سازمان بین‌المللی کار در ژنو بود که مسئله تشکیل انجمن‌های صنفی مطرح شد. محبوب بلافاصله اعضای شورایی عالی کار را به جلسه فرامی‌خواند و ناگهان شرایط تدوین اساسنامه انجمن‌های صنفی کارگری و کارفرمایی را اعلام می‌کند. نفس اعلام اساسنامه برای تشکیل انجمن‌های صنفی نشان می‌دهد، که رژیم تلاش کرده ثابت کند حق تشکل مستقل در قانون کار پذیرفته شده است و وجود انجمن‌های صنفی مؤید این امر است. اگر اعلام شرایط تدوین اساسنامه انجمن‌های صنفی کارگری و کارفرمایی برای مجامع بین‌المللی مصرف تبلیغی دارد، در داخل کشور اما به وسیله‌ای جهت تحت کنترل درآوردن تشکل کارگری قرار گرفته و می‌گیرد. چرا؟ به دلایل زیر:

اولاً- رژیم کماکان از پذیرش حق اتحادیه که یک تشکل متعارف و شناخته شده بین‌المللی است خودداری ورزیده و با اعلام انجمن‌های صنفی معلوم نیست که چه آش درهم جوشی را مد نظر دارد. ثانیاً- حتی اگر یک ارزیابی خوش‌بینانه نیز از اعلام شرایط تشکیل انجمن‌های صنفی داشته باشیم، باز هم رژیم با توسل به تدابیری مانع شکل‌گیری این انجمن‌ها می‌گردد، به عنوان نمونه رژیم می‌تواند از مفاد قانون کار در جهت منکوب کردن این نهادها استفاده کند. مثلاً در قانون کار آمده است "کارگران یک واحد فقط می‌توانند یکی از ۳ مورد شورای اسلامی کار، انجمن‌های صنفی یا نماینده کارگران را داشته باشند." چنانکه می‌بینیم از وجود شورای اسلامی بعنوان یک تشکل می‌تواند برای منکوب کردن انجمن‌های صنفی استفاده کند. به علاوه اگر تشکیل شوراهای اسلامی را در بخش اعظم کارخانجات نیز مد نظر داشته باشیم، آنگاه به خوبی می‌توان فهمید که طرح انجمن‌های صنفی حتی در مقیاس بزرگ نمی‌تواند مطرح باشد.

ثالثاً- با اعلام شرایط برای تشکیل انجمن‌های صنفی، این امکان برای تشکل کارفرمایان فراهم می‌گردد، و با تمهیدات قانونی به کارفرمایان این ضمانت داده می‌شود، که خود را متشکل کنند و در کمال آرامش به فعالیت بپردازند. حال آنکه می‌دانیم مسئله کارفرماها ربطی به قانون کار ندارد و اساساً قانون کار جز دفاع از حقوق اقتصادی-اجتماعی کارگران در قبال کارفرما و دولت وظیفه‌ای ندارد. رابعاً- در اساسنامه انجمن‌های صنفی آمده است که هر انجمن موظف است به اداره کل سازمانهای کارگری و کارفرمایی وزارت کار و امور اجتماعی "کمتر از ۵ درصد حق عضویت نپردازد. سؤال اینست به چه دلیلی انجمن‌های صنفی می‌بایست میزان معینی از حق عضویت خود را با توجه به این شرایط اسفناک مادی به نهادهای وزارت کار بپردازد؟ بررسی شرایط تدوین اساسنامه انجمن‌های صنفی و محدودیت‌هایی که قانون کار پیش‌شوروی آن گذاشته نشان می‌دهد که، جمهوری اسلامی صراحتاً آزادی تأسیس تشکل‌های مستقل کارگری را

نمی‌پذیرد و با ابزار و وسایل مختلف تلاش می‌کند، مانع شکل‌گیری آنها گردد. خامساً تشکیل انجمن‌های صنفی تاکنون در شرایطی صورت گرفته که ابتکار سازماندهی آن اساساً به عهدهٔ ایادی خانهٔ کارگر بود و هر گونه ابتکار تشکیل مستقل انجمن‌های صنفی توسط کارگران بدون دخالت خانهٔ کارگر سرکوب می‌گردد. به علاوه مدیران کارخانه‌ها نیز رأساً مانع تشکیل انجمن صنفی می‌شوند و در پاره‌ای مواقع اعضای آن را از کارخانه اخراج می‌کنند. نظیر اخراج اعضای هیأت مؤسس انجمن صنفی پارس الکتریک یا مترو تهران. مسئله این است که در جمهوری اسلامی تشکیل اتحادیه آزاد نیست و فلسفهٔ وجودی ۱۰ قلم نهاد و تشکلی که در قانون کار آمده است، این است که حق تشکیل اتحادیهٔ مستقل از دولت انکار گردد. ضدیت با تشکل مستقل کارگری جزء ماهیت ضد کارگری رژیم است و جمهوری اسلامی تلاش می‌کند که از هر وسیلهٔ ممکن برای مسخ آن استفاده کند.

۵- سیاست ما در قبالت انجمن‌های صنفی

اگر چه خانهٔ کارگر ابتکار تشکیل انجمن‌های صنفی را به دست گرفته است، و وظیفهٔ اصلی ما نیز کمک به سازمان‌یابی و تشکل اتحادیهٔ سراسری کارگران است، معیناً این امر نباید به معنای کم بها دادن به تشکل‌های کارگری در سطوح دیگر تلقی گردد و میدان را برای خانهٔ کارگر خالی کند. بلکه برعکس می‌بایست با تشدید فعالیت خود عناصر مزدور خانهٔ کارگر را منزوی کرده و تشکل‌های واقعی صنفی را بنا کنیم. بنابراین پیشروان جنبش کارگری باید در هر کارخانه‌ای، در هر کوره‌ای و یا به عبارت دیگر در هر محل کاری، چه شوراهای اسلامی موجود باشد یا نه، چه انجمن اسلامی حضور داشته باشد یا نه، از حق تشکیل انجمن‌های صنفی دفاع کند. مشروط کردن تشکیل انجمن‌های صنفی به وجود شوراهای اسلامی یا هر نهاد ارتجاعی مورد علاقهٔ جمهوری اسلامی، عملاً زمینهٔ مساعدی را برای سرکوب هرگونه تشکل کارگری فراهم می‌آورد، و به رژیم امکان می‌دهد که جلوی شکل‌گیری تشکل‌های مستقل از رژیم را سد کند. جنبش کارگری باید از حق تشکیل هر نهاد دیگری از جمله انجمن صنفی، جدا از خانهٔ کارگر، جدا از انجمن‌های اسلامی، جدا از شوراهای اسلامی دفاع کرده و علیه وابسته کردن تشکل‌های کارگری به ابزارهای دولتی مبارزه کند. به عبارت دیگر شاخص استقلال هر نهاد کارگری اساساً با جدائی آن از دولت مشخص می‌شود، و این استقلال نباید تحت هیچ پوششی ایدئولوژیک چه مذهبی، چه ملی، چه به نام طبقهٔ کارگر نقض گردد. جنبش کارگری باید نه تنها از حق کارگران در تشکیل انجمن صنفی دفاع کند، نه تنها از استقلال این نهاد در برابر دولت حمایت کند، بلکه باید از آزادی و تعدد انجمن‌های صنفی نیز دفاع کند. اگر چه تنوع و تعدد انجمن‌های صنفی می‌تواند مورد سوء استفادهٔ کارفرمایان و دولت قرار گیرد، و صفوف یکپارچهٔ کارگران را درهم شکند، معیناً تنها راه شکل‌گیری واقعی انجمن‌های صنفی پذیرش آزادی تشکل و آزادی تعدد انجمن‌های صنفی است. واقعیت این است که دست‌مایه‌های فراوانی برای سازماندهی صنوف وجود دارد. سنت اتحادیهٔ صنوف در ایران یک سنت جاافتاده است که در پاره‌ای مواقع نقش مؤثری در مبارزات کارگران ایفا کرده‌اند. کافی‌ست در این رابطه تجربهٔ کارگران چاپ را مورد ملاحظه قرار دهیم. البته سنت تشکل صنوف منحصر به کارگران چاپ نمی‌گردد، و بخشهای دیگر کارگران را نیز در بر می‌گیرد. تشکل بافنده سوزنی، فلزکاران، کفناشان که به تنهایی در تهران ۱۲ هزار کارگر را تحت پوشش خود داشت، از جمله اتحادیه‌های صنوف در ایران بوده‌اند. اتحادیه‌هایی که پایهٔ شورای متحده بودند نیز عمدتاً از اتحادیه‌های صنوف بوده‌اند. این بخش از کارگران در شرایط انفرادی هیچ نقش مؤثری نمی‌توانند ایفا کنند، و اصلاً در عالم واقعیت معنایی ندارند، اما اگر همین بخش از کارگران

متحد شوند، می‌توانند به نوبهٔ خود بذر اتحاد را در سراسر ایران بیافشانند. بنابراین اگر در تقویت موقعیت کارگران صنوف، مبارزهٔ کارگران کارخانه‌های بزرگ نقش بسزائی دارد، تجمع و اتحاد کارگران صنوف و حاشیه‌ای نیز به سهم خود در سازمان‌یابی سراسری کارگران می‌توانند نقش مؤثری ایفا کنند. اما برای اینکه این بخش از کارگران بتوانند چنین نقشی را ایفا نمایند می‌بایست چند نکته را مورد ملاحظه قرار دهند. اول اینکه تلاش برای تجمع و اتحاد این بخش از کارگران نه در روستاها و حاشیهٔ شهر، بلکه باید کارگاههای کوچک در شهرها در الویت قرار گیرد. بنا به پیکرشته عوامل در شرایط کنونی کارگرانی که در شرایط پدرسالازانه به کار مشغولند در شرایط مساعدی برای ایفای این نقش قرار ندارند. دوم اینکه در تجمع و اتحاد این بخش از کارگران هیچ شکل معینی از پیش نباید مورد طرد و لعن قرار گیرد، تعمیم‌های بی‌جا و تعصب‌های غرورآمیز نه تنها در راستای اتحاد و تجمع این بخش از کارگران قرار نمی‌گیرد، بلکه به سهم خود مانع وحدت عمل کارگران می‌گردد. مثلاً مجمع عمومی که گاهی در بنگاههای بزرگ مورد بهره‌برداری کارگران قرار می‌گیرد، در تجمع این بخش از کارگران نمی‌تواند نقشی ایفا کند. علاوه بر این اصرار بر تشکیل مجمع عمومی در صنوف، پرت بودن توصیه‌کنندهٔ آن را به نمایش می‌گذارد. سوم اینکه احاله دادن سازماندهی تشکل توده‌ای کارگران را به بعد از سرنگونی و اعتقاد به اینکه "تحت سلطهٔ رژیم" "هرگز تشکل مستقل کارگری" شکل نخواهد گرفت نیز یک تز انحرافی است که منشاء شکل‌گیری تشکل کارگری را نه برانگیختگی احساس همبستگی کارگران بلکه به خاطر مرحمت و نرمش طبقات حاکمه می‌فهمد. امر سازماندهی تشکل توده‌ای را به بعد از سرنگونی حواله دادن، اگر ظاهر رادیکالی داشته باشد، در عمل جز محروم کردن کارگران از تشکل در همین شرایط معنای دیگری ندارد. علاوه بر این هیچ تضمینی وجود ندارد که پس از سرنگونی رژیم کارگران به تشکل سراسری و مستقل خود دست یابند. اتفاقاً یکی از لوازم سرنگونی رژیم وجود تشکل مستقل کارگری، قبل از سرنگونی است. به درجه‌ای که کارگران در دل همین شرایط به تشکل دست یابند، می‌توانند در دورهٔ بعد از سرنگونی از سازمان‌یابی و منافع خود دفاع کنند.

در شرایط کنونی که جمهوری اسلامی تحت فشار مجامع بین‌المللی مجبور شده است، تشکیل انجمن‌های صنفی را «آزاد» بگذارند، این مسئله اما شرایط مساعدی فراهم می‌کند، که کارگران پیشرو، دقیقاً با استناد به همین شرایط با دست بازتری برای سازماندهی انجمن‌های مستقل صنفی اقدام کنند، تا در صورت مقابله رژیم، زمینهٔ عینی و مشخصی برای افشاء آن فراهم آید. در شرایطی که رژیم زیر فشار قرار دارد، امکان پیشروی کم نیست. هر چند که رژیم قطعاً با فعالیت مستقل مخالفت خواهد کرد. اما در شرایط کنونی امکان عینی بیشتری فراهم شده که کارزار وسیعی علیه رژیم به راه انداخته شود. مخصوصاً با توجه به نماینده شدن عامل رژیم در سازمان جهانی کار، این امکان بیشتر فراهم شده است. در این میان مبارزات خارج کشور در پیوند با مبارزات کارگران در داخل، می‌تواند سهم بزرگی در این رابطه ایفا کند.

اهمیت سازماندهی کارگران صنوف و حاشیه‌ای البته از این شرایط مساعد نتیجه نمی‌شود، بلکه برعکس این شرایط مساعد، ضرورت سازماندهی کارگران صنوف را مؤکدتر می‌سازد. برای به دست آوردن حق تشکل باید تشکل کارگری را پی‌ریزی کرد. برای اینکه تشکل کارگری را سازمان داد، باید برای حق تشکل مبارزه کرد، و مبارزهٔ سازمان یافتهٔ کارگران نشان می‌دهد که آیا می‌توان حق تشکل را به دست آورد یا نه؟ همه چیز به نحوهٔ مبارزه و میزان سازمان یافتگی کارگران بستگی دارد. *

پوشش‌هایی

سرسی

برای

ایده آلیسم

تاریخی

محمد رضا شالگونی

پیش‌تر اشاره کرده‌ام که غالب کسانی که اسلام را با مدرنیته غیرقابل جمع می‌دانند و هم چون مانع اصلی مدرن شدن کشورهای مسلمان نشین می‌نگرند؛ مستقیم یا غیر مستقیم، مبلغان نوعی ایده‌آلیسم تاریخی‌اند. البته بسیاری از آن‌ها می‌کوشند آن را پیوشانند. زیرا در دنیای امروز دیگر نمی‌توان به آسانی با این حقیقت به مخالفت برخاست که اندیشه‌ها و دریافت‌های انسان با تغییر شرایط مادی و اجتماعی زندگی او دگرگون می‌شوند. اما بعضی از تحلیل‌هایی که برای پوشاندن یا موجه‌ساختن ایده‌آلیسم تاریخی پرداخته می‌شوند، نه تنها به این منظور کمکی نمی‌کنند، بلکه گاهی واقعاً تا حد ادبیات نژادپرستانه سقوط می‌کنند. در اینجا قصد پرداختن به این تحلیل‌ها را ندارم. زیرا این کار مجال و توانی در خور می‌خواهد که من از هر دو محروم‌ام. (۱) اما نمی‌توانم از درنگی مختصر در پاره‌ای از نظرات ارنست گلنر که قبلاً هم به آن‌ها اشاره کرده‌ام خودداری کنم. نمونه گلنر از چند جهت روشن‌گر است. او یکی از با نفوذترین مدافعان سنت و پیری و یکی از شناخته‌ترین چهره‌های علوم اجتماعی معاصر در محیط‌های آکادمیک غرب است. به علاوه، علی‌رغم بی‌پروایی در بیان نظرات‌اش، متفکری است از جریان مسلط فکری (mainstream). طبیعی است که داوری‌ها و پیش‌داوری‌های چنین آدمی را نمی‌توان پدیده‌ای تصادفی یا حاشیه‌ای تلقی کرد. (۲)

الف- اسلام، استثنایی بر قاعده؟

گلنر مدعی است که از میان ادیان بزرگ، اسلام تنها دینی است که در مقابل عرفی شدن مقاومت می‌کند. او می‌گوید «در پایان قرون وسطی، دنیای قدیم دارای چهار تمدن عمده بود که از آن‌ها، سه تا به درجات مختلف عرفی شده‌اند. آئین مسیحی به وسیله متکلمان خود آن ویراسته شده، و وجود آن با باورهای خشک و ریشه‌دار توأم نیست. در دنیای چینی، یک اعتقاد عرفی به طور رسمی مستقر شده و اعتقادات مذهبی گذشته کنار گذاشته شده‌اند. و در دنیای هندی هر چند کارهایی مانند طالع‌بینی همچنان گسترده است، اما دولت و نخبگانی وجود دارند که در مقابل مذهب عامیانه مسلط بی‌طرف‌اند. اما در یکی از این چهار تمدن، یعنی تمدن اسلامی، وضع کاملاً متفاوتی وجود دارد.» (۳)

این تفاوت، ظاهراً به نظر گلنر یک حقیقت تجربی انکارناپذیر می‌نماید. زیرا او بارها، در نوشته‌های متعدد، آن را پیش می‌کشد و می‌کوشد از آن سکوی پرش محکمی برای تحلیل‌های‌اش درست کند. اما حقیقت این است که او یک حقیقت تجربی به ما نشان نمی‌دهد، بلکه ارزیابی شتاب‌زده‌اش از یک حقیقت جزئی را به نمایش می‌گذارد. حقیقت جزئی این است که در دو دهه گذشته، اسلام‌گرایی فعال‌ترین نمونه بشیادگرایی مذهبی بوده است. ولی این مشاهده ساده را نمی‌توان به یک قانون عمومی درباره ناسازگاری اسلام و مدرنیته تبدیل کرد، به چند دلیل:

۱) تعمیم دادن یک پدیده دو دهه‌ای به یک تاریخ چهارده‌سده‌ای جسارتی می‌خواهد که شاید در صنعت تبلیغات مفید بیفتد، ولی برای تحلیل علمی مهلک است. همان‌طور که قبلاً اشاره کرده‌ام، اسلام در طول تاریخ چهارده‌سده‌ای خود با جریان‌های فکری و فرهنگی متعددی درآمیخته و در هر حال، در مقایسه با ادیان دیگر، تغییرناپذیری ویژه‌ای از خود نشان نداده است. بنابراین، در مقابل فرهنگ مدرن نیز قاعده‌تاً باید مانند ادیان دیگر، تحول‌پذیر باشد.

۲) وقتی می‌خواهیم اسلام را با ادیان دیگر مقایسه کنیم، باید دقیقاً روشن کنیم که از چه چیزی صحبت می‌کنیم و چه چیزهایی را با هم مقایسه می‌کنیم. مفهوم «اسلام» حتی وقتی که فقط به معنای دین اسلام به کار گرفته می‌شود، بسیار کلی‌تر و مبهم‌تر از آن است که بتواند یک مفهوم قابل استفاده در یک بحث تحلیلی باشد. زیرا معلوم نیست منظور از آن مثلاً مجموعه مطالبی است که به «قرآن و سنت» معروف

شده و در کتاب‌های معینی گردآوری شده است و به خدا و پیغمبر نسبت داده می‌شود؛ یا مثلاً مجموعه اعتقادات توده مسلمانان ایران امروز، یا مجموعه اعتقادات مسلمانان مصر پانصد سال پیش. حتی وقتی روشن کنیم که منظورمان از «اسلام» مجموعه مطالبی است که به نام «قرآن و سنت» شناخته می‌شود، باز هم به یک مفهوم قابل اتکای تحلیلی دست نیافته‌ایم. زیرا نباید فراموش کنیم که غالب فرقه‌های اسلامی وقتی به همین مجموعه مراجعه می‌کنند، استنتاج‌های بسیار متفاوت و گاه حتی متضادی از آن می‌کنند. منظورم این نیست که چیزی به نام «دین اسلام» وجود ندارد، بلکه می‌خواهم یادآوری کنم که به کارگیری آن به صورت یک اسم عام در یک بحث تحلیلی، جز کشیده شدن به تونلی از ابهامات کلافه‌کننده نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. اما مشکل گلنر این است که برای رسیدن به ارزیابی دلخواه‌اش، به مفهومی بسیار گل و گشادتر از حتی مفهوم «دین اسلام» نیاز دارد. او از «تمدن» اسلامی حرف می‌زند. راستی، منظور از «تمدن» اسلامی چیست؟ قاعده‌تاً «دین اسلام» به اضافه خیلی چیزهای دیگر! جالب این است که گلنر در این مقایسه حتی مفهوم «تمدن» را نیز در معنای مبهمی به کار می‌گیرد، و معلوم نمی‌شود آیا «تمدن» اسلامی را با «آئین» مسیحی مقایسه می‌کند یا با «دنیا»ی چینی و هندی. در جاهای دیگری که او همین مقایسه را پیش می‌کشد، «تمدن» را در معنایی نزدیک به مفهوم «فرهنگ» به کار می‌برد. (۴) البته در تمام کلی‌گویی‌های او دو نکته کاملاً روشن است: اول این‌که اسلام با ادیان دیگر فرق دارد، و دوم این‌که دین عنصر تعیین‌کننده «تمدن» یا «فرهنگ» یا «دنیا» است. و این روایتی جسورانه از همان ایده‌آلیسم تاریخی است.

۳) هنوز معلوم نیست که آیا ادیان هندی و چینی با عرف‌گرایی و مدرنیته کنار آمده‌اند یا نه. هنوز بخش اعظم جمعیت چین و هند در روستاها زندگی می‌کنند؛ در حالی که در غالب کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا که میدان تاخت و تاز اسلام سیاسی هستند، شهرها بیش از نیمی از جمعیت را در خود جای داده‌اند. به عبارت دیگر، اکثریت جمعیت چین و هند هنوز در شرایطی آشکارا سنتی‌تر از شرایط کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا زندگی می‌کنند. بنابراین ساده‌لوحی است اگر فکر کنیم که روند عرفی شدن دین در چین و هند فرجام روشنی پیدا کرده است. عرف‌گرایی رسمی

کنونی در چین و هند تا حدود زیادی سطحی است و می‌تواند در مراحل مدرن شدن عمقی این کشورها در هم بشکند. تجربه ترکیه در این مورد می‌تواند روشن‌گر باشد. سابقه عرف‌گرایی رسمی در ترکیه، اگر از چین و هند طولانی‌تر نباشد، کمتر نیست. اکنون بیش از ۷۰ سال است که دولت و اکثر نخبگان ترکیه از این عرف‌گرایی رسمی پاسداری می‌کنند. مدت‌ها فکر می‌شد عرفی شدن ترکیه به فرجام روشنی رسیده است؛ اما در دهه‌های اخیر با گسترش مهاجرت به شهرها، اسلام سیاسی نیرومندی در صحنه ظاهر شده است که موجودیت رژیم کمالیستی را تهدید می‌کند. (۵) اکنون دیگر تردیدی نمی‌توان داشت که بحران عرف‌گرایی رسمی در هند نیز آغاز شده است. گسترش نفوذ «حزب باهاراتیاجاناتا» (BJP) که با انتخابات عمومی ۱۹۹۸ توانسته است در رأس یک حکومت ائتلافی، هدایت هند را در دست بگیرد. می‌تواند به درهم شکستن عرف‌گرایی رسمی هند بیانجامد. فراموش نباید کرد که BJP یک حزب ناسیونالیستی افراطی است که با دامن زدن به تعصبات مذهبی هندو و مخصوصاً با جهت دادن آن علیه مسلمانان هند نیرو می‌گیرد. در واقع، ویران‌سازی بابری مسجد توسط گروه‌های ضریب BJP بود که این حزب را به یک حزب نیرومند سراسری هند تبدیل کرد. بعد از آن حادثه نیز (که در ۲ دسامبر ۹۲ صورت گرفت و یک «زمین لرزه سیاسی غیر منتظره» تلقی شد) BJP به انحای مختلف همان سیاست را دنبال کرده است. مثلاً «ریشوا هندو پریشاد» (VHP) که بازوی مذهبی BJP است، در تمام این مدت تلاش کرده است برای ویران‌سازی ۳ هزار مسجد مسلمانان. که ادعا می‌کند بر روی ویرانه‌های معابد هندو ساخته شده‌اند. در سراسر هند نیرو بسیج کند. در آخرین انتخابات عمومی هند، BJP با سه وعده اصلی به نیرومندترین حزب این کشور تبدیل شد: گذراندن قانونی از پارلمان برای بنای معبدی بر ویرانه‌های بابری مسجد، الغای وضع قانونی ویژه کشمیر؛ تصویب قانون مدنی واحد (۶). و هر سه در حکم اعلان جنگ علیه مسلمانان هند می‌باشند و عملی شدنشان قطعاً می‌تواند به موجودیت دولت عرفی در هند پایان بدهد. اما آنچه در هند آغاز شده می‌تواند در چین نیز ظاهر گردد. فراموش نباید کرد که اکنون حدود ۷۵ درصد جمعیت چین هنوز در روستاها زندگی می‌کنند؛ و دولت مائوئیستی هنوز بر اوضاع مسلط است. امس با گسترش شتابان

سرمایه‌داری در چین این هر دو تغییر خواهند یافت. اکنون امواج عظیم انسانی در حال سرازیر شدن به شهرهاست و بنا به ارزیابی‌های خود دولت چین، در چند سال آینده، بیش از ۳۰۰ میلیون نفر از جمعیت روستایی به شهرها مهاجرت خواهند کرد. اگر شکوفایی کهنی سرمایه‌داری نوپای چینی نتواند بی‌وقفه ادامه یابد (که بعید است بتواند)، چین نیز ممکن است شاهد همان ماجراهایی باشد که هم اکنون در هند آغاز شده‌اند. به علاوه فراموش نباید کرد که اعتقادات مذهبی مردم در چین پوشیده‌تر از هند است، و بنابراین، داوری درباره میزان برنشستگی عرف‌گرایی رسمی چین دشوارتر از مورد هند. در هر حال، تردیدی نمی‌توان داشت که اعتقادات مذهبی در چین قاعداً باید به مراتب نیرومندتر از آن چیزی باشد که اکنون مجال بروز می‌یابد. زیرا عرف‌گرایی تحمیلی معمولاً نمی‌تواند اعتقادات مذهبی مردم را تضعیف کند، بلکه برعکس آن‌ها را مقاوم‌تر می‌سازد. مثلاً در اتحاد شوروی سابق، هم مدرنیته به مراتب ریشه‌دارتر و همه‌جانبه‌تر از چین امروز در اعماق ذهن مردم رسوخ کرده بود و هم کنترل دولتی بر دستگاه‌های مذهبی خشن‌تر و سابقه‌دارتر از چین بود. با این همه، بلافاصله بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، مذهب دوباره به صورت یک نیروی سیاسی مهیب در صحنه ظاهر شد.

۴) بر خلاف ادعای گلنر، در سده‌های اخیر، در کشورهای مسلمان‌نشین نیز سد عبورناپذیری در مقابل مدرنیته وجود نداشته و مذهب در بسیاری از حوزه‌های زندگی، نفوذ پیشین خود را از دست داده است. در واقع، شواهد عقب‌نشینی مذهب در زندگی اجتماعی مردم در این کشورها، چنان گسترده است که انکار آن به دلیل نیاز دارد نه اثبات‌اش. با این همه، لازم می‌داند به نمونه‌هایی از این عقب‌نشینی در ایران سه چهار دهه اخیر اشاره کنم. زیرا اوج تاخت و تاز اسلام را در ایران همین دوره می‌توان مشاهده کرد. در دنیای امروز، ایران تنها کشوری است که در آن روحانیت مستقیماً سکان قدرت سیاسی را در دست دارد و آگاهانه و با تمام نیرو می‌کوشد تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی را بر مبنای شریعت اسلامی بازتعریف و بازسازی کند. اما تجربه گویاست: آن‌ها هر چه پیش‌تر رفته‌اند، ناتوانی خود را در مقابله با روندهای عمقی مدرنیته با عریانی بیشتری به نمایش گذاشته‌اند. در اوائل دهه ۱۳۴۰ «انقلاب سفید» شاه اکثریت قاطع روحانیت شیعه را به

مخالفت آشکار با دولت برانگیخت و به ائتلاف دو دهه‌ای روحانیت و سلطنت. که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در مقابله با کابوس قدرت‌گیری چپ شکل گرفته بود. پایان داد. خمینی در رأس این مخالفت قرار داشت و انگیزه اصلی مخالفت، اصلاحات ارضی بود و دادن حق رأی انتخاباتی به زنان. پانزده سال بعد، زنان در همه‌جاگیر کردن و مقاومت ناپذیر ساختن انقلابی که خمینی را به قدرت رساند، نقش بسیار مهمی ایفا می‌کردند و تهیدستان شهر و روستا ستون‌های تهاجمی انقلاب محسوب می‌شدند. از این رو، زنان و دهقانان به معضل بزرگ روحانیت تبدیل شده بودند. زیرا از یک سو، سرکوب و عقب‌رانندگی آن‌ها لازمه اجرای شریعت بود؛ و از سوی دیگر، چنین کاری به معنای درافتادن با پایه‌های حمایتی انقلاب. در رویارویی با این تناقض بود که روحانیت ناگزیر شد بعضی از شعارهای سابق خود را بی سروصدا گچ مالی کند و مثلاً حق رأی زنان را بپذیرد. تصویب «قانون حمایت خانواده» در سال ۱۳۴۵ که اصلاحاتی بود بسیار جزئی و کاملاً در چهارچوب مقررات شریعت به نفع زنان. مخالفت شدید روحانیت را برانگیخت و بعد از انقلاب نیز دادگاه‌های حمایت خانواده بلافاصله تعطیل شدند. اما یک دهه بعد، زیر فشار اعتراضات توده‌ای زنان، روحانیت حاکم ناگزیر شد روایتی دیگر و البته محافظه‌کارانه‌تر. از همان قانون حمایت خانواده را به تصویب برساند. قبل از دست‌یابی به قدرت، آخوندها نه تنها سیستم‌های مالیاتی امروزی را غیر شرعی می‌دانستند، بلکه مدعی بودند که با اجرای مقررات فقهی مربوط به خمس و زکات، می‌توان جامعه‌ای عادلانه و حکومت اسلامی مقتدری ایجاد کرد. اما بعد از رسیدن به قدرت همه آن بحث‌ها را بدون سر و صدای زیاد کنار گذاشتند. (۷) آن‌ها احکام فقهی مربوط به معادن را نیز به همین سیاق درز گرفتند. زیرا در یک کشور نفتی، جدی گرفتن آن احکام «کیان اسلام» را به خطر می‌انداخت! روحانیت، قبل از رسیدن به قدرت، موسیقی را حرام می‌دانست، شطرنج را گناه تلقی می‌کرد، و خوردن گوشت ماهیان غیرفلس‌دار را خلاف شرع. اما زیر فشار مردم ناگزیر شد، به درجات مختلف، در هر سه مورد به تجدیدنظری دست بزند. فقهی که روحانیت به نام آن حکومت می‌کند، درباره برده‌داری و گرفتن مالیات ویژه (به نام «جزیه») از غیر مسلمانان، فصول کشفانی دارد؛ اما اکنون حضرات جرأت نداشتند درباره آن بلند بلند حرف بزنند. (۸) بحث‌انگیزترین و پر سروصداترین نمونه این عقب‌نشینی‌ها در

ماجرای تدوین قانون کار روی داد که به علت تناقض مفاهیم و اصول حقوق کار جافتاده در جوامع امروزی سرمایه‌داری با مفاهیم و اصول فقه اسلامی، سال‌ها در دوری باطل گیر کرده بود و خمینی و اطرافیان او می‌ترسیدند که این ماجرا، مخصوصاً در گرماگرم جنگ ایران و عراق، اعتراض‌کارگری وسیعی را برانگیزد. در نتیجه (در آذرماه ۱۳۶۶) او با صدور فتوایی اجازه داد قانون کار جمهوری اسلامی بی توجه به تناقض آن با اصول فقه، تحت عنوان «مصلحت نظام» تصویب شود. و در مقابل پرسش‌های انتقادی پاره‌ای از گماشتگان حیرت‌زده‌اش، رسماً اعلام کرد «...حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله... است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است... حکومت می‌تواند... هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند...» (۹) ابداع اصل «مصلحت نظام» در ردیف «احکام اولیه اسلام» و حتی -به عنوان اصل نگهبان این احکام- چیزی بر فراز آن‌ها؛ و ایجاد نهادی مقتدر به نام «مجمع تشخیص مصلحت نظام» بر فراز مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، جز به زانو درآمدن هارترین مدافعان حاکمیت اسلام در مقابل فشارهای دنیای مدرن و اعتراف آن‌ها به غیرقابل اجرا بودن شریعت در بسیاری از حوزه‌های زندگی امروزی، و پذیرش ضرورت عرفی شدن دولت، معنای دیگری نداشت. در واقع، روحانیت حاکم رسماً اعتراف می‌کرد که هر جا «مصلحت» و منافع خودش ایجاب کند، رسالت ادعایی‌اش را - که به نام آن دریایی از خون به پا کرده - کنار می‌گذارد. (۱۰) البته، همه این عقب‌نشینی‌ها برای دفاع از حکومت اسلامی و قابل زیست کردن آن صورت گرفته‌اند، یعنی به منظور مقابله با عرف‌گرایی؛ ولی در هر حال، زیر فشار برخاسته از جامعه و زندگی امروزی صورت گرفته‌اند و انسجام نظری رژیم مذهبی را مختل می‌کنند و امکانات پایداری آن را کاهش می‌دهند. در ایران امروز، تجربه دو دهه دولت مذهبی، خواست جدایی دین از دولت را چنان توده‌گیر کرده است که می‌توان آن را بی هیچ اغراقی - بزرگ‌ترین و آنی‌ترین تهدید علیه موجودیت جمهوری اسلامی نامید.

تردیدی نیست که تجربه ایران دهه‌های اخیر ویژگی‌هایی دارد که تعمیم آن به موارد دیگر باید با احتیاط صورت بگیرد. اما فراموش نباید کرد که ایران شاخص‌ترین نمونه

ایستادگی اسلام در مقابل مدرنیته را به نمایش گذاشته است. و اگر در چنین کشوری، عرف‌گرایی چنین قدرت خردکننده‌ای از خود نشان می‌دهد، باید پذیرفت که در «دنیای اسلام» نیز سد عبورناپذیری در مقابل مدرنیته وجود ندارد. از این رو، وقتی گلنر ادعا می‌کند که اسلام در یک‌صد سال اخیر، آشکارا نیرومندتر شده، (۱۱) فقط بی‌اعتنایی خودش به واقعیت‌های تجربی را به نمایش می‌گذارد.

ب- توضیحاتی که آشفتگی‌های بیشتری را دامن می‌زنند.

ادعای بی‌پایه گلنر دربارهٔ نیرومندتر شدن اسلام در یک‌صد سال اخیر، با تزه‌ای بی‌پایه‌تری دربارهٔ چرایی این نیرومند شدن تکمیل می‌شود. توضیحات او آشفتگی‌های نظریه‌اش را شدت می‌دهند و بی‌منطقی او را با عربانی بیشتری به نمایش می‌گذارند. او می‌گوید تاریخ اسلام تا همین یک صد سال پیش، تاریخ رویارویی‌های ادواری «اسلام بالا» و «اسلام پائین» بوده است. از نظر او «اسلام بالا» (High Islam) اسلام علماء شهری است که بیشتر از میان بورژوازی تجاری برمی‌خیزند و غالباً دانش و تجارت را با هم می‌آمیزند و ارزش‌ها و سلاطین طبقات میانه شهری را منعکس می‌کنند. در این روایت از اسلام، نظم و رعایت حدود و هشپاری و دانش‌اندوزی ترویج می‌شود و از خودشدگی و هیجان‌زدگی‌های افراطی، تقبیح؛ بر تک‌خدایی سخت‌گیرانه‌ای تأکید می‌شود و نقش هر نوع واسطه میان انسان و خدا نفی می‌گردد و توجه ویژه‌ای به پاک‌دینی (Puritanism) و نص‌گرایی وجود دارد. اما «اسلام پائین» که می‌شود آن را «اسلام عامیانه» (Folk Islam) نیز نامید، معمولاً با اعتقاد به جادو و جنبل و پرستش قدیسان محلی - که غالباً هم «شیخ»‌ها و «پیر»‌های زنده هستند - مرز روشنی ندارد و بیشتر بر خلسه و ازخودشدگی تأکید می‌کند و به تعویذ و معجزه عنایت خاصی دارد. این روایت از اسلام عمدتاً در میان روستائیان و قبایل کوچ‌نشین و نیز تهیدستان شهری نفوذ دارد. و وسیله‌ای است برای فرار از مشقات زندگی فلاکت‌بار مردم پائین‌دست. بنابراین، اگر اسلام بالا را «منشور» رفتاری برای مؤمنان بنامیم، می‌توانیم اسلام پائین را در حکم «افیون» آرامش‌بخش بدانیم. از نظر گلنر، رویارویی‌های دوره‌ای این دو روایت از اسلام، از آن‌جا ناشی می‌شود که هر از چندگاه، یک مُصلح دینی برخاسته از شهر، گروهی از قبایل را دور خود جمع می‌کند و برای تبدیل «اسلام پائین» به «اسلام بالا» و از بین بردن

بدعت‌های غیر توحیدی رایج در بین مردم پائین‌دست، یک جنبش مذهبی - قبیله‌ای پاک‌دینی راه می‌اندازد و قدرت مرکزی مستقر در شهرها را برمی‌اندازد و زیر پرچم اصلاح دین، دودمان حکومتی جدیدی ایجاد می‌کند. اما از آن‌جا که شرایط زندگی مردم روستایی و قبیله‌ای با سخت‌گیری‌ها و مفاهیم تجریدی اسلام بالا نمی‌خواند، بار دیگر کنترل اسلام بالا بر مناطق روستایی و قبیله‌ای سست می‌گردد و مردم پائین‌دست باز به اسلام عامیانه روی می‌آورند و این دور بعد از مدتی بار دیگر از سر گرفته می‌شود. اما - گلنر می‌گوید - در یک صد سال اخیر، با گسترش راه‌ها و ارتباطات و تکامل تکنولوژی نظامی، تمرکز سیاسی مؤثری به وجود می‌آید و قبایل قدرت مانور گذشته خود را از دست می‌دهند و تحت کنترل قدرت سیاسی مرکزی در می‌آیند. و در نتیجه، پایه اجتماعی «اسلام عامیانه» به شدت تضعیف می‌گردد و «اسلام بالا» همراه با گسترش شهرنشینی تقویت می‌گردد و به این ترتیب، اصلاح دینی ادواری جای خود را به یک اصلاح دینی برگشت‌ناپذیر می‌سپارد و جامعه اسلامی جدید با ظهور یک «امت یک دست» شکل می‌گیرد. (۱۲)

با مختصر تأملی در توضیحات گلنر تردیدی نمی‌ماند که نظریه او با بی‌اعتنایی به انبوهی از مسلمات تاریخی و حقایق تجربی مربوط به این جوامع پرداخته شده است. تصادفی نیست که هر چه توضیحات او تفصیلی‌تر می‌شود، سستی نظریه‌اش عربان‌تر می‌گردد. ضعف‌های اصلی نظریه گلنر را در چند نکته می‌توان خلاصه کرد:

۱) بزرگ‌ترین ضعف نظریه گلنر روش تحلیلی اوست که اصرار دارد یک مدل تاریخی عمومی برای حرکت «جوامع اسلامی» عرضه کند. او با صراحت تعصب آلودی تأکید می‌کند که در پی یافتن «مدل‌های عمومی» تحقیقی است و معتقد است چنین مدلی در مورد «اسلام سنتی» وجود دارد. (۱۳) او این روش را چنان متعصبانه دنبال می‌کند که حتی مواردی را که - علی‌رغم همه دست‌کاری‌ها - نمی‌تواند با «مدل عمومی‌اش» توضیح دهد، صرفاً استثنایی بر قاعده می‌نامد. (۱۴) تأکید او بر یک مدل واحد نشان می‌دهد که او در «جوامع اسلامی» - علی‌رغم همه گونه‌گونی‌ها - فصل مشترک تعیین‌کننده‌ای می‌بیند، چیزی که سرنوشت همه آن‌ها را رقم می‌زند و آن‌ها را از همه جوامع دیگر متمایز می‌سازد. اما فصل مشترک ویژه‌ای که می‌توان مثلاً میان

موریتانی و مالزی یا ازبکستان و اندونزی پیدا کرد، جز اعتقاد اکثریت جمعیت آن‌ها به اسلام چیز دیگری نیست. بنابراین اصرار گلنر بر هم‌سرنوشتی این‌ها، آن هم در یک دوره هزار ساله، بیش از هر چیز نشان‌دهنده پای‌بندی او به خرافی‌ترین نوع ایده‌آلیسم تاریخی است. در واقع، او می‌کوشد، به کمک مطالعات انسان‌شناختی (آن هم در سطح موردپژوهی‌های محدودی در دامنه‌های کوه‌های اطلس در شمال غرب آفریقا) همان پیش‌داوری‌هایی را تبلیغ کند که قبلاً هگل (زیر پوشش فلسفه تاریخ) و رنان (زیر پوشش لغت‌شناسی) و ویر (زیر پوشش جامعه‌شناسی) و دیگران (زیر پوشش‌های به ظاهر علمی دیگر) تبلیغ کرده‌اند. البته طبیعی است که در پایان قرن بیستم، آدمی مانند گلنر نمی‌تواند با همان لحنی صحبت کند که نژادپرستان مانند گیبینو و رنان در عصر امپراطوری‌های استعماری سخن می‌گفتند؛ اما روش تحلیلی او نشان می‌دهد که او خواسته یا ناخواسته همان منطق و سنت آنان را ادامه می‌دهد. عزیزالعزمه در انتقاد از سنت فکری اوریاتالیست‌ها می‌گوید؛ مطالعات اسلامی این‌ها با سلسله علت‌هایی کاذب، نهایتاً به ماهیت تجزیه‌ناپذیر اسلام منتهی می‌شود که نقش توضیحی‌اش برای این‌ها شبیه نقشی است که شیمی قرن هیجدهم در توضیح احتراق به فلزیستن (Phlogiston) می‌داد. این‌ها موجودی را تصویر می‌کنند که می‌توان آن را «انسان اسلامی» (homo islamicus) نامید، موجودی بی‌زمان و تغییرناپذیر که با خردگریزی و استبداد و عقب‌ماندگی شناخته می‌شود، یعنی درست با عکس سه مفهوم اساسی (خرد، آزادی و کمال‌پذیری) که «دوران بورژوا-سرمایه‌داری» آن‌ها را متعلق به خود می‌داند. (۱۵) تحلیل گلنر را باید یکی از آخرین و گویاترین نمونه‌های «مطالعات اسلامی» مورد نظر العزمه به حساب آورد. در واقع، «ماهیت تجزیه‌ناپذیر اسلام» دقیقاً آن چیزی است که در «مدل عمومی» گلنر نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء می‌کند. همین ماهیت تجزیه‌ناپذیر و بنابراین توضیح‌ناپذیر اسلام است که آن را از همه ادیان دیگر متمایز می‌سازد و به تنها دین غیرقابل هضم در مدرنیته تبدیل می‌کند. به این لحاظ، نظریه گلنر حتی از نظریه سمویل هانتینگتن درباره «درگیری تمدن‌ها» - که بی‌تردید یک نظریه سیاسی است و در توجیه استراتژی جهانی امپریالیسم آمریکا در دوران پس از جنگ سرد پرداخته شده نامعقول‌تر است. زیرا نظریه هانتینگتن، علی‌رغم همه

بی‌منطقی‌های‌اش، بالاخره در توضیح «درگیری تمدن‌ها» از منطق روشنی تبعیت می‌کند و شکاف ارزشی میان «تمدن غربی» و شش «تمدن» دیگر مورد نظرش را علت اصلی درگیری می‌داند. اما در نظریه گلنر، بالاخره معلوم نمی‌شود خصلت استثنایی اسلام از کجا برمی‌خیزد.

۲) «مدل عمومی» گلنر، همان طور که خود او نیز تأکید دارد، برپایه نظریه تاریخی ابن‌خلدون پرداخته شده است. البته گلنر برای قابل‌دفاع‌تر ساختن آن، مصالحتی از دیوید هیوم و ماکس ویر بر آن افزوده و ملقمه به دست آمده را با سسی از مطالعات مردم‌شناختی خودش درباره اعتقادات مذهبی عامیانه در شمال آفریقا درآمیخته است. اما، علیرغم همه این تلاش، آن چه گلنر می‌گوید، آشکارا نامعقول‌تر و غیرقابل‌فهم‌تر از نظریه ابن‌خلدون است. زیرا اولاً بر خلاف نظریه ابن‌خلدون - که بر پایه نوعی ماتریالیسم جغرافیایی پرداخته شده - آن چه به «مدل عمومی» گلنر معنا می‌بخشد تصویری از روح رازآلود اسلام است که در شرایط مختلف - حتی بعد از بی‌معنا شدن رویارویی بیابان‌گردان و شهرنشینان - به اشکال مختلف ظاهر می‌شود و «انسان اسلامی» را تعقیب می‌کند. ثانیاً نظریه ابن‌خلدون - لااقل از دیدگاه خود او - ضرورتاً نه ارتباطی با اسلام دارد و نه مختص سرزمین‌های اسلامی است؛ بلکه ناظر بر رابطه قبایل بیابان‌گرد و قدرت سیاسی (در جوامع کشاورزی) است. (۱۶) اما گلنر که می‌خواهد از آن قبایی برای قامت اسلام بدوزد، چنین رابطه‌ای را به یکی از مشخصات انحصاری جوامع اسلامی تبدیل می‌کند و چنان تفسیر کش‌داری از رابطه «مرکز-پیرامون» سیاسی می‌پردازد که بالاخره معلوم نمی‌شود نص‌گرایی و پاک‌دینی همیشه نیرومند نهفته در اسلام است که قبایل بیابان‌گرد را به طور دوره‌ای علیه شهرنشینان برمی‌انگیزد، یا به هم خوردن تعادل نیرو در رابطه قبایل و قدرت سیاسی مرکزی. در واقع، ابن‌خلدون که شش سده پیش از گلنر می‌زیسته، آشکارا بیشتر از او به منطق مطالعه مستند تاریخی مقید بوده است (۱۷). البته گلنر می‌گوید رویارویی «اسلام بالا» و «اسلام پائین» تابعی است از رویارویی دوره‌ای مرکز-پیرامون سیاسی. اما خود او به این اصل همیشه پای‌بند نمی‌ماند؛ زیرا در آن صورت باید بپذیرد که نه رویارویی قبایل بیابان‌گرد و جوامع کشاورزی و نه رابطه قبایل بیابان‌گرد با قدرت سیاسی در این جوامع ضرورتاً ارتباطی با اسلام ندارد. ثالثاً الگویی که گلنر درباره رویارویی اسلام بالا و

پائین پرداخته، اساساً یک الگوی خیالی است. باید توجه داشت که تمایز میان «مذهب بالا» یا مذهب رسمی و مذهب عامیانه، و رویارویی‌های گاه و بی‌گاه میان آن‌ها، در جوامع پیشامدرن تقریباً یک پدیده عمومی است و به هیچ وجه، به «دنیای اسلام» محدود نمی‌شود. مثلاً حضور شش صد ساله دستگاه «انکیزسیون» (تفتیش عقاید) در اروپای مسیحی را چگونه می‌توان توضیح داد؟ مگر نه این است که یکی از وظایف اصلی این دستگاه کلیسایی وحشت‌انگیز، مبارزه با انواع اعتقادات مذهبی یا شبه مذهبی عامیانه بود که تحت عنوان بدعت و کژدینی سرکوب می‌شدند؟ در واقع، بخش اعظم کسانی که به اتهام جادوگری و شیطان‌پرستی، از طرف کلیسا شکار می‌شدند و زیر انواع شکنجه‌های وحشیانه به «اعتراف» واداشته می‌شدند و بسیاری از آن‌ها به مرگ‌هایی فجیع محکوم می‌گشتند، جز اعتقادات مذهبی عامیانه متفاوت با آموزه‌های رسمی کلیسا، گناهی نداشتند. (۱۸) از این گذشته، در «دنیای اسلام» نیز - بر خلاف ادعای گلنر - آن چه مذهب بالا را از مذهب پائین متمایز می‌سازد بیشتر شکاف‌ها و تضادهای طبقاتی است تا تفاوت میان شرایط زندگی شهرنشینان و قبایل بیابان‌گرد. بنابراین، اسلام پائین نه فقط در میان قبایل بیابان‌گرد، بلکه هم‌چنین در میان دهقانان و تهیدستان شهری نیز نفوذ دارد. و این حقیقتی است که گلنر نیز ناگزیر بوده به طور گذرا به آن اعتراف کند. با این همه، او سعی می‌کند قبایل بیابان‌گرد را عاملان اصلی «اسلام پائین» معرفی کند تا بتواند الگوی مورد نظرش را سرهم‌بندی کند. در حالی که دهقانان - که هم اکثریت جمعیت را تشکیل می‌داده‌اند و هم طبقه تولیدکننده اصلی این جوامع بوده‌اند - در بازتولید «اسلام پائین»، بی‌تردید، نقش به مراتب مهم‌تری داشته‌اند. رابعاً گلنر «اسلام پائین» را عملاً با اسلام عرفانی یکی می‌پندارد و این یکی از خطاهای بزرگ اوست، تردیدی نیست که در بخش اعظم «دنیای اسلام» به موازات اسلام فقیهان یا شریعت، روایتی عرفانی از اسلام، به نام تصوف یا طریقت نیز حضور فعالی داشته است و این دو گاهی به رقابت و رویارویی کشیده می‌شده‌اند. و هم‌چنین تردیدی وجود ندارد که شریعت در میان طبقات بالا منزلت برتری داشته است و به مثابه اهرم کنترل اجتماعی، با قدرت سیاسی به تنگی درهم تنیده می‌شده. برعکس، طریقت که تفسیری باطنی از اسلام عرضه می‌کرده، و به جای چسبیدن به ظواهر

مقررات مذهبی، بر معرفت اشراقی و تجربه درونی فردی تأکید داشته، و مروج آسان‌گیری و تساهل اجتماعی بوده، در میان طبقات پائین و اکثریت حکومت شوندگان، از جذابیت بیشتری برخوردار بوده است. با این همه، به هیچ وجه نمی‌توان طریقت را «اسلام عامیانه» به حساب آورد. در واقع، طریقت در مقایسه با شریعت، افق‌های فکری آشکارا گسترده‌تری پیش روی پیروان‌اش باز می‌کرده و درک پیچیده‌تری از جهان و انسان را ترویج می‌کرده است. و از همه مهم‌تر، کانون اسلام عرفانی اساساً در شهرها بوده است. از این رو، نسبت دادن آن به قبایل بیابان‌گرد و یا حتی روستائیان، نشانه بی‌اعتنایی به واقعیت‌های تاریخی یا بی‌اطلاعی از آن‌هاست. البته وجود روایت‌های عامیانه‌ای از طریقت هم چنان که شریعت در میان بعضی از قبایل و بسیاری از روستاها، قابل انکار نیست. اما وجود این روایت‌ها نه به معنای یکی بودن اسلام عرفانی با اسلام عامیانه است و نه به معنای غیرشهری بودن منشاء آن.

۳) توضیح گلنر درباره ارتباط میان گذشته و حال «جوامع اسلامی» بزرگ‌ترین گسست استدلالی نظریه اوست. او می‌گوید در یک صد سال اخیر، در نتیجه امکانات تکنولوژیک جدید، دولت مرکزی قدرت کنترل بی‌سابقه‌ای به دست آورده است که دیگر هیچ قبیله‌ای نمی‌تواند در مقابل آن بایستد و با بی‌معنا شدن قدرت قبایل در مقابل قدرت دولتی، «اسلام پائین» نیز بی‌معنا گردیده و بنابراین سلطه «اسلام بالا» در این جوامع بی‌منزاع شده است. اما با توضیح گلنر، ناگزیر این سؤال پیش می‌آید که چرا «اسلام بالا» علی‌رغم همه تحولات صدساله اخیر، نه تنها دست نخورده باقی می‌ماند بلکه نیرومندتر و یک‌تازتر می‌گردد؟ در این جاست که ایده آلیسم تاریخی گلنر به عریان‌ترین نحو ممکن خود را نشان می‌دهد. البته گلنر برای پوشاندن آن به رویارویی اسلام و «کلنیالیزم» متوسل می‌شود، (۱۹) اما با این کار فقط تناقضات نظری خود را به نمایش می‌گذارد. باید توجه داشت که اولاً رویارویی اسلام و استعمار (چه در شکل مستقیم و چه در شکل غیر مستقیم آن) فقط برای دوره معینی می‌تواند همبستگی مذهبی مسلمانان را تقویت کند، در حالی که گلنر ناسازگاری اسلام و عرف‌گرایی را یک پدیده گذرا نمی‌داند، بلکه یکی از مشخصات ذاتی اسلام می‌پندارد. وگرنه دلیلی نداشت که به طور مطلق از «گریز اسلام از عرف‌گرایی» سخن بگوید. ثانیاً رویارویی با استعمار فقط به

«دنیای اسلام» محدود نبوده است. اکثریت مردم آسیا که غالب‌شان نیز غیرمسلمان و غیرمسیحی هستند، به نحوی از انحاء در دو قرن گذشته با استعمار و سلطه‌گری‌های قدرت‌های بزرگ درگیر بوده‌اند. در حالی که به ادعای گلنر، در این میان فقط مسلمانان به تعصبات دینی‌شان می‌چسبند. چرا؟ ثالثاً تاریخ دو قرن گذشته نشان می‌دهد که رویارویی «دنیای اسلام» با استعمار و سلطه‌گری قدرت‌های بزرگ، همیشه و همه‌جا اسلام را تقویت نمی‌کند، بلکه برعکس، از نفوذ مذهب سنتی می‌کاهد. (۲۰) آن چه در دوره‌هایی از این رویارویی، موجب فعال شدن اسلام سنتی می‌گردد، بیش از خود رویارویی، تناقضات و ناموزونی‌های روند مدرن شدن این جوامع است. تناقض بزرگ گلنر در تز «رویارویی با استعمار» این است که به طور ضمنی، «اسلام بالا» را در رویارویی با جهان بیرون چیزی نفوذناپذیر، شکست‌ناپذیر، و بنابراین تغییرناپذیر می‌داند. معلوم نیست چرا باید «اسلام بالا» در رویارویی با فرهنگ جهان‌گیر «غرب» - که بی‌تردید، قطب فعال و تعیین‌کننده این رویارویی است - نفوذناپذیر بماند و حتی به نفوذ گسترده‌تر و یک‌دست‌تری دست یابد؟ در هر حال، هیچ یک از توضیحات گلنر نمی‌تواند گسست استدلالی نظریه او را پوشاند. حتی اگر همه حرف‌های او را درباره تاریخ گذشته اسلام بپذیریم، باز نمی‌توان فهمید که چرا «جوامع اسلامی» به خاطر این گذشته، نمی‌توانند به عرف‌گرایی تن بدهند. البته این گسست استدلالی مختص گلنر نیست، بلکه همه آن‌هایی که با استناد به این یا آن ویژگی تاریخ گذشته «جوامع اسلامی»، امکان عرفی شدن و مدرن شدن این جوامع را مورد تردید قرار می‌دهند، با همین مشکل روبرو هستند. (۲۱)

۴) تصویری که گلنر از وضعیت کنونی «جوامع اسلامی» به دست می‌دهد، با وضعیت واقعاً موجود در این جوامع اصلاً خوانایی ندارد. برای اجتناب از درازگویی فقط به چند نمونه اشاره می‌کنم: ادعای گلنر این است که در دنیای امروز، اسلام می‌تواند «امت» یک دستی به وجود بیاورد که خود را با هویت دینی تعریف می‌کند و بنابراین، بدون تنش‌های درونی حاد، جامعه با ثباتی می‌سازد. او می‌گوید، اسلام جامعه‌ای به وجود می‌آورد که بدون فردگرایی و چندگانگی فکری به خوبی کار می‌کند. (۲۲) اما همه آن‌هایی که «دنیای اسلام» را از درون می‌شناسند، و مخصوصاً کسانی که تجربه جهنم جمهوری اسلامی را در ایران بیست سال

گذشته زیسته‌اند، به خوبی می‌دانند که این تصویر چقدر واژگونه است. در بیست سال گذشته، در ایران نوعی جنگ داخلی بی‌گسست جریان داشته که می‌توان آن را جنگ فرهنگی نامید. در تمام این مدت، نوعی مقاومت منفی توده‌ای - با یک هسته مرکزی ثابت لااقل هفت-هشت میلیون نفری - در مقابل سیاست‌های فرهنگی رژیم جریان داشته و با شیوه‌های ایذایی شبیه به جنگ و گریز گریلابی، پایه‌های حمایتی رژیم را فرسوده کرده، و اکنون اکثریت قاطع جامعه را به رویارویی کامل با آن کشانده است. گلنر که در پرداختن نظریه‌اش شدیداً تحت تأثیر تجربه انقلاب ایران بوده است، در اشاره‌ای ضمنی به جمهوری اسلامی، ادعا می‌کند که در «پاک دینی جدید» اسلامی، از آن‌جا که او امر وجدانی نقش مهمی دارند، نخبگان اسلامی، حتی بعد از دست‌یابی به قدرت سیاسی نیز کمتر فاسد می‌شوند. (۲۳) کافی است این تصویر را پیش دهها میلیون ایرانی که از فساد بی‌سابقه نخبگان اسلامی، فغان‌شان به آسمان می‌رسد، عرضه کنید، تا اعتبار واقعی چنین نظریه‌ای را دریابید. ادعای گلنر این است که در مقابل غرب، اسلام می‌تواند از دوراهه عقب‌ماندگی (یعنی پشت کردن به سنت خودی یا پشت کردن به الزامات صنعتی شدن) بگریزد. او می‌گوید در کشورهای اسلامی، شوک ناشی از ضربه غرب، هرگز «متفکران اسلامی» را به دو قطب افراطی رو (یعنی غرب‌گرایان و پوپولیست‌ها، مثلاً در تجربه روسیه) نرانده است. (۲۴) آیا ظهور اسلام‌گرایی خود دلیل روشن قطبی شدن «جوامع اسلامی» نیست؟ در واقع، قطبی شدن روشنفکران قرن نوزدهم روسیه در هنگامه مقابله با غرب، در مقایسه با آن‌چه در بسیاری از کشورهای اسلامی می‌گذرد، بیشتر به شوخی شباهت دارد. اکنون در غالب کشورهای اسلامی که «ضربه غرب» را به طور عمقی جذب کرده‌اند، روان‌پارگی (شیزوفرنی) فرهنگی یک پدیده فلج‌کننده اجتماعی است. از نظر گلنر «امت اسلامی» شکل گرفته در مقابله با غرب چنان یک دست است که احتمال ایجاد هر نوع شکاف جدی در درون آن، و بنابراین، احتمال چندگانگی فکری منتهی به عرف‌گرایی در آن بعید به نظر می‌رسد. مثلاً او در انتقاد از چارلز لیندهم (C. Lindholm) - که ضمن پذیرش تز گلنر، این احتمال را مطرح کرده که احیای دین‌پرستی اسلامی می‌تواند مانند آمریکا، به جامعه مدنی نیرومند و بنابراین به دموکراسی منتهی گردد - می‌گوید پیورتان‌های آمریکا به این جهت در پی

تساهل بودند که در اقلیت قرار داشتند و از سنتی برآمده بودند که بعد از شکست انقلاب انگلیس، از اندیشهٔ تحمیل درست کاری بر کل جامعه دست شسته بود. در حالی که مسلمانان در اکثریت اند و به تعهداتشان مقید (۲۵). آیا کشش نیرومند توده‌ای به عرف‌گرایی در ایران امروز، بهترین دلیل پرت بودن این تز گلنر نیست؟ البته این کشش فقط محدود به ایران نمی‌تواند باشد. در واقع، همان‌طور که اکنون بسیاری تصدیق می‌کنند، خود فشار اسلام‌گرایی برای مذهبی کردن کل جامعه، می‌تواند کشش به عرف‌گرایی را در «جوامع اسلامی» تقویت کند. (۲۶) اگر میزان خوانایی یک نظریه با واقعیت، ملاک اصلی سنجش درستی یا نادرستی آن باشد، بی‌تردید، نظریهٔ گلنر را باید یکی از پرت‌ترین‌ها بدانیم. مشکل بزرگ گلنر و غالب اوربانتالیست‌ها و ویری‌ها این است که در توضیح علل و شرایط گسترش مدرنیته بیش از هر چیز به منشاء اروپایی آن می‌چسبند؛ در حالی که آن‌چه مدرنیته را جهانی کرده، بیش از هر چیز، شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است و سرمایه‌داری هر چند در آغاز از اروپا برخاسته ولی نمی‌توانسته محدود به اروپا بماند. بنابراین در بررسی امکانات و موانع گسترش مدرنیته، و نیز تناقضات آن، منطق سرمایه‌داری را نباید نادیده گرفت.

زیرنویس‌ها

- (۱) البته در این زمینه کارهای باارزشی صورت گرفته‌اند، مخصوصاً مراجعه کنید به:
A. Al_ Azmeh: *Islams and Modernites*, verso, 1993
S. Zubaida: *Islam, the People and the State*, Routledge, 1989-
E. Said: *Orientalism*, Penguin Books, 1995
(۲) مقبولیت گلنر چنان گسترده است که علی‌رغم خصومت آشکار او با مارکسیسم، «نیولفت ریویو» یعنی یکی از معتبرترین نشریات نظری چپ در غرب، از بزرگداشت او کوتاهی نمی‌کند. نگاه کنید به شماره‌های ۲۱۵ و ۲۲۱ این نشریه.
E. Gellner: *Postmodernism, Reason, and Religion* London, 1992, P5_6
(۳)
(۴) مثلاً در *Conditions of Liberty* که احتمالاً آخرین کتاب او قبل از مرگ‌اش بود، از «چهار تمدن عالی مکتوب» (Litrate higer civilization) صحبت

می‌کند که هر کدام «دین یا گروه ادیان خاص خود» را داشتند (ص ۱۵) و در *Muslim Society* از «چهار تمدن مکتوب عمده جهانی» صحبت می‌کند (ص ۴).

(۵) جالب این است که گلنر سعی می‌کند تجربهٔ ترکیه را نمونهٔ دیگری از آشتی ناپذیری اسلام و مدرنیته قلمداد کند. مثلاً او در مقاله‌ای با عنوان *Kemalism* در (E. Gellner: *Encounter with Nationalism*, P. 18_19 Oxford P. Stirling 1994) با اشاره به تحلیل (که در آن گسترش مهاجرت به شهرها عامل مهمی در نیرو گرفتن اسلام سیاسی معرفی شده هر چند می‌گوید تحت تأثیر توضیح او قرار گرفته، ولی با اصرار بر تفسیر خاص خودش از نظریهٔ ابن خلدون، نشان می‌دهد که حرف‌اش تعارفی بیش نیست. او در این مقاله حتی سخت‌گیری ایدئولوژیک کمالیسم را نیز «نوعی تداوم اسلام بالا» می‌داند و کودتاهای مکرر ارتش ترکیه را «نوعی جدید از سیاست ادواری هر چند تا حدی متفاوت با الگوی نظریهٔ معروف قدیمی ابن خلدون» می‌نامد! (۶)

The Economist, 4 April 98

برای آشنایی با مسایل و زمینه‌های گسترش تعصبات مذهبی و ناسیونالیستی هندو مراجعه کنید به کتاب با ارزش Achin Vanaik با عنوان

The Furies of Indian Communalism (verso, 1997)

(۷) خمینی، بعد از دستیابی به قدرت سیاسی، مقررات مربوط به خمس و زکات را چنان نابهنگام می‌دید که مدافعان اجرای آن را به «بی‌اطلاعی» و پرت بودن از مقتضیات جامعهٔ امروزی متهم می‌کرد و می‌گفت «سهم امام حالا به اندازه‌ای است که همین حوزه‌ها را بگردانیم... ما از کجا سهم امام و سهم سادات پیدا کنیم که دولت را اداره بکنیم؟ این همه اشخاصی که ریخته‌اند به جان دولت و خرج دارند را نمی‌توانیم اداره کنیم.» (صحیفهٔ نور» ج، ۱۸، ص ۲۹۲. به نقل از اکبر گنجی در شمارهٔ ۴۱ مجلهٔ «کیان»).

(۸) البته آنها این مقررات را کنار نگذاشته‌اند، بلکه زیر فشار ارزش‌های امروزی نهادی شده در جامعه است که جرأت اجرای آنها را ندارند. بنابراین اگر فرصتی پیدا کنند در اجرای مقررات تردیدی به خود راه نمی‌دهند. مثلاً قتل عام زندانیان سیاسی در

سال ۶۳-۱۳۶۰ و مخصوصاً تابستان ۱۳۶۷ صرفاً یک توحش لجام‌گسیخته نبود، بلکه نمونه‌ای بود از اجرای همان قوانین و احکام شرعی. عریان‌تر از کشتارها، ماجرای وحشت‌انگیز تجاوز جنسی به دختران باکره، قبل از اجرای حکم اعدام بود: آنها را در حکم اسرای جنگی تلقی می‌کردند و بنابراین، برده! در نتیجه، تجاوز به آنها را به صورت یک حکم شرعی اجرا می‌کردند!

(۹) «صحیفهٔ نور»، ج ۲۰، ص ۱۷. به نقل از گنجی در شمارهٔ ۴۱ مجلهٔ کیان).

(۱۰) برای نمونه‌های بیشتری دربارهٔ این روند ناگزیر عرفی‌شدن در جمهوری اسلامی، نگاه کنید به: «فرایند عرفی‌شدن فقه شیعی» نوشتهٔ جهانگیر صالح پور، شمارهٔ ۲۴ مجلهٔ کیان؛ و «دولت دینی و دین دولتی» نوشتهٔ اکبر گنجی، شمارهٔ ۴۱ همان مجله.

(۱۱) نگاه کنید به *Conditions of Liberty*، ص ۱۵

(۱۲) برای توضیح تفصیلی نظریهٔ گلنر، نگاه کنید به *Muslim Society*، مخصوصاً فصل اول آن؛ و برای روایتی خلاصه‌تر، به *Conditions of Liberty*، فصل سوم؛ و منبع یاد شده در زیرنویس ۳، صفحات ۲۲-۴.

(۱۳) نگاه کنید به نوشتهٔ او با عنوان «پاسخ به منتقدان» که در

The Social Philosophy of Ernest Gellner, Amsterdam, 1996

منتشر شده و خلاصه‌ای از آن، بعد از مرگ او در شمارهٔ ۲۲۱- NLR آمده است.

(۱۴) مثلاً او اعتراف می‌کند که

امپراتوری عثمانی را با مدل ابن‌خلدونی او نمی‌توان توضیح داد. اما حاضر نیست آن را به عنوان مدل دیگری در کنار مدل مورد نظرش بپذیرد، بلکه فقط یک استثناء می‌نامد. نگاه کنید به: *Muslim Society* ص ۷۲؛ *Encouter with Nationalism*، ص ۹۰

(۱۵) نگاه کنید به

A. Al_ Azmeh: *Islam and Modernities*, PP 137_139

(۱۶) برای توضیح بیشتری در این باره، نگاه کنید به بخش دوم این مقالات در «راه کارگر» شمارهٔ ۱۴۹، آذرماه ۷۶.

(۱۷) کافی است این سخن او را در پیش‌درآمد «مقدمه» اش به یاد بیاوریم که می‌گوید «من در این کتاب... وقایع را در این قسمت مغرب‌زمین ... یاد خواهم کرد... بی آن که از اقطار دیگر گفتگو کنم، زیرا از احوال مشرق و ملت‌های آن اطلاع ندارم و

پیشنهاد به شهردار جدید تهران

وقتی انقلاب شد، مثل همه انقلاب‌های دنیا شروع کردند به عوض کردن، و اغلب، عوضی کردن نام میدان‌ها و خیابان‌ها. با قریحه شاعری هم که در ایرانیان هست، نام‌های جایگزین را جوری انتخاب کردند که هم وزن و هم آهنگ نام‌های پیشین باشند؛ نظیر:

بیست و پنج شهریور << هفده شهریور

ثریا << سُمیه

ولیعهد << ولی‌عصر

به شهردار جدید تهران پیشنهاد می‌شود به مناسبت بزرگداشت صدمین سال ولادت و دهمین سال رحلت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، اسامی چند خیابان را هم به ترتیب زیر عوض کند:

سهروردی << لاجوردی

نواب << نواب

جام جم << جام زهر.

خدایا! خدایا! تا انقلاب بعدی ...

... انقلاب بعدی رخ داده و خامنه‌ای و خاتمی به پیسی و فلاکت افتاده‌اند. خامنه‌ای که قبل از «مقام معظم رهبری» به «آ سیدعلی گدا» شهرت داشته است، دست خاتمی را هم در این شغل شریف بند می‌کند تا روزی‌اش را از روزی‌رسان بگیرد. یکی در این سر و دیگری در آن سر شهر به گدائی مشغول می‌شوند؛ و این گفت‌وگوی آن دو است، وقتی که در پایان اولین روزگدائی به هم می‌رسند:

خامنه‌ای: چقدر کاسبی کردی؟

خاتمی (مشتی پول خورد را می‌شمارد): سی و دو تومن. یه نون خالی هم همیشه باهاش خرید!

خامنه‌ای: نه بابا! مگه به مردم چی می‌گفتی؟

خاتمی: می‌گفتم اگه کمکام نکنین، زن و بچه‌م از گشنگی می‌میرن. توجی؟ چقدر گبرت اومد؟

خامنه‌ای: بیست میلیون تومن.

خاتمی: راس میگی؟! مگه به مردم چی می‌گفتی؟

خامنه‌ای: هیچ چی. فقط رو یه مقوا نوشته بودم: « اینجانب می‌خواهم به نجف اشرف مشرف شده و تا آخر عمر در آن جا به تلمذ مشغول شوم؛ لکن صد تومان برای بلیط کم دارم».

هندوانه داریم تا هندوانه؟

((یوشکا فیشر)) وزیر خارجه آلمان که از حزب سبزهاست، به خاطر پیشبردن سیاست ((ناټو)) در صربستان، مورد اعتراض شدید و حمله بخشی از سبزها قرار گرفت و به سر و لباس‌اش رنگ پرت کردند. علاوه بر این، نیروهای مترقی از این‌که سبزها در حکومت، عامل پیشبرد سیاست‌های ارتجاعی شده و از جمله سیاست کثیف «گنشر» و «کینکل» را در قبال رژیم ایران ادامه می‌دهند، سخت حیران و هاج و واج شده‌اند. در سال‌های هفتاد که سبزهای آلمان برای ورود به پارلمان تلاش می‌کردند، تبلیغات راست‌ها می‌گفت که به این‌ها نمی‌شود اعتماد کرد؛ این‌ها هندوانه‌اند؛ بیرون شان سبز است، ولی توی شان سرخ است! آن‌ها در هندوانه ناهیدن سبزها اشتباه نمی‌کردند؛ گناه‌شان این بود که مثل خیلی‌ها نمی‌دانستند که هندوانه تو زرد هم وجود دارد!

خبرهای منقول برای رسیدن به کنه آن چه من می‌خواهم کافی نیست». مقدمه این خلدون، ترجمه فارسی ص ۶۱-۵۹.

۱۸ آنتونیو گرامشی می‌گوید: «قدرت کلیسای کاتولیک در این بوده و هنوز هم هست که ضرورت وحدت عقیدتی تمام توده افراد «مذهبی» را کاملاً درک می‌کند و تلاش می‌کند نگذارد سطوح فکری برتر خود را از سطوح زیرین جدا کنند. کلیسای رُم، برای مقابله با شکل‌گیری «رسمی» دو مذهب روشن فکران و مذهب مؤمنان عادی، همیشه پی‌گیرترین مبارزات را به راه انداخته است». به نقل از Marxism and Religion نوشته David Mclellan ص ۱۲۲.

۱۹ او می‌گوید «کلنیالیزم می‌تواند برای اسلام مشابه آن چیزی را ایجاد کند که پراکندگی (یهودیان) برای یهودیت به وجود آورد. و... فشرده‌گی درونی (مسلمانان) حتی بعد از استقلال نیز می‌تواند، از طریق بدگمانی لایه‌های پائین شهری نسبت به... فرمان‌روایان کم و بیش غرب‌گرای‌شان، سرزنده بماند». نگاه کنید به Muslim Society ص ۶۶.

۲۰ برای گزارشی از تحولات جنبش‌های اسلامی در دو قرن اخیر، نگاه کنید به

Y. M Choueiri: Islamic Fundamentalism, London, 1990

۲۱ از جمله اینها می‌توان از برتران بادی (B. Badie) نام برد که در

Les deux etats: pouvoire et Societe en occident et en terre d Islam, paris, 1986

با استناد به تاریخ گذشته کشورهای اسلامی، جدایی دین و دولت را در این کشورها ناممکن می‌شمارد.

۲۲ نگاه کنید به Condition of Liberty, p, 29

۲۳ نگاه کنید به Muslim Society, p. 66

۲۴ نگاه کنید به Postmodernism, Reason, and Religion, P19

۲۵ منبع یاد شده در زیرنویس ۱۳

۲۶ مثلاً نگاه کنید به O. Roy Failure of Political Islam, London, 1994, P. 199

تربیت و تکریم

محدودیت‌ها و تنگناهای نقد تانکونی ما از الگوی حزبی گذشته (قسمت دوم)

الف - سپهر

متمرکز است و اکثریت اعضا، حتی در دمکراتیک‌ترین احزاب نیز عملاً از نقش حاشیه‌ای برخوردارند، حزب چگونه می‌تواند بمشابه مهمترین ابزار سیاسی ما در سازماندهی اقتدار سیاسی توده‌ها و ایجاد ساختار قدرت سیاسی مبتنی بر ارگان‌های خود مدیریتی توده‌ها، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نماید. حتماً گفته خواهد شد که مبارزه با دشمن طبقاتی بهر حال حدی از تمرکز قدرت تصمیم‌گیری و فرماندهی، انضباط تشکیلاتی و وحدت در عمل را طلب می‌کند. این سخنی درست است. طبیعی است که با خرد کردن قدرت تصمیم‌گیری و هدایت تا سطح افراد، نفی هرگونه انضباط تشکیلاتی و وجود سیاست‌های چندگانه و متناقض در هر عرصه و در هر مورد از هیچ تشکل جدی سخنی نمی‌تواند میان باشد. اما مشکل ساختار درونی حزب، صرف وجود سطحی از تمرکز قدرت سیاست‌گذاری و اجرایی، وجود انضباط تشکیلاتی و تاکید بر داشتن سیاست‌های واحد در هر زمینه نیست. مشکل عمده در ساختار درونی حزب آنست که تنها به یک پارامتر، یعنی نیازهای مبارزه با دشمنان طبقاتی و احزاب رقیب و مقتضیات کسب سریع قدرت دولتی پاسخگوست و از شرایط لازم برای مشاکت دادن وسیع توده‌ی حزبی در تمامی سطوح سیاست‌گذاری و اجرایی و میدان دادن به تمرین قدرت توده‌های حزبی برخوردار نیست. اگر ما در سازماندهی اقتدار سیاسی توده‌ها و هموار کردن حاکمیت واقعی مردم جدی باشیم و بخواهیم از حد شعار فراتر برویم، ساختار درونی تشکل ما باید ضمن پاسخگویی به نیازهای مبارزه با دشمنان طبقاتی مان، از شرایط لازم برای فعال سازی تمامی اعضا و مشارکت دادن وسیع آن‌ها در هدایت و کنترل تمامی عرصه‌های فعالیتی مان برخوردار باشد. جدیت ما در تعهدمان به حاکمیت واقعی توده‌ها و حکومت مبتنی بر ارگان‌های خودگردان توده‌ای، حکم می‌کند ما حداقل در سازمان خود به مداخلت وسیع اعضا در تمامی عرصه‌های حیات تشکیلاتی و بویژه در سیاست‌گذاری‌ها و چگونگی اجرای این سیاست‌ها جامه عمل پوشیم و در ساختار درونی سازمانی مان، مدلی برای نوع حکومت آتی بدست دهیم.

یک ساختار تشکیلاتی نوین که هم به نیازها و مقتضیات مبارزه با دشمنان طبقاتی و هم به نیازهای تعهد ما به تامین حاکمیت واقعی توده‌ها و ایجاد ساختار سیاسی مبتنی بر ارگانهای خودمدیریتی مردم پاسخگو باشد، بی‌تردید از تمرکز قدرت تصمیم‌گیری و اجرایی و انضباط تشکیلاتی، همسطح با حزب، برخوردار نخواهد بود. تقسیم هر چه بیشتر قدرت تصمیم‌گیری و اجرایی از مرکزیت به واحدهای منطقه‌ای و محلی و حوزه‌های پایه و برسمیت شناختن هر چه بیشتر استقلال فردی اعضا، احتمالاً در کوتاه مدت از چالاکي، سرعت عمل و کارآیی تشکل مزبور در مقابله با دشمنان طبقاتی تماماً سازمان یافته خواهد کاست و عملاً به طولانی شدن عمر سلطه بورژوازی بر حیات جامعه منجر خواهد شد. با این‌همه چنین تشکلی با اجتناب از قربانی کردن نیازهای اهداف فاز دوم بروز سیاسی، یعنی ایجاد ساختار

ساختار درونی حزب آینه تمام نمای قدرت طلبی آن

ناسازگاری و ناهم‌سازی حزب با اقتدار سیاسی سازمان‌یافته توده‌ها را بروشنی می‌توان از کارکرد ساختار درونی حزب بویژه در نقش و جایگاه اعضا در آن مشاهده کرد. کارکرد ساختار درونی حزب (اعم از اشکال بوروکراتیک و غیر دمکراتیک آن و یا اشکال مبتنی بر دمکراسی درون حزبی) جز در راستای کسب قدرت سیاسی توسط حزب (و نه طبقه کارگر و توده‌ها) نیست. حتی در دمکراتیک‌ترین انواع حزب نیز سلسله مراتب حزبی نه بر اساس شرایط کافی و وافی برای تمرین قدرت توسط توده‌های حزبی، که بر پایه صلاحیت افراد (اگر نه روابط افراد) تعیین می‌گردد. آخر وقتی هدف نهایی کسب قدرت سیاسی است چگونه می‌توان با ایجاد کلاس تمرین قدرت برای همه (آن‌هم به یک‌سان) ضعف تصمیم‌گیری و تشتت و ناکارایی در درون حزب را نهادی ساخت و فرصت‌های مناسب برای کسب قدرت سیاسی را از دست داد. ایجاد شرایط مساعد برای تمرین قدرت توده‌های حزبی شاید در دراز مدت قدرت تصمیم‌گیری را تقویت کند، هماهنگی و توازن به‌همراه آورد و کارائی عمومی حزب را افزایش دهد. اما حزب بنا به سرشت خود، چنین تجملی را تاب نمی‌آورد. برای حزب آن‌چه اهمیت اساسی دارد (اگر نگوئیم تنها چیزی است که اهمیت دارد) کسب قدرت سیاسی در سریع‌ترین زمان ممکن است.

بدون وجود اراده آهنین، هماهنگی، یک‌پارچگی، کارایی و کفایت در حزب، کسب سریع قدرت و مقابله با دشمنان سیاسی رنگارنگ که بشکل حرفه‌ای و تخصصی امکان‌پذیر نیست. ساختار حرفه‌ای - تخصصی حزب، تمرکز قدرت تصمیم‌گیری و فرماندهی در آن، وجود سازمان انقلابیون حرفه‌ای یا فعالین و متخصصین در برابر انفعال اکثریت اعضا ساده، برگزیدن با استعدادترین و تواناترین افراد و ایجاد مساعدترین شرایط برای شکوفایی استعدادها و قابلیت‌های این افراد و تضمین انضباط تشکیلاتی (بخوان اطاعت تشکیلاتی)، همه و همه در راستای پاسخگویی به مقتضیات هدف کسب سریع قدرت سیاسی است. وجود چنین ساختاری اساساً با استناد به مقتضیات مبارزه با دشمنان طبقاتی توجیه می‌شود. بیان خشونت دشمنان طبقاتی و استناد به مقتضیات مبارزه با چنین دشمنانی همیشه توجیهی است برای تمرکز بیشتر قدرت تصمیم‌گیری و فرماندهی، تنگ کردن حلقه سازمان انقلابیون حرفه‌ای، بی‌حق کردن اعضا از حقوق دمکراتیک و سد کردن راه تمرین قدرت توسط آن‌ها چنین ساختاری در عین حال از استعداد خوبی برای فرارویی به یک سازمان شبه ارتشی، مختلق و ایدئولوژیک برخوردار است. حتی در لیبرال‌ترین احزاب نیز هیچ‌گاه راه برگشت به عقب، محدود کردن دمکراسی درون تشکیلاتی و تقویت سیستم فرماندهی از بالا کاملاً بسته نیست. سوال مهم اما اینست که اگر حزب حتی در چهارچوب درونی خود نیز قادر به مشارکت وسیع و همه‌جانبه اعضا در تمامی عرصه‌های فعالیت خویش نیست و در عمل کار هدایت و کنترل حزب در دست یک اقلیت انگشت شمار

□

سیاسی نوین سازگار با سوسیالیسم، بفتح نیازهای سرنگونی بورژوازی (یعنی فاز اول) و پاسخگویی متوازن به نیازهای اهداف و آماج‌های هر دو فاز، که در حال اهداف پروژه سیاسی واحدی بشمار می‌آیند، اولاً- امکان قیومیت حزب بر کارگران و زحمتکشان و امکان ایجاد حکومت بوروکراتیک و تمامیت‌گرا توسط حزب را بطور جدی کاهش می‌دهد، ثانیاً- در دراز مدت پیروزی نهایی پرولتاریا بر بورژوازی و پویایی نظام سوسیالیستی را که از سیستم دفاع درونی تجهیز یافته‌ای علیه بورژوازی، و از توانایی قابل توجهی در بازتولید و بسط و تعمیق خود برخوردار است، تضمین می‌نماید. بهرحال نباید فراموش کرد که شکست بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی، بدون ایجاد یک ساختار قدرتی نوین سازگار با سوسیالیسم ضرورتاً تا گام بزرگی به پیش نخواهد بود. تجربه‌های فاجعه بار تاکنونی نشان می‌دهد که پیشروی بسوی تسخیر قدرت سیاسی و سرنگونی اقتدار سیاسی بورژوازی، بدون برخورداری از مصالح و امکانات کافی برای برپایی سنگرهای دفاعی عظیم و ایجاد قدرت سیاسی آلترناتیو سازگار با سوسیالیسم، می‌تواند پیروزی اولیه را به شکست فاجعه باری تبدیل نماید که تأثیر آن تا مدت‌های مدید امکان پیشروی قابل توجه علیه بورژوازی را ناممکن سازد.

۴- تشکیل سیاسی طبقاتی کارگری آلترناتیو در برابر حزب

من در اینجا قصد ترسیم تمام و کمال یک آلترناتیو سازمانی در مقابل حزب را ندارم. طبیعی است که الگوی کاملی از یک آلترناتیو سازگار با سوسیالیسم در برابر حزب، به میزان زیادی از دل تجربه‌ها فرا خواهد روئید و تلاش برای ترسیم جزئیات چنین آلترناتیوی از هم اکنون، کار خردمندانه‌ای نخواهد بود. لذا در اینجا من تلاش خواهم کرد تنها خطوط کلی و اصلی‌ترین مشخصه‌های تشکیل سیاسی طبقاتی را که از نظر من می‌تواند بمثابة آلترناتیو ما در برابر حزب مورد توجه قرار گیرد، ترسیم نمایم. مهمترین نکته در رابطه با تشکیل سیاسی طبقاتی آلترناتیو در برابر حزب، پاسخگویی هم‌عرض آن به نیازها و مقتضیات پیشرفت موزون و هماهنگ پروژه سیاسی و پروژه اقتصادی برای بنای سوسیالیسم است. پاسخ‌گویی هم‌عرض نیازهای پروژه سیاسی و پروژه اقتصادی بدان معناست که تشکیل سیاسی طبقاتی آلترناتیو در برابر حزب امر مبارزه با سیادت بورژوازی بر تلاش برای در هم شکستن ماشین دولتی آن را از همان آغاز با تلاش برای پی نهادن بنیان‌های ساختار سیاسی نوین سازگار با سوسیالیسم پیوند زده و در فردای سرنگونی بورژوازی و آغاز ساختمان سوسیالیسم، هر گام در جهت بسط روابط سوسیالیستی را با قدمی در راه تکامل و دمکراتیزاسیون هر چه بیشتر ساختار سیاسی حاکم همراه سازد. همانطور که قبلاً نیز گفتم متأسفانه بدلیل وجود گرایش اکونومیستی در سازمان ما و بسیاری دیگر از سازمان‌ها و احزاب چپ و رادیکال، تاکنون تلاش جدی و درخوری برای بدست دادن تصویری روشن از نمای ساختار سیاسی سازگار با سوسیالیسم و نقد اشکال ناسازگار و ناهمساز با طبیعت سوسیالیسم صورت نگرفته است و مواضع و گفته‌های ما و بسیاری دیگر در این زمینه، چندان از نظرات و گفته‌های رهبران مارکسیسم در دهه‌های گذشته فراتر نمی‌رود، غلبه بر چنین ضعفی بویژه امروز که آثار و نتایج فاجعه بار تسلط دیدگاه اکونومیستی در جنبش چپ جهانی آشکار گردیده و بازنگری و نوسازی تشکیل سیاسی طبقاتی کارگران و استراتژی سیاسی، برنامه و خط مشی سیاسی آن مبرمیت یافته است، بی تردید یک ضرورت عاجل است. با اینهمه من فکر می‌کنم مواضع سازمان ما در دفاع از ساختار سیاسی مبتنی بر ارگان‌های خودمدیریتی کارگران و زحمتکشان، بمثابة آلترناتیو ما در برابر ماشین دولتی بورژوازی (برغم تمامی ابهامات و تناقضات آن) از حداقل شالوده‌های لازم برای آغاز

گسست ریشه‌ای از اکونومیسم مسلط بر دستگاه فکری سازمان و در گام اول پایه‌ریزی یک تشکیل سیاسی طبقاتی نوین برخوردار است. لذا ما باید ضمن روشنی بخشیدن زوایای مختلف ساختار سیاسی آلترناتیو خود برای فردای در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، تلاش برای دستیابی به سازگارترین تشکیل سیاسی طبقاتی، استراتژی سیاسی، برنامه و خط و مشی سیاسی با مقتضیات چنین ساختار سیاسی را از همین امروز بر پا نمایم. در این راستا من بحث پیرامون تشکیل سیاسی طبقاتی آلترناتیو در برابر حزب را از زاویه سازگاری تشکیل مزبور با نیازها و الزامات ساختار سیاسی مبتنی بر ارگان‌های خود مدیریتی مردم مورد بررسی قرار می‌دهم. در بحث حاضر، من تنها جنبه‌هایی از استراتژی سیاسی برنامه و خط و مشی سیاسی تشکیل سیاسی طبقاتی آلترناتیو در برابر حزب را مورد بحث قرار می‌دهم که از خصلت تعیین کننده‌ای در هویت بخشی به تشکیل مزبور برخوردارند. بدیهی است که بحث عمیق و جامع در جوانب مختلف استراتژی سیاسی، برنامه و خط و مشی سیاسی چنین تشکیل سیاسی نیاز به مقالات جداگانه و متعددی دارد و پرداختن به تمامی این جوانب از حوصله مقاله حاضر خارج است من امیدوارم در آینده بتوانم بنحو جامع‌تری به بررسی این جوانب بپردازم.

تعهد عملی و جدی نسبت به ایجاد ساختار سیاسی مبتنی بر ارگان‌های خودمدیریتی توده‌ها در گام نخست حکم می‌کند که تشکیل سیاسی طبقاتی آلترناتیو در برابر حزب، کسب قدرت سیاسی توسط این تشکیل را هدف خود قرار نداده و سرنگونی دولت بورژوازی را برای جایگزینی آن با تمرکز قدرت دولتی در دست خود (اعم از اینکه چنین قدرتی را از طریق ایجاد سیستم بوروکراتیک و تمامیت‌گرا به چنگ آورد و یا در یک سیستم بوروکراتیک و از طریق رقابت سیاسی انتخاباتی با سایر احزاب) نخواهد. نخواهد. درخواستن قدرت برای خود، اما بمعنای عدم تلاش و جدیت برای سرنگونی بورژوازی و در هم شکستن ماشین دولتی آن نخواهد بود. قرار ندادن تسخیر قدرت سیاسی در شمار اهداف این تشکیل بمعنای آنستکه که تشکیل مزبور، قدرت سیاسی را نه برای خود که برای صاحبان واقعی آن یعنی مردم طلب کرده و مبارزه برای سرنگونی دولت بورژوازی را در هر گام آن با خود آگاه سازی کارگران و زحمتکشان و تلاش برای ایجاد انواعی از تشکیل‌ها و ارگان‌های خود مدیریتی توده‌ها همراه سازد. در حقیقت برجسته‌ترین تمایز تشکیل سیاسی طبقاتی مزبور در حزب، حواله ندادن سپردن قدرت به توده‌ها به دوره پس از سرنگونی بورژوازی و تلاش برای بنای آلترناتیو قدرتی کارگران و زحمتکشان در برابر دولت بورژوازی از طریق ایجاد ارگان‌های خود مدیریتی توده‌هاست، ارگانهایی که در اشکال ابتدایی خود توده‌ها را حول بی واسطه‌ترین خواست‌های آنان سازمان داده و مساعدترین شرایط را برای تمرین قدرت توسط توده‌ها و ارتقاء خود آگاهی طبقاتی و تجربه و مهارت آنها برای تمرین سطوح عالیتر قدرت فراهم آورد.

این درک که گویا ارگان‌های خودمدیریتی توده‌ها در هر نوع و در هر شکل آن مستقیماً اقتدار دولت بورژوازی را به زیر سؤال می‌برند و به این اعتبار تنها در دوره‌های اعتلاء انقلابی امکان ظهور می‌یابند، به لحاظ نظری بر درکی سطحی از این ارگان‌ها مبتنی است. چنین درکی اساساً بر این پیش فرض مبتنی است که قدرت سیاسی در جامعه تنها در قدرت دولتی متمرکز است و هر سطحی از تمرین قدرت سیاسی توسط توده‌ها، ضرورتاً قدرت دولتی را به هم‌وردی می‌طلبد، این نظریه اما از پایه منطقی قابل اتکایی برخوردار نیست. حتماً در نظام‌های خودکامه و تمامیت‌گرایی همچون رژیم اسلامی نیز عرصه‌های گسترده‌ای از حیات جامعه تحت کنترل مستقیم دولت قرار ندارد و نهادها و سازمان‌های بیشماری خارج از

قدرت را تجربه کرده و راه خود را به تمرین سطوح عالیتری از قدرت بگشایند.

بکارگیری سیستم دموکراسی مستقیم و نظرخواهی از تمامی اعضا در اتخاذ تصمیم‌های بسیار مهم و سیاست‌گذاری‌های عمده بی‌تردید ابزاری است مناسب در راستای تقسیم هر چه بیشتر قدرت از رأس به قاعده و در راستای مدخلیت دادن وسیع همه اعضا، ارگان‌های خودمدریتی در حیات این ارگان‌ها. اما مراجعه به آراء تمامی اعضا در تمامی موارد ریز و درشت، بویژه در سازمان‌های توده‌ای بزرگ، کاری ست غیر عملی، بعلاوه دموکراسی مستقیم صرفاً مشارکت اعضا در تصمیم‌گیری‌ها را تضمین می‌کند و پاسخی به ضرورت مشارکت تمامی اعضا در امور اجرایی نمی‌دهد. از اینرو بکارگیری نوعی از سیستم نمایندگی در چنین ارگان‌هایی، حداقل تا آینده قابل پیش بینی اجتناب‌ناپذیر بنظر می‌رسد. از آنجا که چگونگی ساختار درونی ارگان‌های خودمدریتی توده‌ها از اهمیت تعیین کننده‌ای در شکل دادن به هویت این ارگان‌ها برخوردار است، تأمل در باره سیستم‌های نمایندگیندگی سازگار با طبیعت ارگان‌های خودمدریتی توده‌ها حائز اهمیت بسیار است. در سیستم‌های نمایندگی معمول اعضای ارگان‌های عالی و بعضاً مسئولین این ارگان‌ها، مستقیماً از طرف اعضا و یا کنگره نمایندگان اعضا انتخاب می‌شوند. در چنین سیستمی بدلیل آنکه اعضا ارگان‌های عالی توسط تمامی اعضا و یا نمایندگان اعضا که در هر حال تعداد زیادی از افراد را شامل می‌شود، انتخاب می‌شوند و از نقطه نظر فنی امکان رابطه مستقیم و روزمره بین همه اعضا و حتی نمایندگان آن‌ها با اعضا ارگان‌های عالی وجود ندارد، منطقی قدرت و اختیارات قابل ملاحظه‌ای به ارگان‌های رهبری و شخص رهبر تفویض می‌شود و رابطه اعضا و یا کنگره نمایندگان با دستگاه رهبری، به رابطه بین یک اقلیت فعال و قدرتمند و یک اکثریت منفعل و کم قدرت تبدیل می‌گردد. در این سیستم، کنگره اعضا و یا نمایندگان اعضا تنها در نقش سیاست‌گذار (آن‌هم در حوزه‌های اصلی سیاست‌گذاری) ظاهر می‌شوند و قدرت اجرایی تماماً بدست ارگان‌های رهبری سپرده می‌شود. جدایی ارگان‌های سیاست‌گذار از ارگان‌های اجرایی و عدم رابطه مستقیم و روزمره بین این ارگان‌ها در چنین سیستم نمایندگی بطور اجتناب‌ناپذیری کنترل و حسابرسی اعضا و یا نمایندگان آن‌ها بر کارکرد ارگان‌های رهبری را به امری دشوار و بخشاً صوری تبدیل کرده و از این طریق رابطه منفعل دستگاه رهبری با توده اعضا را تشدید می‌نماید.

در چنین سیستم نمایندگی، ارگان‌های رهبری و شخص رهبر، حتی اگر به لحاظ حقوقی از قدرت بسیاری برخوردار نباشند، به اعتبار انتخاب‌شان از سوی همه اعضا و یا نمایندگان همه اعضا، از قدرت هژمونیک قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده و فرصت تمرین قدرت را بمیزان زیادی از اکثریت اعضا این تشکل‌ها سلب می‌کنند. در این سیستم نمایندگی، اگر معمولاً برحق اکثریت اعضا و حتی اقلیت قابل توجهی از اعضا برای برگزاری مجدد انتخابات ارگان‌های رهبری و یا برگزاری کنگره فوق‌العاده تأکید می‌شود، اما بدلیل وجود قدرت هژمونیک دستگاه رهبری و رهبر و در بسیاری موارد قدرت حقوقی بلامنزاع آن‌ها) توده اعضا بندرت قادر می‌گردند از اهرم حقوقی مزبور برای اعمال قدرت علیه دستگاه رهبری استفاده نمایند.

چنانچه قرار است در ارگان‌های خودمدریتی توده‌ها از تمرکز قدرت در دست اقلیتی از نخبگان و متخصصین اجتناب گردد و ظرف مناسبی برای تمرین قدرت توسط توده‌ها فراهم گردد، بدیهی است که سیستم نمایندگی معمول نمی‌تواند بشابه تنظیم کننده اصلی رابطه متقابل اعضا این ارگان‌ها بخدمت گرفته شود. در ارگان‌های خودمدریتی توده‌ها باید اشکالی از سیستم نمایندگی بکار گرفته شود

عرصه‌هایی از زندگی و نهادها و سازمان‌هایی که مستقیماً تحت کنترل و هدایت دولت قرار ندارند، محیط سیاسی‌ای را شکل می‌دهند که اصطلاحاً جامعه مدنی خوانده می‌شود. جامعه مدنی، عرصه‌ای است که حتی در سخت‌ترین دوره‌های سرکوب نیز کار ایجاد ارگان‌های خودمدریتی توده‌ها را می‌توان از آنجا آغاز کرد. ایجاد تشکلی که راه حلی برای اتلاف وقت مردم در صف‌های طویل نانوائی بیاید، تشکلی که مبارزه با اعتیاد جوانان در محله را هدف قرار دهد، تشکلی که امر مبارزه با رشد جمعیت و یا بیسوادی را هدف خود داشته باشد و تشکلی که به موضوع تفریح جوانان علاقه نشان دهد، ضرورتاً در آغاز مقابله مستقیم با قدرت دولتی را به همراه نخواهد داشت. بسته به نیازمندی‌های هر محله و هر منطقه انواع گوناگونی از این تشکل‌ها را می‌توان سازمان داد. ظهور این تشکل‌ها می‌تواند در پاسخگویی به پیش پا افتاده‌ترین نیازهای مردم شروع شده و تا تشکیل شوراهای کارخانه، شوراهای اداره و شوراهای محلی و منطقه‌ای، یعنی ارگان‌هایی که مستقیماً حوزه اقتدار دولتی را مورد سؤال قرار می‌دهند، بسط یابد.

ارگان‌های خودمدریتی توده‌ها، در هر سطح و در پاسخگویی به هر نیاز، چنانچه واقعاً ارگان‌های خودمدریتی مردم باشند و توده‌ها خود هدایت و کنترل آن‌ها را بعهده داشته باشد، مناسب‌ترین شرایط را برای دستیابی توده‌ها به خود آگاهی طبقاتی و آغاز تمرین قدرت سیاسی توسط آن‌ها، فراهم خواهد آورد. آنچه ارگان‌های خودمدریتی توده‌ها را از سایر سازمان‌های توده‌ای متمایز می‌سازد و به ظرفیت آن‌ها برای ارتقاء آگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان و ایجاد فرصت تمرین قدرت توسط توده‌ها، کیفیت بی‌نظیر نوین می‌بخشد، اساساً ساختار این ارگان‌هاست. اگر چه ساختار درونی ارگان‌های خودمدریتی توده‌ها می‌تواند اشکال بسیار متفاوتی بخود بگیرد، اما عنصر اصلی در ساختار این تشکل‌ها تضمین مدخلیت وسیع و همه جانبه تمامی اعضا در حیات آن‌هاست. اجتناب از تمرکز قدرت در هسته رهبری این تشکل‌ها و تلاش برای خرد کردن هر چه بیشتر قدرت سیاست‌گذاری و اجرایی، تا آنجا که امکان فعالیت از تشکل مزبور سلب نشود، مهمترین مشخصه ساختار درونی ارگان‌های خودمدریتی توده‌هاست. تمرکز قدرت به ظهور سیستم‌های پیچیده و بوروکراتیک می‌انجامد و پیچیدگی سیستم‌ها برخورداری از تخصص و توانائی‌های ویژه را به پیش شرط تمرین قدرت در آن‌ها مبدل می‌سازد، با وجود سیستم‌های بوروکراتیک و بسیار پیچیده اکثریت مردم بدلیل عدم برخورداری از تخصص و توانائی لازم، عملاً از عرصه تمرین قدرت حذف شده و میدان برای اعمال قدرت گروه‌های نفوذ متشکل از افراد خبیره و متخصص گشوده می‌شود. در چهارچوب سیستم‌های بوروکراتیک و بسیار پیچیده، افراد غیر متخصص و غیر ورزیده، خود عملاً به ضرورت سپردن قدرت بدست تواناترها و اجتناب از بازی در میدان بزرگان مجاب می‌شوند.

هر تلاش جدی برای ایجاد فرصت واقعی جهت تمرین قدرت توسط توده‌ها، در گام اول به تمرکززدایی و خرد کردن هر چه بیشتر قدرت سیاست‌گذاری و اجرایی مشروط است. تقسیم قدرت از بوروکراتیسیم پیچیدگی سیستم‌های مدیریتی خواهد کاست و به اکثریتی که از تخصص و توانائی‌های ویژه‌ای برخوردار نیستند، فرصت خواهد داد تا با تمرین قدرت در سطوح ابتدایی توانائی و مهارت خود را برای قرار گرفتن در سطوح عالی‌تر مدیریت ارتقاء دهند. بدیهی است که هر سیستم مدیریتی بهرحال سطحی از تمرکز قدرت را به همراه خواهد داشت، اما با تقسیم قدرت از راس به قاعده، همه افراد و یا حداقل اکثریت قریب به اتفاق افراد، قادر خواهند بود سطحی از تمرین

که نه تنها نقش حاشیه‌ای و منفعلی را به اکثریت توده درگیر در این تشکلهای تحمیل ننماید، بلکه بهترین شرایط را جهت مشارکت گسترده آن‌ها در تمامی عرصه‌های حیات این تشکلهای فراهم آورد.

یکی از اشکال سیستم نمایندگی که می‌تواند در خدمت ارگان‌های خودمدیریتی مردم در آید، شکل هرمی سیستم نمایندگی است. در شکل هرمی سیستم نمایندگی اعضا واحدهای پایه که تعداد معدودی را شامل می‌شوند نمایندگان خود را جهت شرکت در ارگان عالیتر انتخاب می‌نمایند و نمایندگان هر ارگان بترتیب نمایندگانی را از میان خود برای شرکت در ارگان‌های عالیتر انتخاب می‌نمایند. در چنین سیستم نمایندگی وظایف سیاست‌گذاری و وظایف اجرایی در تمامی ارگان‌ها و در تمامی سطوح در هم تنیده شده و هیچ ارگانی وظیفه سیاست‌گذاری صرف و یا وظیفه اجرایی صرف را بعهده ندارد. در این سیستم نمایندگی از آنجا که ارگان سیاست‌گذاری عالی، هم‌چون کنگره که صرفاً از حق سیاست‌گذاری و تعیین ارگان‌های رهبری برخوردار است و تنها هر چند سال یکبار بمدت چند روز تشکیل می‌گردد، وجود ندارد و همه ارگان‌ها جنبه دائمی داشته و در سطح معینی از حق سیاست‌گذاری و حق اجرایی برخوردارند، ضرورتی به سپردن قدرت فوق‌العاده به ارگان‌های رهبری وجود ندارد. در سیستم هرمی نیز، طبیعتاً تعریف حقوق و اختیارات ارگان‌های مختلف نسبت به هم و ضرورت تجدیدنظر در حقوق و حوزه اختیارات هر ارگان متناسب با تغییرات زمان و مکان و یا ضرورت‌های مشابه دیگر، تشکلهای گاه به گاه مجامع عمومی را اجتناب ناپذیر می‌سازد. اما اختیارات این مجامع از حد تعیین چهارچوب‌های کلی روابط حقوقی ارگان‌های مختلف و وظایفی مشابه فراتر نرفته و ارگان‌های رهبری در هر سطح، نه به این مجامع (هم‌چون کنگره‌ها و کنفرانس‌های عمومی) که به ارگان‌های پائین‌تر از خود، که دائمی و دارای ارتباط مستقیم و روزمره با آن‌ها هستند، پاسخگو می‌باشند.

در سیستم هرمی نمایندگی، برخورداری همه ارگان‌ها از ارگان رهبری واحد پایه تا عالی‌ترین ارگان رهبری از سطح معینی از حق سیاست‌گذاری و حق اجرایی، واگذاری حق انتخاب اعضا ارگان‌ها بالاتر به اعضا ارگان‌های پائین‌تر و وجود رابطه مستقیم و همیشگی بین ارگان‌های پائین‌تر و بالاتر، بنحوی جدی اقتدار حقوقی و اقتدار هم‌مونیک ارگان‌های رهبری را محدود و مشروط کرده و کنترل و حسابرسی اعضا عادی بر سیاست‌ها و کارکردهای ارگان‌های عالی را به یک امکان واقعی تبدیل می‌نماید. در چنین سیستم نمایندگی، هرگاه حق انتخاب‌کنندگان برای عزل فوری نمایندگان خویش در ارگان‌های بالاتر، محدود بودن دوره نمایندگی افراد در ارگان‌های رهبری و مکانیزم‌های مشابه دیگری برای کنترل حوزه اقتدار حقوقی و اقتدار هم‌مونیک نخبگان و تواناترین‌ها معمول گردد، شرایط نسبتاً مساعدی برای تمرین قدرت توسط توده‌های درگیر در این ارگان‌ها فراهم خواهد آمد.

البته آشکار است که سیستم نمایندگی هرمی نه تنها سیستم سازگار با طبیعت ارگان‌های خودمدیریتی توده‌ها و نه حتی ضرورتاً مناسب‌ترین و سازگارترین سیستم نمایندگی برای این ارگان‌هاست. بی‌تردید در جریان عمل ما شاهد اشکال بسیار متنوعی از سیستم‌های نمایندگی سازگار با طبیعت ارگان‌های خودمدیریتی توده‌ای خواهیم بود که هر یک از ویژه‌گی‌های معینی برای سازگاری با نوع و یا انواعی از ارگان‌های خودمدیریتی توده‌ها برخوردار خواهند بود. غرض من از تأمل در نوع سیستم نمایندگی در این‌جا، بیش از تلاش برای نشان دادن نوعی در سیستم نمایندگی سازگار با طبیعت ارگان‌های خودمدیریتی توده‌ها، اولاً نشان دادن اهمیت ساختار درونی ارگان‌های خودمدیریتی در هیت بخشی به این ارگان‌ها و ثانیاً، نشان دادن

ناسازگاری سیستم معمول و رایج نمایندگی با ایجاد فرصت واقعی برای تمرین قدرت توسط توده‌ها و تأکید بر ویژه‌گی‌هایی است که احتمالاً در غالب سیستم‌های نمایندگی سازگار با طبیعت ارگان‌های خودمدیریتی توده‌ها، بمثابة عناصر و شاخص‌های هویتی مشترک ظاهر خواهد شد، عناصر شاخص‌هایی که بیش از یک قرن پیش در تجربه کمون پاریس ظاهر شد و در جمع‌بندی مارکس از تجربه کمون برجسته گردید.

نقش سازمان سیاسی-طبقاتی کارگری در رابطه با ارگان‌های خودمدیریتی توده‌ها، جدا از تلاش‌های اولیه برای ایجاد آن‌ها و از جمله تلاش برای بدست دادن ساختارهای سازمانی سازگار با این ارگان‌ها از طریق تحقیق در تجربه‌های تاریخی تاکتونی می‌باید به کوشش در راه بسط حوزه اقتدار این ارگان‌ها، کوشش برای ایجاد انواع جدیدی از این ارگان‌ها، تلاش برای ایجاد هماهنگی بین انواع مختلف ارگان‌های خودمدیریتی مردم و بویژه تضمین دخالت همگانی توده‌ها در تمامی عرصه‌های حیات این تشکلهای معطوف باشد. تلاش سازمان سیاسی-طبقاتی کارگری برای ایجاد و بسط ارگان‌های خودمدیریتی توده‌ها، تنها اقدامی در جهت پی‌ریزی پایه‌های ساختار قدرت سیاسی آتی نیست. ایجاد و بسط این ارگانها در عین حال تلاشی است در راه سرنگونی اقتدار سیاسی بورژوازی. ارگانهای خودمدیریتی مردم از دو سر حاکمیت بورژوازی را مورد حمله قرار می‌دهند. این ارگانها که ابتدا از متن جامعه مدنی و با بهره‌گیری از ظرفیتها و امکانات آن فرا می‌رویند، با بسط خود به عرصه‌های مختلف حیات جامعه، عملاً نوع نوینی از جامعه مدنی را در بطن جامعه مدنی بورژوازی شکل می‌دهند، نوع جدیدی از جامعه مدنی که با منافع پرولتاریا و مقتضیات سوسیالیسم سازگار است. این نوع جدید از جامعه مدنی با گسترش خویش از یکسو بخشی از نهادهای سازمان‌های جامعه مدنی موجود را در خود جذب می‌کند و از سوی دیگر وزن و تأثیرگذاری بخش دیگر آن‌را که در هر حال تا سال‌های سال به حیات خود ادامه خواهد داد بر روی تحولات سیاسی جامعه کاهش می‌دهد. با کاهش وزن و محدودیت گستره جامعه مدنی بورژوازی، بورژوازی امکان تحکیم حاکمیت خویش از طریق بسط نفوذ ایدئولوژیک خود در میان توده‌ها را بمیزان زیادی از دست خواهد داد و با بسط و گسترش جامعه مدنی نوین، که بنا به طبیعت خود ابزار مناسبی برای تبدیل ایدئولوژی پرولتاریا به باور عمومی است، حاکمیت بورژوازی مدام تحت فشار بیشتری قرار خواهد گرفت. بعلاوه بسط و تکامل ارگان‌های خودمدیریتی مردم در ادامه خود بطور طبیعی حوزه‌های اقتدار سیاسی دولت را نیز در بر خواهد گرفت و از این طریق مستقیماً اراده آگاه توده‌ها را در جهت سرنگونی رژیم بورژوازی بحرکت در خواهد آورد.

با این‌همه نباید پنداشت که تلاش‌های تشکلهای سیاسی-طبقاتی آترناتیو در برابر حزب برای پایان دادن به سلطه بورژوازی تنها به اقدام در جهت ایجاد و بسط ارگان‌های خودمدیریتی توده‌ها محدود خواهد بود. تعهد به حاکمیت توده‌ها و تعهد به ایجاد ارگانهای خودمدیریتی مردم ایجاب می‌کند که تشکلهای مزبور از تمامی امکانات لازم برای برداشتن سد اصلی از سر راه بسط و گسترش این ارگان‌ها، یعنی دولت بورژوازی، بهره جویند. در این راه سازمان سیاسی نوین پرولتاریا کما و بیش از روش‌ها و ابزارهای مورد استفاده حزب علیه دولت بورژوازی سود خواهد جست. فعالیت در اتحادیه‌های کارگری، فعالیت در انجمن‌ها و سازمان‌های دمکراتیک، سازماندهی اعتصابات و اعتراضات کارگری و دمکراتیک وارد شدن در ائتلافات سیاسی با احزاب و جریانهای سیاسی دیگر. شرکت در شوراهای محلی و منطقه‌ای، شرکت در پارلمان و اشکال متنوع دیگری از فعالیت سیاسی، همه و همه عرصه‌هایی از پیکار علیه بورژوازی است که

تشکل مزبور با تمام توان در آنها حضور خواهد یافت. آن چه مرز این تشکل را از حزب جدا می‌سازد، همراه کردن مبارزه برای سرنگونی بورژوازی با پی‌ریزی پایه‌های ساختار سیاسی سازگار با سوسیالیسم و ایجاد مناسب‌ترین شرایط برای ایجاد و بسط ارگان‌های خود مدیریتی توده‌هاست. در حزب مبارزه برای سرنگونی بورژوازی با تلاش جهت ایجاد بهترین شرایط برای کسب قدرت سیاسی توسط حزب همراه است. در سازمان سیاسی نوین پرولتاریا اما، مبارزه برای برانداختن بورژوازی با تلاش بی‌وقفه برای ایجاد و بسط ارگان‌های خود مدیریتی توده‌ها همراه است. وجود چنین اختلافی منشاء تفاوت جدی در نگرش این دو نوع از تشکل به عرصه‌های مختلف مبارزه و بروز تمایزات جدی در سیاست‌های آن‌ها در هر حوزه از مبارزه است. از آن جا که بحث پیرامون این موضوع از حوصله مقاله حاضر خارج است، من پرداختن به آن را به مجال دیگری وامی‌گذارم و به توضیح مشخصه‌های دیگر تشکل سیاسی-طبقه‌ای آترناتیو در برابر حزب می‌پردازم.

همان‌طور که پیش از این توضیح دادم، یکی از علل ناسازگاری حزب با تعهد عملی به تأمین حاکمیت واقعی مردم و تعهد به ایجاد ساختار سیاسی مبتنی بر ارگان‌های خود مدیریتی مردم، نقش و جایگاه ویژه و ممتاز برنامه در حزب است. در تشکل سیاسی-طبقه‌ای آترناتیو در برابر حزب اما برنامه جایگاه و نقشی برابر با جایگاه آن در حزب نخواهد داشت. در این تشکل این مبانی برنامه است که منبع مشروعیت آن، مبنای قضاوت و داوری آن در باره دیگران و منشاء و مأخذ سیاست‌گذاری‌های آن است. با قرار دادن مبانی برنامه در جایگاه برنامه، تشکل مزبور بنیان محکمی را برای تعهد و پایبندی عملی خود به ایجاد ساختار سیاسی مبتنی بر ارگان‌های خود مدیریتی توده‌ها پی خواهد ریخت. در این تشکل، نقش برنامه صرفاً در ارائه طرح‌های کارشناسانه برای سوسیالیسم و تلاش برای متقاعد کردن ارگان‌های خود مدیریتی توده‌ها به پذیرش این طرح‌ها، محدود خواهد ماند و امکان قربانی شدن اهداف و آماج‌های عمده سوسیالیسم در راه پایبندی به بندهای برنامه‌ای و طرح‌های کارشناسانه از میان خواهد رفت. بعلاوه با قرار دادن مبانی برنامه بجای برنامه، مهمترین گام در راه طرد پیرایه‌های الگوی حزب ایدئولوژیک و مبتنی کردن سازماندهی آحاد طبقه کارگر بر حول مهم‌ترین آماج‌های سیاسی-طبقه‌ای آن به پیش برداشته خواهد شد. تشکل سیاسی-طبقه‌ای آترناتیو در برابر حزب از جنبه مهم دیگری نیز از حزب متمایز است. اگر حزب به تخصصی بودن سیاست در جامعه مشروعیت می‌بخشد و به‌شابه یک سازمان حرفه‌ای-تخصصی، خود به بازتولید آن می‌پردازد، تشکل آترناتیو در برابر حزب، همگانی شدن سیاست را هدف خود دارد و از ساختاری منطبق با چنین هدفی برخوردار است. تشکل مزبور، تلاش در راه همگانی کردن سیاست را تنها در وسعت بخشی به افق دید توده‌ها، ارتقاء آگاهی سیاسی-طبقه‌ای آن‌ها و توانا کردن توده‌ها به هضم پیچیدگی‌های سیاست در شکل حرفه‌ای-تخصصی آن تعقیب نمی‌کند. این تلاش‌ها به هر اندازه اثر بخش و موفقیت آمیز، هیچ‌گاه همه توده طبقه و حتی اکثریت آن را بشکل فعال و دائمی بمیدان سیاست نخواهد کشید. این تشکل با براه انداختن ریل ایجاد ارگان‌های خود مدیریتی توده‌ها، در عین حال تلاش می‌ورزد تا سیاست را به محل کار و زیست توده‌ها ببرد. با فرارویی ارگان‌های خود مدیریتی مردم در هر کوی و برزن نوع جدیدی از سیاست متولد می‌شود، نوعی از سیاست که از پیچیدگی چندانی برخوردار نیست و هر شهروند عادی نیز قادر به تمرین آن است. تنها با تولد چنین نوعی از سیاست است که توده‌های وسیع مردم از امکانات لازم برای کسب تجربه و فراگیری اشکال پیچیده‌تر سیاست‌گری برخوردار می‌گردند.

محدویت‌های فنی-علمی در سیستم دموکراسی مستقیم، بویژه بی پاسخ ماندن تأمین مشارکت توده اعضا، در هدایت امور اجرایی در

این سیستم، بی تردید اتکا به چنین سیستمی - بمشابه تنظیم کننده اصلی روابط حقوقی اعضا، تشکیل سیاسی طبقاتی آترناتیو حزب و هویت بخش شکل سازمانی آن - را منتفی می سازد. در نتیجه در تشکیل آترناتیو حزب نیز همچون حزب، نوعی از سیستم نمایندگی تنظیم کننده روابط حقوقی اعضا و تجسم بخش شکل سازمانی و ساختار تشکیلاتی آن خواهد بود.

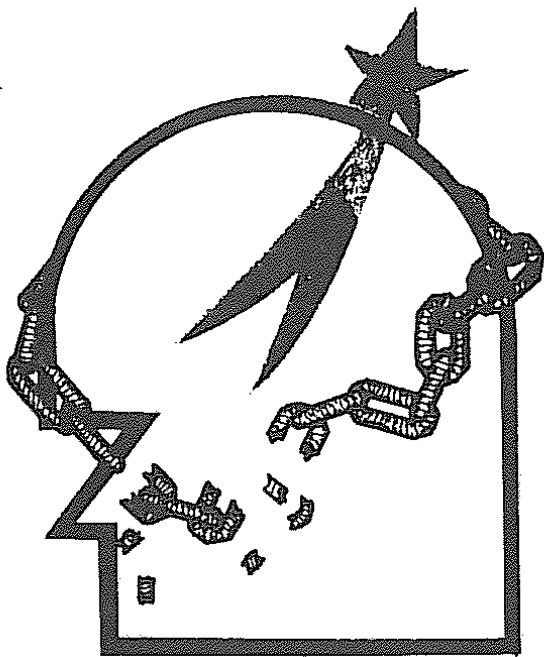
همان طور که پیش از این توضیح دادم سیستم نمایندگی معمول و رایج بر تمرکز قدرت در ارگانهای رهبری، اتکا به توانائیها و قابلیت های ویژه یک اقلیت انگشت شمار از تواناترین ها مبتنی است و فعال مایشایی یک اقلیت توانا و متخصص و انفعال اکثریت توده اعضا را در هر تشکلی (از آن جمله تشکیل سیاسی طبقاتی) نهادی می سازد. چنین سیستم نمایندگی طبیعتاً نمی تواند هویت بخش ساختار تشکیلاتی تشکیل آترناتیو حزب، که ایجاد فرصت تمرین قدرت برای اعضا خود و ایجاد فرهنگ خودمدیریتی توده ای در محیط درونی خود را ضامن تعهد خود به ایجاد ساختار سیاسی مبتنی بر ارگان های خودمدیریتی توده ها، یعنی یکی از دو عرصه اصلی مبارزه خود قرار میدهد، باشد. تشکیل سیاسی طبقاتی آترناتیو حزب نیز همچون ارگان های خودمدیریتی توده ها به چنان شکل سازمانی و ساختار تشکیلاتی نیاز دارد که تمرکز قدرت در دست اقلیتی از نخبگان و تواناترین ها را مانع شده، وجود سطحی از قدرت سیاست گذاری و قدرت اجرایی در تمامی ارگان های تشکیلاتی را اجازه دهد و کنترل و حسابرسی روزانه ارگان های بالاتر توسط ارگان های پائین تر را نهادینه سازد.

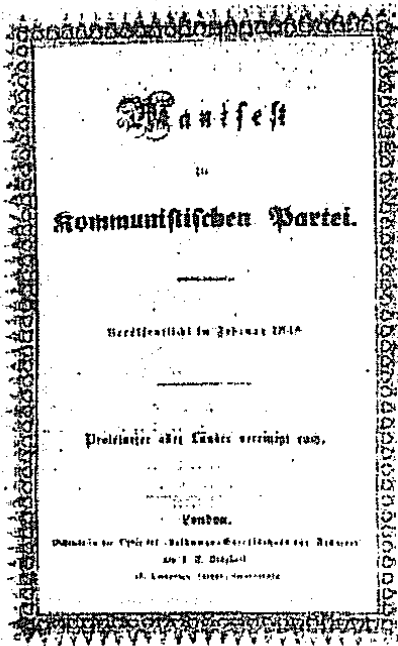
به این اعتبار، تشکیل سیاسی طبقاتی آترناتیو حزب نیز می تواند سیستم های نمایندگی ای مشابه سیستم های نمایندگی بکار گرفته شده در ارگان های خودمدیریتی توده ها (همچون سیستم نمایندگی هرمی) را بخدمت بگیرد. با این همه تفاوت های عمده در نقش و کارکرد اشکال ساده و پایه ای ارگان های خودمدیریتی توده ها و تشکیل آترناتیو حزب، از جنبه های مهمی شکل سازمانی و ساختار تشکیلاتی این دو را از هم متمایز می سازد. اشکال ساده و پایه ای ارگان های خودمدیریتی توده ها عموماً هدف واحد و یا اهداف معدودی را در سطح جغرافیایی محدود دنبال کرده و بویژه در اشکال ابتدایی خود، مستقیماً نظام سرمایه داری و سیادت بورژوازی را به مبارزه نمی طلبند. در این ارگان ها وجود آن سطح از رهبری تمرکز که رزمندگی، سرعت عمل و چالاکتی سیاسی این ارگان ها را در مقابله با بورژوازی سازمان دهد و وجود دستگاه مدیریتی پیشرفته متکی به متخصصین که کار هدایت مبارزه برای حصول به اهداف بزرگ و چندگانه ای را در عرصه های مختلف به پیش ببرد، چندان الزامی نیست. از این رو تقسیم کردن هر چه بیشتر قدرت از رأس به قاعده و محدود کردن میدان مانور و عرصه هژمونی طلبی متخصصین و تواناترین ها در اشکال ساده و پایه ای در ارگان های خودمدیریتی توده ها، کارکرد چنین ارگان هایی را با مشکلات جدی مواجه نمی سازد.

تشکیل آترناتیو حزب اما، بمشابه یک تشکیل سیاسی از آغاز مستقیماً نظام سرمایه داری و اقتدار بورژوازی را به مبارزه می طلبد و اهداف بزرگ و چندگانه ای را در عرصه های مختلف سیاسی-اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی تعقیب می کند. به این اعتبار، چنین تشکلی نه تنها به دستگاه رهبری متمرکزتر از ارگان های خودمدیریتی توده ها نیاز دارد، بلکه به سیستم مدیریتی پیشرفته و متکی بر نیروهای متخصص نیازمند است. امری که در غالب یک ساختار تشکیلاتی، خود را در شکل اعطاء قدرت سیاست گذاری و اجرایی بیشتر ارگان های بالاتر و فراخ شدن میدان قدرت طلبی متخصصین و نخبگان، نشان خواهد داد. اما وجود چنین تفاوت عمده

در نقش و کارکرد تشکیل سیاسی طبقاتی کارگری و اشکال ساده و پایه ای سازمان های خودمدیریتی امکان بکارگیری سیستم نمایندگی هرمی را برای سازمان سیاسی طبقاتی کارگری منتفی نمی سازد. سیستم نمایندگی هرمی سیستمی است که در مقایسه با شکل رایج سیستم نمایندگی از پتانسیل بسیار بیشتر و شرایط بسیار مناسبتری برای مداخلت وسیع اعضا، یک تشکیل در حیات روزمره آن و کنترل و حسابرسی ارگان های بالا توسط توده اعضا و ارگان های پائین تر برخوردار است. در این سیستم اما هیچ مانع و رادعی برای واگذاری قدرت و اختیارات قابل توجه از ارگان های پائین تر به ارگان های بالاتر وجود ندارد. در حقیقت در اشکال پیچیده سراسر سازمان های خودمدیریتی توده ها نیز پیچیده گی و گسترده گی وظایف و آماج های ارگان های عالی، واگذاری قدرت و اختیارات قابل ملاحظه به این ارگان ها را اجتناب ناپذیر می سازد. تفاوت عمده در سیستم نمایندگی هرمی و سیستم رایج در آن است که در سیستم نمایندگی هرمی توده اعضا و ارگان های پائین تر از امکانات عملی بسیار بیشتری برای مداخلت در سیاست گذاری ها، بیشتر امور و کنترل و حسابرسی ارگان های بالاتر برخوردارند و همیشه از این فرصت و امکان عملی برخوردارند که متناسب با شرایط و ضرورت ها، در حوزه قدرت و اختیارات ارگان های عالی تجدید نظر کرده و دایره قدرت و اختیارات این ارگان ها را وسعت بخشیده و یا محدود سازند. این در حالی است که در سیستم نمایندگی رایج حتی آنگاه که شرایط و ضرورت ها بر تعویض قدرت و اختیارات قابل توجه به نخبگان، رهبران و ارگان های عالی حکم ندهد، توده اعضا و ارگان های پائین تر از فرصت و امکان عملی چندانی برای تحدید قدرت رهبران و ارگان های عالی برخوردار نبوده و رهبران قادرند با بهره گیری از مکانیزم های چنین سیستم نمایندگی، سلب قدرت از توده اعضا و گریز از حسابرسی و کنترل نهادی تر سازند.

پایان





قسمت پایانی ترجمه "مانیفست"

دنباله بخش سوم

۲- سوسیالیسم محافظه کار، یا بورژوازی

بخشی از بورژوازی میل دارد به برطرف کردن نابه سامانی های اجتماعی کمک کند تا هستی جامعه بورژوازی تضمین شود.

از این زمره اند: اقتصاددانان، نوع پرستان، انسان دوستان، اصلاح گران وضع طبقه کارگر، سازمان دهندگان خیریه ها، اعضای انجمن های حمایت از حیوانات، بانیان انجمن های طرفدار اعتدال، انواع مصلحین بی نام و نشان. و این سوسیالیسم بورژوازی به صورت یک مجموعه اصول نیز ساخته و پرداخته شده است.

برای مثال از «فلسفه فقر»، اثر پرودون یاد می کنیم.

بورژواهای سوسیالیست، شرائط حیات جامعه نوین را بدون مبارزات و خطرانی که زاده ناگزیر همین شرائط اند، می خواهند. آنان جامعه موجود را با حذف عناصری که آن را انقلابی می کنند و از میان برمی دارند، می خواهند. آنان بورژوازی را بدون پرولتاریا می خواهند. بورژوازی، دنیائی را که در آن حاکمیت دارد، طبعاً بهترین دنیا می پندارد. سوسیالیسم بورژوازی، این پندار تسلی بخش را به صورت یک نظام کم و بیش کاملی

از اصول پروراند. وقتی که او از پرولتاریا می خواهد که اصول وی را پیاده کند قدم در بیت المقدس جدید بگذارد، در اساس فقط از او می خواهد که در جامعه کنونی درجا بزند، اما تصویر کریمه این جامعه را از ذهن خود پاک کند.

یک شکل کمتر اصولی و بیشتر عملی این سوسیالیسم، می کوشد طبقه کارگر را از هر جنبش انقلابی دل سرد کند، از این طریق که ثابت کند که آنچه می تواند برای او سودمند باشد، نه این یا آن دگرگونی سیاسی، بلکه تنها یک دگرگونی در شرایط مادی زندگی، در شرایط اقتصادی است. اما منظور این سوسیالیسم از دگرگونی در شرایط مادی زندگی، به هیچ وجه از میان بردن مناسبات تولیدی بورژوازی نیست که فقط از راه های انقلابی ممکن است؛ بلکه منظوراش اصلاحاتی اداری است که بر پایه همین مناسبات تولیدی انجام می شوند؛ اصلاحاتی که در مناسبات میان کار مزدی و سرمایه چیزی را تغییر نمی دهند، بلکه در بهترین حالت هزینه های حاکمیت را برای بورژوازی کاهش می دهند و بار بودجه دولت اش را سبک می کنند.

سوسیالیسم بورژوازی تنها هنگامی موفق می شود خود را آنگونه که هست بروز دهد، که به هیئت لفاظی محض درمی آید. تجارت آزاد! به سود طبقه کارگر! حمایت گمرکی! به سود طبقه کارگر! زندان های انفرادی! به سود طبقه کارگر: چنین است کلام آخر و تنها کلام جدی

سوسیالیسم بورژوازی.

سوسیالیسم بورژوازی در این ادعا خلاصه می شود که بورژواها بورژوا هستند- به سود طبقه کارگر.

۳- سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی تخیلی

در اینجا ما از نوشته هائی که در همه انقلاب های کبیر معاصر، بیان گر خواست های پرولتاریا بوده اند (نوشته های بابوف و غیره) حرفی نمی زنیم.

نخستین تلاش های پرولتاریا به هنگام جنب و جوش همگانی، در دوره سقوط جامعه فئودالی، نخستین تلاش های پرولتاریا برای آن که منافع طبقاتی خود را مستقیماً به کرسی بنشانند، به سبب رشد نیافتگی خود پرولتاریا و هم چنین به خاطر فقدان شرایط مادی رهائی اش - که تازه خود محصول عصر بورژوازی اند - ضرورتاً ناکام ماندند. آن قلم انقلابی که این نخستین جنبش پرولتاریا را همراهی می کرد، در محتوا به ناگزیر واپسگرا است؛ قلمی که ریاضت کشی همگانی و برابری خام رامی را می آموزد.

مکاتب حقیقی سوسیالیستی و کمونیستی، مکاتب سن سیمون، فوریه، اون و غیره، در دوره اولیه و تکامل نیافته مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی، که در بالا شرح اش دادیم (ر.ک. بورژوازی و پرولتاریا) پدید می آیند.

ابداع کنندگان این مکتب، در واقع تضاد طبقات، هم چنین تأثیر عناصر نابود کننده در جامعه حاکم را می بینند؛ اما در جانب پرولتاریا هیچ ابتکار عمل

تاریخی و هیچ جنبش سیاسی متعلق به او مشاهده نمی‌کنند.

چون رشد تضاد طبقاتی با رشد صنعت همگامی می‌کند، آنان شرائط مادی رهائی پرولتاریا را نیز در برابر خود نمی‌بینند و به دنبال یک علم اجتماعی و قوانین اجتماعی برای ایجاد این شرایط می‌گردند.

جای عملکرد اجتماعی را باید کشف و شهود خودشان بگیرد؛ جای شرائط تاریخی برای رهائی را، شرائط تخیلی؛ جای شکل تدریجی پرولتاریا به صورت طبقه را، یک سازمان اجتماعی من‌درآوردی. تاریخ آینده جهان برای اینان، چیزی جز تبلیغ و اجرای طرح‌های اجتماعی‌شان نیست.

آنان در حقیقت آگاه‌اند که در طرح‌های‌شان، عمدتاً از منافع طبقه کارگر به‌عنوان زجرکش‌ترین طبقه دفاع می‌کنند. پرولتاریا برای آنان تنها از این دیدگاه که زجرکش‌ترین طبقه است موضوعیت دارد.

شکل کمال‌نیافته مبارزه طبقاتی و نیز وضع زندگی خودشان، سبب می‌شوند که آنان خود را بسیار فراتر از این تضاد طبقاتی بیندارند. آنها می‌خواهند وضع زندگی همه اعضای جامعه از جمله مرفه‌ترین‌ها را بهبود ببخشند. به این دلیل است که آنان پیوسته کل جامعه را بدون تفاوت، و البته طبقه حاکم را با ارجحیت؛ مخاطب قرار می‌دهند.

گویا تنها کافی است سیستم آنان فهمیده شود، تا به‌عنوان بهترین طرح ممکن برای بهترین جامعه ممکن، مورد پذیرش قرار بگیرد.

بدین سبب آنان هر اقدام سیاسی و بخصوص انقلابی را رد می‌کنند. آنان می‌خواهند از راه‌های مسالمت‌جویانه به هدف‌های خود برسند، و می‌کوشند از طریق آزمون‌های کوچک و طبعاً محکوم به شکست، و با نیروی سرمشق، راه را بر انجیل اجتماعی جدید باز کنند.

این توصیف خیالی از جامعه آینده، از دورانی سرچشمه می‌گیرد که در آن، پرولتاریا بسی رشد نایافته است و تصویری موهوم از موقعیت خود دارد؛ دوران نخستین اشتیاق غریزی او برای یک دگرگونی عمومی جامعه.

اما این نوشته‌های سوسیالیستی و کمونیستی، حاوی عناصر انتقادی هم هستند. آنها بر همه بنیادهای جامعه موجود می‌تازند. از این جهت، آنها

مصلح بسیار ارزنده‌ای را برای آگاهی پرولتاریا ارائه کرده‌اند. احکام اثباتی آنها درباره جامعه آینده، برای مثال، از میان بردن تضاد میان شهر و روستا، خانواده، ثروت اندوزی خصوصی، کار مزدی؛ اعلام هماهنگی اجتماعی، تبدیل دولت به فقط اداره کننده تولید - همه این احکام آنها، همانا بر ورافتادن تضاد طبقاتی دلالت دارند که تازه دارد رشد خود را آغاز می‌کند؛ تضادی که آنها تنها شکل ابتدائیی نامشخص و مبهم آن را می‌شناسند. برای همین، خود این احکام هنوز جنبه تخیلی محض دارند.

اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی-تخیلی رابطه‌ای معکوس با تکامل اجتماعی دارد. به میزانی که مبارزه طبقاتی رشد می‌کند و شکل می‌گیرد، رؤیای ایستادن بر فراز این مبارزه و درافتادن خیالی با آن، همه اعتبار عملی و حقایق نظری‌اش را از دست می‌دهد. پس اگر پایه‌گذاران این مکتب‌ها از بسیاری جهات انقلابی بودند، شاگردان‌شان همواره فرقه‌هایی واپس‌گرا شده‌اند. اینان در برابر تکامل تاریخی پرولتاریا به پیش، دودستی به نظریات کهنه استادان چسبیده‌اند.

از اینرو با سماجت می‌کوشند مبارزه طبقاتی را دوباره گند کنند و تضادها را آشتی دهند. آنان هنوز هم خواب آن را می‌بینند که جامعه رویانی‌شان را از طریق آزمون پیاده کنند. فالانستر(۱)‌های تک‌افتاده تأسیس کنند؛ هوم-کلنی(۲)‌ها بسازند؛ یک ایکاری(۳) کوچک - قطع جیبی بیت‌المقدس - برپا سازند. و برای ساختن همه این کاخ‌های رویائی، مجبورند که از نوعدوستی قلب‌های بورژوازی و کیسه‌های پول‌شان مدد بخواهند. اینان اندک اندک به جرگه سوسیالیست‌های واپسگرا یا محافظه‌کاری که در بالا شرح داده شد تنزل می‌کنند، و تنها چیزی که هنوز از آنان متمایزشان می‌کند، منسجم‌تر بودن فاضل‌مآبی و تعصب مالیخولیائی‌شان به قدرت اعجاز دانش اجتماعی‌شان است.

از اینرو آنان با شدت تمام در برابر همه جنبش‌های سیاسی کارگران - که گویی از بی‌ایمانی کور نسبت به انجیل جدید ناشی می‌شوند - می‌ایستند.

طرفداران اون در انگلستان، طرفداران فوریه در فرانسه، آنجا در برابر چارتیست‌ها(۴) و اینجا در برابر رفرمیست‌ها(۵) به مخالفت برمی‌خیزند.

بخش چهارم

موضع کمونیست‌ها در قبال احزاب

گوناگون اپوزیسیون

با توجه به بخش دوم، خود به خود می‌توان دریافت که رابطه کمونیست‌ها با احزاب نقداً شکل گرفته کارگری، از جمله رابطه آنان با چارتیست‌ها در انگلستان و طرفداران اصلاحات ارضی در آمریکای شمالی چگونه است.

کمونیست‌ها برای تحقق مطالبات و منافع روز طبقه کارگر مبارزه می‌کنند؛ اما آنان در جنبش امروز، درعین حال از آینده جنبش نیز دفاع می‌کنند.

در فرانسه، کمونیست‌ها در برابر بورژوازی محافظه‌کار و رادیکال با حزب سوسیالیست دموکرات(۶) متحد می‌شوند، بی آنکه به این خاطر، از حق برخورد انتقاد نسبت به شعارهای توخالی و توهمات به جامانده از سنت انقلاب بگذرند.

در سوئیس، آنان از رادیکال‌ها پشتیبانی می‌کنند، بدون غفلت از این که این حزب از عناصر متضادی ترکیب شده است؛ بخشی، از سوسیالیست‌های دموکرات به معنای فرانسوی آن و بخشی، از بورژوازی رادیکال.

در میان لهستانی‌ها، کمونیست‌ها از حزبی پشتیبانی می‌کنند که یک انقلاب ارضی را شرط رهائی ملی قرار می‌دهد؛ همان حزبی که قیام ۱۸۴۶ در کراکوی را فراخواند.

در آلمان، هرگاه بورژوازی انقلابی عمل کند، حزب کمونیست مشترکاً با بورژوازی علیه سلطنت مطلقه، زمین‌داری فئودالی و خرده‌بورژواگری مبارزه می‌کند. اما برای آن که کارگران آلمان بتوانند شرایط اجتماعی و سیاسی‌ئی را که بورژوازی باید با حاکمیت خود به‌همراه بیاورد بی‌درنگ هم‌چون بسیاری سلاح‌ها به سوی بورژوازی بچرخانند، و برای آن که پس از سرنگونی طبقات ارتجاعی در آلمان، نبرد علیه خود بورژوازی بی‌درنگ آغاز شود، این حزب لحظه‌ای را در آگاه کردن هرچه بیشتر کارگران از تضاد دشمنانه میان بورژوازی و پرولتاریا از دست نمی‌دهد.

کمونیست‌ها توجه عمده خود را به آلمان معطوف می‌کنند چون آلمان در آستانه یک انقلاب بورژوازی قرار دارد؛ و نیز به خاطر آن که این زیر و رو شدن، در شرایط پیشرفتگی تمدن اروپائی به‌طور کلی، و با پرولتاریائی بسیار رشد یافته‌تر

آدرسی ها و شماره تلفن های سازمان

آدرس روابط عمومی سازمان :

BP195

75563 PARIS - Cedex12

FRANCE

فاکس روابط عمومی سازمان:

(33-1)43455804

تلفن علنی برای تماس از خارج کشور

(49-40)6777819

برای آبونمان نشریه راه کارگر و سایر

انتشارات سازمان، با آدرسهای زیر مکاتبه

کنید.

در اروپا:

RAHE KARGAR

Postfach103707

50477Köln

Germany

آدرس بانکی:

HAZAREH ev.

نام

19042035

شماره حساب

3705019

کد بانک

Stadtsparkasse Köln

نام بانک

Germany

در آمریکا و کانادا:

RAHE KARGAR

P.O. BOX 47040 VANCOUVER

B.C V6G 3E1 CANADA

آدرس بانکی:

Name: A.K , M.N

Accont No.:12-72837

Branch: 6810

Bank: CIBC-Vancouver,B.C

CANADA

صدای کارگر

رادیوی سازمان کارگران انقلابی ایران

(راه کارگر)

هر شب در ساعتهای ۱۹ و ۲۱ به وقت تهران

روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متر برابر ۴۲۰۰

کیلوهرتز پخش میشود.

ساعتهای و طول موج صدای کارگر را در سراسر

ایران تبلیغ کنید!

صدای کارگر به عنوان تریبون چپ کارگری ایران،

در انعکاس نظرات و نوشته های کسانی که برای

آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه میکنند، محدودیت

تشکیلاتی ندارد.

بخش صدا یا نوشته و نظرات افراد بیرون از

سازمان کارگران انقلابی ایران، از صدای کارگر

الزاما به معنای همکاری آنها باین سازمان نیست.

ORWI-INFO@RAHEKARGAR.ORG

HTTP://WWW.RAHEKARGAR.ORG

راه کارگر شماره ۱۶۰ اردیبهشت و خردادماه ۱۳۷۸



DESSIN : NICOLAS VITAL

از انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هجدهم رخ می دهد. پس انقلاب بورژوازی آلمان می تواند پیش درآمد یک انقلاب پرولتاریائی باشد.

در یک کلام، کمونیست ها در همه جا از هر جنبش انقلابی علیه اوضاع اجتماعی و سیاسی موجود، حمایت می کنند.

آنان در همه این جنبش ها، مسئله مالکیت را - صرف نظر از این که این مسئله تا چه اندازه شکل کاملی به خود گرفته باشد - به عنوان مسئله اساسی جنبش مورد تأکید قرار می دهند.

سرانجام، کمونیست ها در همه جا برای اتحاد و تفاهم احزاب دمکراتیک همه کشورها تلاش می کنند.

برای کمونیست ها پنهان کردن نیت و نظرات شان ننگ است. آنان آشکارا اعلام می کنند که هدف های شان تنها از طریق سرنگونی قهرآمیز تمامی نظم اجتماعی موجود قابل تحقق اند. بگذار طبقات حاکم در برابر یک انقلاب کمونیستی برخورد ببلرزند. پرولترها در این انقلاب چیزی جز زنجیرهای شان را از دست نخواهند داد. آنها جهانی برای فتح کردن دارند. پرولترهای همه کشورها، متحد شوید!

۱- فالانستر (Phalanster)

شهرک سوسیالیستی که توسط سوسیالیست تخیلی فرانسوی "فوریه" طراحی شده بود.

۲- هوم-کلنی (Home-Colony)

(نامی بود که اون، سوسیالیست تخیلی انگلیسی به شهرک سوسیالیستی خود داده بود.

۳- ایکاری، به معنای ارض موعود،

لقبی بود که کابه (Cabet) سوسیالیست تخیلی فرانسوی به تأسیسات کمونیستی خیالی خود داده بود.

۴- چارتیست ها، جنبش اصلاح طلب

کارگری ۱۸۳۸ در انگلستان بود.

۵- منظور، طرفداران روزنامه "رفرم"

درفرانسه است که برای جمهوری و اصلاحات دمکراتیک و اجتماعی مبارزه می کردند.

۶- حزب سوسیالیست-دمکرات،

حزبی بود که در پارلمان توسط لدرولن؛

در عرصه قلم توسط لونی بلان، و در

میان روزنامه ها، توسط "لارفرم" نمایندگی

می شد. نام "سوسیال دمکراسی" برای اینان

که آن را ابداع کردند، معرف بخشی از

حزب دمکرات یا جمهوری خواه بود با رنگ و لعابی کم و بیش سوسیالیستی. (توضیح انگلس بر چاپ انگلیسی ۱۸۸۸)

آن‌ها در گرو حمایت از کاندیداهای طرفدار خاتمی است. **گرایش دوم** شامل آن دسته از گروه‌ها و یا گرایشاتی در درون سازمان‌های سیاسی عمدتاً چپ و دمکرات است که علیرغم ارتجاعی پنداشتن کلیه جناح‌های جمهوری اسلامی و از جمله جناح خاتمی (که عموماً حتی طرفدار سرنگونی انقلابی کلیت رژیم اسلامی هستند) بعد از انتخابات غافل‌گیر کننده ۲ خرداد و «نه» با شکوه مردم به کاندیدای اصلی‌ترین نهادهای جمهوری اسلامی و بررسی تاکتیک‌های متنوع مردم در دوران سیاسی "پسا-خرداد" به این نتیجه رسیده‌اند که در آن دسته از انتخابات و رأی‌گیری‌ها که دو جناح اصلی حکومت مشغول رقابت جدی با یکدیگر هستند و جناح هارتر با تسخیر آن ارگان "انتخابات" قصد تعمیق سرکوب و پایان دادن به دوران سیاسی پر جنب و جوش کنونی را دارد، باید شرکت کنیم و از تاکتیک شرکت اعتراضی مردم - که معنای آن «نه» گفتن به کاندیداهای جناح رهبر از طریق حمایت تاکتیکی از کاندیداهای جناح خاتمی، موج سوم و احتمالاً مستقل است - حمایت نمائیم. این گرایش معتقد است که تاکتیک تحریم در این رشته از رأی‌گیری‌ها به شدت انفعالی و مضر است چرا که معنای عملی آن ائتلاف غیر مستقیم با جناح ولی فقیه و مساعدت به آن برای تعرض بیشتر است. رد پای این گرایش را علاوه بر سازمان ما می‌توانیم در جریاناتی همچون حزب کمونیست، حزب دمکرات، اتحاد فدائیان خلق، برای چپی دیگر، شورای موقت سوسیالیست‌ها، جناح چپ فدائیان اکثریت (که ظاهراً با خط استحاله‌گرایانه مرزبندی‌هایی دارند) و بالاخره شمار قابل توجهی از فعالین مستقل چپ و مترقی در داخل و خارج کشور ببینیم. شاخه‌هایی از مشروطه‌خواهان و دیگر طیف‌های بورژوازی نیز به رغم مخالفت با کلیت جمهوری اسلامی، از تاکتیک شرکت اعتراضی حمایت می‌کنند. **گرایش سوم** اما به آن بخش از گروه‌ها، احزاب، افراد و گرایش‌ها درون سازمانی اطلاق می‌شود که علیرغم اذعان به جنبه اعتراضی شرکت مردم در انتخابات ۲ خرداد و نیز انتخابات اخیر شوراهای اسلامی شهر و روستا و اعتقاد به پدید آمدن دوران سیاسی جدید بعد از ۲ خرداد و گسترش حرکات اعتراضی و سیاسی مردم، معتقدند که اپوزیسیون پیشرو به رغم در نظر داشتن معتقدات مردم، نمی‌بایست و نمی‌توانند از مردم بخواهند که به حمایت از یک جناح حکومتی بپردازند و خود با این کار فاتحه اپوزیسیون بودن خویش را بخوانند. این گرایش معتقد است که نیروی رزمنده اپوزیسیون، تاکتیکی جز تحریم و عدم شرکت در دو انتخابات فوق‌الذکر نمی‌توانسته و نمی‌بایست داشته باشد. اکثریت سازمان‌ها یعنی خط رسمی مصوبه کنگره سوم، حزب کمونیست کارگری، گرایش‌های حزب کمونیست و اتحاد فدائیان خلق و حزب دمکرات، اکثریت نیروها و افراد فعال در اتحاد چپ کارگری، سازمان فدائیان اقلیت (البته با زیگزاگ‌هایی متمایل به گرایش چهارم که بعداً توضیح می‌دهم)، و شماری دیگر از جریان‌های سیاسی و از جمله انبوه فعالین سیاسی منفرد در داخل و خارج کشور، به این گرایش تعلق دارند که خصوصاً بعد از انتشار نتایج آراء انتخابات شوراهای بیشتر به حقانیت خود و پیشرفت استراتژی خویش از طریق تاکید به تاکتیک تحریم امیدوار شده‌اند. من نیز خود را در چهارچوب این گرایش ارزیابی می‌کنم.

گرایش چهارم نیز به آن بخش از نیروهای حاشیه‌ای و فاقد پایه توده‌ای اطلاق می‌شود که اساساً فکر می‌کنند در ۲ خرداد هیچ اتفاق مهمی رخ نداده، دوران سیاسی جدیدی آغاز نشده، اختلافات جناح‌های حکومتی و بهره‌گیری یا عدم بهره‌گیری از آن معضل اپوزیسیون نیست، خاتمی حتی بدلیل مانورهای مسامحه‌طلبانه‌اش

تاکتیک تحریم انقلابی

یا

"رنال پلیتیک" شرکت اعتراضی؟

بابک مشتاق

۱- صورت اختلاف:

از زمانی که جناب خاتمی در انتخابات ۲ خرداد ۷۶ از کنج عزلت کتابخانه ملی به سوی کاخ ریاست جمهوری اسلامی پرتاب شد، بحث‌های داغ و مستمری در تقریباً تمامی طیف‌های اپوزیسیون آغاز شده که بیان‌گر پیدایش حداقل ۴ گرایش عمده در نیروهای مخالف جمهوری اسلامی می‌باشد. **گرایش اول** شامل مجموعه نیروهائی است که به آنها اصطلاحاً استحاله طلب یا استحاله چی می‌گویند. این گرایش اگر چه در سال‌های آغازین ریاست جمهوری رفسنجانی نیز پدید آمده و بعدها به شدت سر خورده شده بود و در آستانه دادگاه میکونوس در اوج درمانده‌گی سیاسی بود، اما این بار وسیع‌تر و قاطع‌تر به میدان آمده است بطوری که با تفسیر وارونه دوران سیاسی پر تب و تاب بعد از دو خرداد، خود را واقع‌بین‌ترین جریان سیاسی ایران می‌داند که کلید طلانی رهایی در دست اوست. استحاله‌چیان رسماً و علناً خواهان ائتلاف با جناح خاتمی و تقویت او در دم و دستگاه رژیم اسلامی هستند و بعلاوه برای توجیه این سیاست خویش، ضمن اشاره به ماهیت ارتجاعی‌تر جناح خامنه‌ای و اختلافات این جناح با طیف خاتمی، به شدت در ظرفیت "آزادیخواهی" ریاست جمهوری و کابینه غلو می‌کنند. آن‌ها از آن‌جا که سخت از انقلاب اجتماعی کارگران و زحمتکشان وحشت دارند و ضمناً خود را سخت یای‌بند به حفظ نظام سرمایه‌داری می‌بینند، عمیقاً اعتقاد دارند که از طریق اتحاد با جناح خاتمی می‌توانند به تدریج موجبات استحاله رژیم اسلامی ایران به یک رژیم نرمال دمکراتیک فراهم کنند. بر همین اساس، استحاله‌طلبان ضمن انتقاد از عمل کرد خود در جریان ۲ خرداد (چرا که به غیر از "راه توده" همگی آن‌ها از تاکتیک تحریم و یا عدم حمایت از چهار کاندیدای ریاست جمهوری دفاع کرده بودند) معتقدند که در کلیه انتخاباتی که جناح‌های جمهوری اسلامی مشغول رقابت با یکدیگر هستند باید شرکت کنیم و خطاب به توده‌های جویای آزادی و رهایی بگوئیم "سعادت

بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

نمی گیریم. یعنی ارتجاعی بودن و یا نبودن قدرت سیاسی حاکم عیار سنج ما برای تجویز شرکت در یک انتخابات مفروض محسوب نمی شود و نمی بایست هم بشود. در این رابطه مطالعه نوشته ارزشمند لنین تحت عنوان "بیماری کودکانه چپ روی در کمونیسم" ما را در چگونگی این بخش از استدالات مارکسیست ها در قبال آنارشیست ها که خواهان تحریم کلیه انتخابات -یکبار برای همیشه- هستند، یاری می رساند.

III - ما و انتخابات در رژیم اسلامی ایران:

پس اگر ارتجاعی بودن یا نبودن حکومت وقت، معیاری برای تحریم و یا شرکت در رأی گیری ها نیست، باید به این پرسش پاسخ دهیم که چپ ها و کلاً اپوزیسیون در برخورد با رقابت ها و نمایشات انتخاباتی دو دهه حاکمیت توتالیتراریسم مذهبی بر کشورمان چه تاکتیکی می بایست اتخاذ می کردند و یا باید بکنند، معیار آن ها برای شرکت و یا بایکوت چیست؟

برای جواب به این سؤال لازم است نگاهی کوتاه به رأی گیری های این دو دهه بیندازیم و در پرتو آن مواضع تاکتیکی و سیاسی خودمان را حلای کنیم.

اولین رأی گیری در ج. ا. فراندم "جمهوری اسلامی آری یا نه؟" بود. علیرغم این که ۹۸ درصد رأی دهنده گان در این فراندم به رژیم اسلامی پاسخ مثبت دادند، اما کمونیست ها و غالب نیروهای سیاسی غیر حکومتی این فراندم را بدلیل نحوه ضد دمکراتیک طرح یک سؤال ضد دمکراتیک تر بایکوت نمودند که کسی تاکنون در درستی آن سیاست تردیدی به خود روا نداشته است.

دومین انتخابات، مربوط به مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی بود که موضوع یک جدال جدی بود و مصداق آن ضرورت که باید از تریبون بورژوازی و ارتجاع برای افشای مقاصد او نزد توده های وسیع استفاده کرد و از طریق این سیاست هر چه بیشتر مردم را از توهم به رژیم نوپا برخوردار داشت، از این رو هم فدائیان و هم مجاهدین خلق و نیز دیگر نیروهای چپ و غیر حکومتی (به استثناء سلطنت طلبان فراری) با معرفی کاندیدای مستقل و یا حمایت از کاندیداهای یک دیگر وارد عرضه رقابت های انتخاباتی شدند که پاره ای از آن ها و از جمله زنده یاد عبدالرحمان قاسملو برگزیده نیز شدند. همین مسئله در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی نیز بوقوع پیوست، بطوری که سازمان ما ضمن حمایت از کاندیداهای چپ و دمکرات، در تهران به معرفی یک کاندیدای سازمانی نیز پرداخت. حتی در اولین انتخابات ریاست جمهوری که در سال ۵۹ برگزار شد و مسعود رجوی خود را کاندید نموده بود، سازمان ما هم چون تعدادی دیگر از جریان های سیاسی خواستار حمایت از او شد. تاکتیکی که از سوی جریان های مثل "سازمان پیکار" یک انحراف "میلرانیستی" لقب گرفت. برطبق این دگم، کمونیست ها تنها موظف به شرکت در قوه مقننه بورژوازی هستند و نه قوه اجرائیه. حذف رجوی توسط خمینی بدلیل قبول نداشتن قانون اساسی اتوماتیک وار "مشکل" ما را با رفقای پیکار حل کرد و سازمان نیز به صف تحریم کنندگان پیوست. با حذف آقای بنی صدر و حاکم شدن اختناق هولناک پس از خرداد ۱۳۶۰ دیگر مسئله شرکت و یا عدم شرکت (لااقل تا انتخابات ۲ خرداد ۷۶) به کلی از دستور کار اپوزیسیون خارج شد و آن ها جز تحریم هیچ راه دیگری نداشتند. تاکتیکی که روز به روز با استقبال بیشتری از سوی مردم روبرو می شد بطوری که تا قبل از انتخابات ۲ خرداد، اکثریت مردم از شرکت خودداری می ورزیدند و آنان نیز که شرکت می کردند بخشاً از ترس شغل، کوبن و... بود.

خطرناکتر است، انتخابات ۲ خرداد دست پخت امپریالیست ها بود (کار کار انگلیسی هاست!!)، اکثریت مردم در آن انتخابات شرکت نکردند و تمام آن آراء جعلی و قلابی بود و... سازمان مجاهدین خلق و پاره ای از عتیقه ای ترین و عقب مانده ترین محافل حاشیه ای چپ به این گرایش تعلق دارند. از دیدگاه مجاهدین، قدرتمندتر شدن جناح خامنه ای و تشدید سرکوب و خفقان، به نفع هدف سرنگونی ج. ا. و "به قدرت" رسیدن "ارتش آزادیبخش شورای ملی مقاومت" است. چپول ها نیز عملاً فکر می کنند فقر و فلاکت بیشتر از یک طرف و فاشیسم عبریان از سونی دیگر جاده را برای انقلاب و "دیکتاتوری پرولتاریا" هموار می کند. این گرایش عملاً و یا سهواً نوعی ائتلاف منفی با جناح ولی فقیه را تجویز می کند. عملیات تروریستی مجاهدین دقیقاً در خدمت همین "ائتلاف" است.

پس صورت اختلاف در برخورد با نمایشات انتخاباتی دو ساله اخیر جمهوری اسلامی، را در سیمای چهار گرایش عمده در طیف اپوزیسیون می توان مشاهده نمود، و از آن جا که انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی نیز احتمالاً در کمتر از یک سال برگزار خواهد شد، و جناح حاکم سخت نیازمند حفظ برتری کنونی خود بر این ارگان حکومتی است، و این مسئله یعنی نحوه برخورد با انتخابات مذکور - بار دیگر مجادلات و صف آرایی های درونی و بیرونی سازمان ها و گرایش های سیاسی و تاکتیکی را بدنبال خواهد داشت، لازم است نیروهای چپ و مترقی و از جمله کنگره چهارم سازمان، با بررسی جوانب تاکتیکی و استراتژیکی موضع سیاسی ما، ابعاد مسئله را از هر لحاظ مورد بررسی و کنکاش قرار دهند.

II - کمونیست ها و انتخابات:

تردیدی نیست که ما برای یک دمکراسی سوسیالیستی، انهدام ماشین دولتی بورژوازی، پایان دادن به بهره کشی طبقاتی و استقرار حاکمیت اکثریت استثمار شونده جامعه (دولت نوع کمون) مبارزه می کنیم. شکی وجود ندارد که دمکراسی لیبرالی و کلاً هر گونه "مراجعه به آراء عمومی" در جوامع سرمایه داری برای کتمان یک قبح بزرگ صورت می گیرد و آن این که طبقه سیاسی واقعی حاکم بر جامعه -صرفنظر از نتایج رأی گیری ها- همانا طبقه اقتصادی است که از قبل بهره کشی از نیروی کار کارگران و زحمتکشان خود را باز تولید و پرور می کند. تردیدی نیست که دمکراسی مستقیم، خود حکومتی مردم و حاکمیت شورائی یابند به حق رأی همگانی و آزادی های بی حصر و استثناء، هزار بار دمکراتیک تر و عادلانه تر از پیشرفته ترین دمکراسی های بورژوازی است که در بهترین حالت به مردم اجازه می دهند هر از چند سال جمعی از (عموماً) "نخبگان" و "فرزانگان" را که از مالیه بورژواها به نفع جازدن خود بهره می جویند، برگزینند. اما مارکسیست ها و اکثریت قریب به اتفاق سوسیالیست ها، هیچ گاه خویشان را در برخورد با رأی گیری ها و انتخابات جوامع بورژوازی و کلاً دستاوردهای بشریت در حوزه حقوق شهروندی و دمکراسی سیاسی، اسیر انحراف نفی مکانیکی ننموده اند. بالعکس آن ها از استراتژی نفی دیالکتیکی جامعه سرمایه داری و به طریق اولی دمکراسی بورژوازی طرفداری می کنند یعنی سیاستی که معتقد است با تکیه بر عناصر مثبت و دستاوردهای نیکوی این جوامع باید بنیاد یک دمکراسی و جامعه مدنی عالی تری را پی افکنند. از این رو مارکسیست ها بر خلاف آنارشیست ها و کمونیست های "چپول" اعتقادی به اتخاذ یک سیاست دائمی و پایدار بایکوت در برابر هر نوع انتخابات و رأی گیری در جوامع سرمایه داری ندارند. این یعنی آن که ما کمونیست ها، شرکت یا عدم شرکت در انتخابات را از ماهیت سیاسی رژیم حاکم نتیجه

بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

در همین ارتباط یک ملاحظه دیگر وجود دارد و آن این که ممکن است گفته شود اگر احزاب یا جریانی چنین محوری را در پلاتفرم انتخاباتی خود نگنجانده باشند، اما بدلیل مخالفت با ولایت مطلقه فقیه و جناح اصلی رژیم و دفاع از تسامح و تساهل در مقابل دگراندیشان خواستار نوعی فضای نیمه باز سیاسی باشند نظیر افراد موج سوم، نهضت آزادی، طبرزدی‌ها، سروش‌ها و غیره... آیا نمی‌توانیم از این‌ها حمایت کنیم؟ به نظر من بطور رسمی نه. اما بصورت پوششی می‌توان در هر جا که این‌ها از خود جنبش و جوش نشان می‌دهند، حضور یافت و "زمین زیر پای‌شان" را داغ نمود و "حرف در دهان‌شان" گذاشت. مشابه چنین تاکتیکی را سازمان ما یکبار در اواخر ۵۹ و بهار ۶۰ در برخورد با بنی صدر به اجرا گذاشت و می‌دانیم که سازمان از رأی دادن به بنی صدر در انتخابات ریاست جمهوری خودداری ورزید، اما نیروهای ما با شرکت در میتینگ‌های طرفداران بنی صدر، بطور غیر علنی، به ارتقای شعارهای‌شان می‌پرداختند نظیر: "به گفته بنی صدر، مرگ بر انحصار، مرگ بر چماقدار"، "به گفته بنی صدر شش نوع شکنجه نابود باید گردد".....

این سیاست، باعث می‌شود که تاکتیک تحریم را نه بصورت منفعلانه و سیخکی، بلکه با حضور غیر علنی در جنبش‌های مردمی به پیش ببریم.

بر مبنای همین سیاست مستقل و انقلابی بود که کمیته مرکزی سازمان... هر چند با تأخیر قابل انتقاد... تصمیم به عدم شرکت در انتخابات اخیر شوراها و عدم تشویق مردم به حمایت از کاندیداهای جناح خاتمی گرفت. تاکتیکی که طبعاً همچون مورد ارزیابی از انتخابات ۲ خرداد در کنگره سوم سازمان مورد رضایت گرایش اقلیت نبود. این گرایش معتقد است سازمان‌های چپ و اپوزیسیون نمی‌توانند از یک طرف تمجید از "نه با شکوه" مردم به کاندیداهای جناح اصلی در انتخابات ۲ خرداد و شوراها و شهر و روستا بپردازند اما از طرف دیگر از موضع "روشنفکران برج عاج نشین" و "ساتیما تالیسم انقلابی" خود دست به تحریم انتخابات و بنابراین تقویت امکان موفقیت جناح خامنه‌ای بپردازند. این گرایش چه خود بداند و چه نداند، اساس استدلالش بر فلسفه "انتخاب بین بد و بدتر" استوار است. اگر بر مبنای این تئوری حرکت کنیم، بجای در پیش گرفتن یک سیاست مستقل و گشودن یک چشم‌انداز بهتر و مفیدتر در برابر مردم، دائماً باید کارمان این باشد که در حکومت‌های اسیر دسته‌بندی و اختلاف، دنبال "جناح بد" و "جناح بدتر" باشیم و مستعماً از ترس قدرت‌گیری بیشتر جناح بدتر، به حمایت ضمنی و یا تاکتیکی از جناح کمتر بدتر بپردازیم. اسم این کار البته می‌تواند "رنال پلیتیک" باشد اما نمی‌تواند تاکتیکی مثبت در خدمت استراتژی باشد. و این ما را به یکی از اشکالات این دسته از رفقا در درون و بیرون سازمان ما که تردیدی در ماهیت انقلابی آن‌ها وجود ندارد... هدایت می‌کند. یعنی ایجاد گسست در رابطه تاکتیک و استراتژی. این که "پلیتیک شرکت" قرار است چه سودی به استراتژی انقلابی و سوسیالیست‌ها برساند، عملاً برای این رفقا علی‌السویه است. اگر قرار باشد ما مبنای تاکتیک‌های انتخاباتی ویژه خویش را بر "انتخاب بد بجای بدتر" استوار کنیم، آنگاه پرسیدنی است که پس چرا در انتخابات ریاست جمهوری سال ۵۹ از نامزدی آقای بنی‌صدر در مقابل کاندید حزب جمهوری اسلامی (آیت) حمایت نکردیم حال آن‌که اگر بخواهیم به زبان استحاله‌چی‌ها سخن بگوئیم باید اذعان کنیم که "طرفیت آزادیخواهی" آقای بنی‌صدر در آزمون به مراتب از ظرفیت‌های کنونی آقای خاتمی، "تکمیل‌تر و مطلوب‌تر" بوده است. و یا اگر در سال ۶۸ مثلاً جناح بازار (راست سنتی) تصمیم

در مجموع اگر به شرایط قبل از سال ۶۰ نظر بیافکنیم می‌بینیم که علت حضور ما و دیگر نیروهای چپ و اپوزیسیون در رأی‌گیری‌های مختلف، وجود فضای نیمه دموکراتیک دو ساله بعد از انقلاب و امکان کاندیداتوری و رقابت نامزدهای چپ و دمکرات در مقابل کاندیداهای رژیم اسلامی بود، وضعیتی که البته پس از ۳۰ خرداد ۶۰ به کلی از بین رفت.

IV - ۲ خرداد و پارادوکس "نه" با شکوه:

انزوا و کسادی نمایش‌های انتخاباتی رژیم اسلامی، همین‌طور ادامه داشت تا این‌که در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در ۲ خرداد ۷۶ قرار گرفتیم. یعنی شرایطی که در آن بیش از ۲۰ میلیون از مردم کشورمان در یک فرصت استثنائی با توهم یا بی توهم به شعارهای خاتمی... تصمیم گرفتند این آخونه گوشه‌نشین را یک شبه در برابر کاندیدای اصلی‌ترین نهادهای ج. ا عکلم کنند و با جلو فرستادن او، سیلی جانانه‌ای به نظام ولایت فقیه بزنند. این انتخابات همه را غافلگیر نمود حتی جریان وفادار به قانون اساسی یعنی نهضت آزادی تاکتیک حمایت از خاتمی را اتخاذ نمود. تنها "راه توده" پدر کیا بود که همچون انتخابات پنجم مجلس شورای اسلامی خواستار شرکت در انتخابات شده بود. این تاکتیک خود جوش مردم، اما سازمان (لااقل اکثریت آن‌را) غافلگیر نمود و او را همچون طیف لیبرال و لیبرال چپ به "ندامت" از پیشنهاد تحریم نکشاند. چرا؟ به این دلیل ساده که کنگره سوم سازمان ما در ادامه همان سیاست انقلابی تاکنونی، پیش شرط‌هایی برای شرکت و یا حمایت از شرکت قائل بود که آن‌را به هیچ‌وجه در انتخابات ۲ خرداد و بالطبع کلیه انتخاباتی که زیر شمشیر استبداد لجام گسیخته مذهبی برگزار می‌شود مشاهده نمی‌کرد. زیرا که ما به مثابه یک جریان اپوزیسیون و مخالف ج. ا و قانون اساسی‌اش، مادام که از حق فعالیت قانونی و تبلیغ و سازمان‌گری برخوردار نیستیم و نمی‌توانیم در انتخابات، کاندیدا معرفی کنیم، نه تنها انتخابات رژیم را برسمیت نمی‌شناسیم بلکه کاملاً آنرا ضد دموکراتیک و فرمایشی می‌پنداریم. آزادی (حداقل نسبی) احزاب اپوزیسیون اولین شرط برسمیت شناختن انتخابات در نظام ج. ا و تجویز شرکت در آن است. ولاً به جوک شبیه است سازمانی که از حق حیات... چه برسد به حق فعالیت و سازمانگری... برخوردار نیست و صدها تن از اعضاء و هوادارانش به صرف اعتقادات سیاسی‌شان توسط این رژیم زجرکش شده‌اند و کماکان می‌شوند، با تشویق به شرکت در انتخابات ضد دموکراتیک برای آن مشروعیت و آبرو بخرد. از این‌رو ما ضمن درک معذورات و محدودیت‌های مردم، در انتخابات‌هایی نظیر ۲ خرداد و شوراها، لغو سیاست رسمی تحریم توسط سازمان را نوعی خودکشی و باج‌دهی سیاسی می‌پنداریم. بنابراین اگر باز هم جنبش ۲ خرداد تکرار شود، مادام که آزادی‌های اولیه برای احزاب وجود ندارد، درب‌های ما کماکان بر پاشنه تحریم خواهند چرخید. این پیام روشن کنگره سوم سازمان ما بود. اما آیا این بدان معناست که تنها در صورت آزادی فعالیت سازمان ما و دیگر نیروهای رادیکال، مجاز به شرکت در یک انتخابات هستیم و آیا هیچ استثنائی بر این تاکتیک مترتب نیست؟ در پاسخ باید بگویم چرا، این قاعده، استثناء نیز دارد و آن این‌که اگر احزاب و جریانات آزادیخواهی در انتخابات شرکت داشته باشند که بی غل و غش در پلاتفرم انتخاباتی خود از آزادی عقیده، بیان و متشکل دفاع کنند، تنها در این صورت ما علیرغم موافق نبودن با آن حزب و جریان مورد نظر، مجازیم جهت بازتر کردن فضای سیاسی کشور و بر هم زدن آرایش قوا، از کاندیداهای آن‌ها حمایت کنیم یعنی دقیقاً کاری که با حمایت از رجوی در اولین انتخابات ریاست جمهوری ایران کردیم.

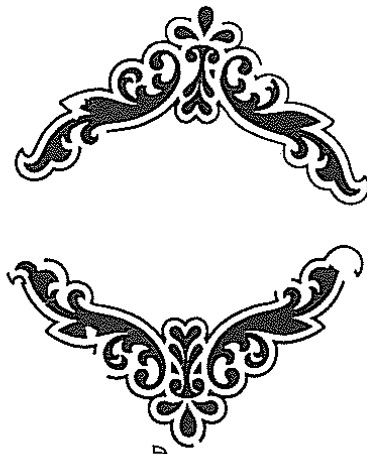
بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

اصولاً یکی از نکات کلیدی که طرفداران تاکتیک حمایت انتخاباتی از جناح خاتمی فراموش می کنند همانا از خاطر بردن نقش عنصر پیشرو در تحولات سیاسی جاری چه برای نشان دادن یک افق مستقل و وسیعتر به مردم است. این رفقا از ترس دچار شدن به انحرافات آتارشیستی و سکتاریستی، به انحراف انحلال طلبی دچار می شوند یعنی به بهانه همراهی با توده ها با معذورات آن ها و مشکلاتشان هم آوا می شوند. مثلاً اگر قرار بود کمیته مرکزی سازمان تحت تاثیر این گرایش، از مردم ایران می خواست که در انتخابات شوراها شرکت کنند، اکنون که نتایج در این انتخابات اعلام شده، چگونه و با چه روحیه ای می توانستند به چشم آن میلیون ها نفری از توده های زجر کشیده نگاه کنند که در مقیاس سراسری به اندازه ۴۰ درصد و در مقیاس تهران- مرکز سیاست در ایران- در حدود ۶۰ درصد دست به تحریم انتخابات زدند. آیا ما نماینده آن تقریباً نیمه ای از مردم هستیم که با تحریم انتخابات، دست رد به هر دو جناح رژیم اسلامی زدند و یا نماینده توده مردمی که با توهم و یا بی توهم نسبت به خاتمی تصمیم به شرکت در این انتخابات ضد دمکراتیک و فرمایشی گرفتند؟ شما اگر بر اعتقادات خود مصر باشید ناگزیرید که تحت عنوان انتقاد از "بی تفاوتی سیاسی" مردم، تحریم انقلابی و غرور آفرین آن ها را به نقد کشید. مگر نه این است که می گویند: "سیاست، پدر و مادر نمی شناسد!"

اما ما "راه کارگری ها" در تداوم همان جسارت "شنا خلاف جریان آب" یعنی همان "راه کارگری" که در اوج توهم ۹۸ درصدی به جمهوری اسلامی و سردرگمی قریب به اتفاق نیرهای سیاسی، فریاد زد "انقلاب مرد بزننده باد انقلاب" و با خون خود نوشت: "فاشیسم، کابوس یا واقعیت" کماکان اعلام می کنیم و آن را هم چون کنگره سوم در کنگره چهارم نیز به تصویب خواهیم رساند که حمایت تاکتیکی از یک جناح از حکومت آدم خواران در این یا آن انتخابات مشخص و از جمله انتخابات مجلس ششم، گلوله ای است اولاً به شقیقه "راه کارگر"، ثانیاً به قوام گرفتن یک جنبش مستقل توده ای و ثالثاً به استراتژی انقلاب اجتماعی و سرنگونی جمهوری اسلامی.

آنان که به آرمان انقلاب وفا دارند، جلوی شلیک این "تیر خلاص" را خواهند گرفت!

پایان



می گرفت در برابر هاشمی رفسنجانی (به قول غربی ها "میانه رو") قد عکم کند و با معرفی کاندیدا وارد رقابت جدی با او شود، "ضروری" نبود بر مبنای همین تئوری "بد و بدتر" هم صدا با موج اول استحاله گرایان با "میانه روی" آقای رفسنجانی دم ساز می شدیم؟ بعلاوه مگر نه این است که در کنگره اول سازمان از مشی دفاع طلبانه سازمان در یکساله آغازین جنگ ارتجاعی ۸ ساله ایران و عراق انتقاد کردیم؟ حال آن که اگر بر مبنای تئوری جلوگیری از وضعیت بدتر حرکت می کردیم- که متأسفانه در پائیز ۵۹ کردیم- باید می گفتیم در صورت اشغال ایران، دستاوردهای انقلاب بهمین نابود گشته و اوضاع نابسامانی بر کشورمان حاکم خواهد شد با این همه کنگره اول سازمان به اتفاق آراء معتقد بود که آن جنگ از روز اول ارتجاعی بوده و شعار "دفاع از میهن" جز ناسیونالیسم معنایی نداشته است.

اکنون اما همان نوا با ساز دیگری در مورد انتخابات ۲ خرداد و شوراها و احتمالاً مجلس ششم به صدا در آمده و به جان ریشه ها و سنت های انقلابی و رادیکال سازمان افتاده است. تردیدی نیست که این گرایش یعنی گرایش شرکت اعتراضی- بر خلاف توده های متوهم، موج سومی های سابقاً حکومتی و اپوزیسیون استحاله طلبان و لیبرال دمکرات، نه در ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی جناح خاتمی شک دارند و نه حتی در طرح و پیشبرد شعار سرنگونی تام و تمام چپ ها. ولی متأسفانه سیاست در عالم واقعیت هیچ اعتنائی به نیت غیر آدم ها ندارد. چرا که معنای روشده تاکتیک شرکت اعتراضی در انتخابات مشخص و مثلاً انتخابات قریب الوقوع ششمین دوره مجلس شورای اسلامی این است که شما بعنوان یک اپوزیسیون غیرقانونی و زیرزمینی، رک و پوست کنده از مردم دعوت کنید که برای جلوگیری از یکه تازی جناح ولی فقیه، به حمایت از خاتمی و کاندیداهای جناح او بپردازند یعنی باید لیستی از کاندیداهای پیرو خاتمی- آن هم با آرم ساززمانی داس، چکش، ستاره- فراهم آورید و بعلاوه در خارج از کشور، چهار میلیون مهاجر و پناهنده متواری از دست رژیم قرون وسطایی را فوج فوج سوار اتوبوس ها کنید و به جلوی سفارت خانه های ج. ا ببرید تا "برای جلوگیری از قدرت گیری بیشتر جناح بدتر، موجبات پیروزی جناح کمتر بدتر را فراهم کنند! سیاست با کسی شوخی ندارد!!

در واقع کار شما حکایت عمل تفننی آدمی است که در بالای کوه، گلوله کوچکی از برف را بطرف پائین می سراند، همان گلوله کوچک ممکن است در دامنه کوه بدل به بهمن سهمگینی شود که حیات را از چندین خانوار در کوهپایه سلب کند. کما این که دیدیم در سال ۵۹ شعار "دفاع از میهن" در همان حد متوقف نماند و چرخش راست روانه "افزایش تولید در کارخانجات" را بدنبال آورد. یعنی "راه کارگری" که زودتر از بسیاری از گروه های چپ و غیر چپ بر ماهیت ارتجاعی رژیم اسلامی و شکست انقلاب بهمین تاکید می ورزید، مجبور گشت در نتیجه گریزناپذیر تاکتیک "دفاع از میهن" شعار "افزایش تولید" را نیز سر دهد که البته و خوشبختانه عملاً پیش نرفت و نیروهای سازمان در هر جا که حضور داشتند در صفوف مقدم اعتصابات کارگری بودند. به همین دلیل رثال پلیتیک حمایت تاکتیکی از خاتمی و جناحش در این یا آن انتخابات، می تواند نتایج و عواقب راست روانه ای را بدنبال داشته باشد. یک جلوه آن مثلاً می تواند تبلیغ نوعی "آتش بس" در مقابل خاتمی از هول کودتای خامنه ای باشد. و یا تبلیغ این اندیشه که گویا از طریق در افتادن صرف با دم و دستگاه ولی فقیه می توان جمهوری اسلامی را زمین گیر نمود. غافل از آن که جناح خاتمی نیز در حفظ استبداد مذهبی و دولت دینی منافع حیاتی دارد.

بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

"آزادی سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی" و "تأسیس مناطق آزاد تجاری" در لایحه بودجه امسال وارد شده بود.

۱۱- لحن کودتایمآبانه و آمرانه خامنه‌ای در نامه‌اش به رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام یعنی هاشمی رفسنجانی در مورد ضرورت جرح و تعدیل برنامه‌های رئیس‌جمهور و دولت

۱۲- احضار حشمت‌الله طبرزدی - رهبر اتحادیه دانشجویی "دفتر تحکیم وحدت" - به مجلس و کمیسیون احزاب، و بازجویی و تهدید او به خاطر مصاحبه‌هایش با رادیوهای خارجی در مذمت ولایت فقیه

۱۳- اصرار بر نپذیرفتن نتایج انتخابات شوراها در حوزه تهران خصوصاً پنج نفر این شورا

۱۴- آغاز مجدد تهدید و ربودن مخالفین و روشنفکران که ربودن ناصر صفاریان منتقد سینمایی کشور نمونه‌ای از آن بود

۱۴- سخنان بی سابقه و مکرر محمد یزدی (رئیس قوه قضائیه) و جنتی (رئیس سازمان تبلیغات اسلامی و رهبر انصارالله) در انتقاد مستقیم به خاتمی و طرح بی کفایتی او در نماز جمعه

۱۵- تهدید مجدد رحیم صفوی فرمانده کل سپاه پاسداران مبنی بر سرکوب خونین مخالفان و معاندان و گرفتن انتقام ترور صیاد شیرازی و ...

شروط موفقیت طرح کودتا:

۱- وحدت عمل و اراده در طیف‌های تشکیل دهنده جناح حاکم

۲- عدم مقاومت سازمان یافته طیف‌های حول و حوش جناح خاتمی و از جمله عدم رویارویی ارتش با سپاه

۳- منفعل ماندن مردم در منازعه میان دو جناح و بی تفاوتی

اگر نه سیاسی و معنوی، اما حتماً عملی - مردم در برابر کودتای جناح رهبر برای حذف جناح رئیس‌جمهور

۴- اگر نه بی تفاوتی اما حداقل عدم واکنش تند دولت‌ها و افکار عمومی بین‌المللی در قبال پروژه یک‌دست شدن حکومت اسلامی از طریق حذف اصلاح‌گرایانی که دل در گرو مراد با غرب دارند.

هر یک از شروط چهارگانه فوق را بررسی کنیم:

نخست این که اگر چه تقریباً همه مهره‌ها، نهادها و باندهای حول و حوش ولی فقیه یعنی فراکسیون حزب‌الله در مجلس شورای اسلامی،

اکثریت بزرگ مجلس خبرگان، شورای نگهبان، سپاه پاسداران، بخش قابل توجهی از نهادهای انتظامی و امنیتی رژیم، حزب مؤتلفه اسلامی، انصار حزب‌الله، نشریات کیهان، رسالت، شما، جمهوری

اسلامی و ... ، اکثریت مجمع تشخیص مصلحت نظام، سازمان تبلیغات اسلامی، بنیاد مستضعفان، بنیاد ۱۵ خرداد، بخش بزرگی از "روحانیت مبارز"، پاره‌ای از کله‌گنده‌های حوزه علمیه قم، تردیدی در این

نمی‌گذارد که اصلاحات و برخوردهای مسامحه‌طلبانه خاتمی و دولت، جمهوری اسلامی را با پدیده "گورباچفیسیم" مواجه خواهد نمود و خیمه

حکومت شرع انور را بر زمین نقش خواهد کرد؛ و باز شکی در تهدید و محدودسازی قدرت و اختیارات خاتمی ندارند، با این همه پاره‌ای از

آنها نظیر آیت‌الله مهدوی کنی و شماری از نمایندگان مجلس، سخت در تردیدند که آیا انجام کودتا و حذف فیزیکی و حتی خونین جناح

رقیب، وضعیت را از این هم که هست خراب‌تر نخواهد کرد؟ آیا این کار حکم نشستن بر سرنیزه به جای تکیه دادن به آن را نخواهد داشت؟

نتیجه اینکه حبل‌المتین وحدت اراده هنوز به طور کامل بافته نشده است.

دوم اینکه جناح حول و حوش خاتمی نیز اگرچه از انقلاب مردم و سرنگونی دولت دینی بیش از تهدیدات و تضيیقات جناح ولی فقیه

و سرنگونی دولت دینی بیش از تهدیدات و تضيیقات جناح ولی فقیه

چشم‌انداز اوضاع سیاسی

اسکیزوفرنی کودتای احتمالی

بابک مشتاق

صورت مسئله: آیا جناح اصلی جمهوری اسلامی یعنی باند تحت رهبری ولی فقیه، تصمیم به حذف خاتمی و شرکاء گرفته‌اند؟ آیا آن‌ها می‌خواهند از طریق یک کودتای خرنده و یا ضربتی به "دوران خاتمی" و "اوضاع پساخرداد" خاتمه دهند؟ در صورت تحقق این طرح آیا رژیم اسلامی وارد یک دوره تشبیت سیاسی خواهد شد و جنبش رو به اعتدالی مردم را به رخوت نسبی دچار خواهد نمود یا بالعکس طرح کودتا، حکم نشستن بر شاخه و بریدن بن را برای کل رژیم خواهد داشت؟ آیا خاتمه دوران خاتمی، مراسم ختم خود چا را به همراه نخواهد آورد؟

علائم و شواهد کودتا:

۱- ممانعت از سفر خاتمی به فرانسه

۲- ممانعت از سفر فائزه هاشمی به امریکا

۳- دستگیری و محاکمه محسن کدیور یکی از تئوریسین‌های

اصلاح دینی در دم و دستگاه خاتمی

۴- بستن رونامه «زن»، سر داده شدن شعار "مرگ بر فائزه" در تظاهرات انصار حزب‌الله در تهران و تهدید جناح "حزب‌الله" (ناطق نوری) در مجلس برای اخراج دختر رفسنجانی از مجلس

۵- استیضاح عطاءالله مهاجرانی (وزیر ارشاد) که به تقاضای بیش از سی تن از نمایندگان مجلس صورت گرفت اما با اختلاف

ناچیزی شکست خورد.

۶- ماستمالی کردن کمیسیون باصطلاح تحقیق قتل‌های مأمورین وزارت اطلاعات

۷- تلاش برای خارج کردن کنترل روزنامه پر تیراژ «همشهری» از دست جناح خاتمی

۸- طرح بستن روزنامه‌های متعدد طیف خاتمی نظیر «خرداد»، «صبح امروز»، «نشاط» و ...

۹- فاش شدن طرح مخفیانه باند حاکم در محافل مطبوعاتی مبنی بر قصد آن‌ها برای یک‌دست کردن چا در ماه محرم، و از جمله

بردن طرح بی کفایتی رئیس‌جمهور به مجلس که البته پیش نرفت

۱۰- وتوی لایحه بودجه دولت خاتمی توسط شورای نگهبان با هدف عمده مسدود کردن کمک غرب به خاتمی که تحت اسم شب

بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

پیروزی هر قیامی ترک برداشتن قوای مسلح رژیم حاکم است. از این رو ایجاد و تشدید شکاف در قوای سرکوب علی‌الخصوص گسترش آگاه‌گری و سازمان‌گری در میان پرسنل رده پائین ارتش و نیروی انتظامی خصوصاً انبوه سربازان، یکی از وظایف تعطیل‌ناپذیر اپوزیسیون ترقی‌خواه محسوب می‌شود. اگر مردم نتوانند در قوای رنگارنگ و چند میلیونی سرکوب، شکاف ایجاد کنند، آنگاه بعید به نظر می‌رسد که ریسک قتل‌عام را در صورت مقاومت فعال و گسترده به جان خریدند.

به میدان نیامدن مردم اما، فاجعه‌ای برای کشور ما محسوب خواهد شد. چرا که پیروزی کودتای احتمالی جناح حاکم، سبب گسترده تر شدن تور اختناق و به‌عقب کشاندن عقربه‌های اوضاع سیاسی متحول کنونی به دوران قبل از ۲ خرداد خواهد بود یعنی چیزی شبیه اختناق هولناکی که بعد از حذف بنی‌صدر و پس از سی خرداد ۶۰ بر جامعه ایران مستولی شد. بدین جهت اگر چه تردیدی در ماهیت ارتجاعی همه دسته‌بندی‌های حکومتی و از جمله جناح خاتمی نیست اما نباید در برابر یورش احتمالی جناح ولی‌فقیه برای حذف جناح رقیب، بی‌تفاوت عمل کنیم. باید با شعارهای مستقل، جنبش سراسری مردم را به میدان آوریم تا آخرین جدال سرنوشت‌ساز دو جناح را به مجلس ترجیح کلیت ج‌ا بدل کنند. به هر حال نباید از یاد برد که هیچ چیز بدتر از حاکمیت یک‌دست و متحدالشکل برای پیشروی جنبش توده‌ای زیانبار نیست.

چهارم این‌که جناح حاکم نمی‌تواند در عصر "دهکده جهانی" بی‌توجه به حساسیت دولت‌ها و ملت‌های خارج هر چه که دلش طلب نمود، اجرا کند. خصوصاً در کشوری با یک اقتصاد تک‌پایه و عمیقاً بحرانی و نیازمند واردات و اعتبارات خارجی. بنابراین یکی از شروط (البته کم‌اهمیت‌تر) جناح حاکم برای به حداقل رساندن مخاطرات کودتای احتمالی، جلوگیری از برانگیختگی فعال بین‌المللی است. خصوصاً در حال حاضر به چشم خویش می‌بیند که چگونه همه کشورهای مهم سرمایه‌داری به دفاع از "میان‌روهای اصلاح طلب" پشت سر جناح خاتمی صف بسته‌اند و آتش‌بار تبلیغاتی عظیم رسانه‌ای ارتباط جمعی را در این راستا به خدمت گرفته‌اند.

پس می‌بینیم که جناح اصلی ج‌ا در زمینه هر چهار مؤلفه و یا شروط موفقیت طرح کودتاگرانه‌اش با دشواری‌ها و موانع بزرگی روبروست. از این‌رو اگرچه مایل به حفظ وضع موجود و مشاهده روزافزون گسترش جنبش‌های سیاسی نیست، ولی برای تحقق یک پروژه کودتاگرایانه نیز به نحو مضحکی این پا، آن پا می‌کند.

بنابراین ملاحظات فوق‌الذکر، پیش‌بینی دقیق روند حوادث، نه امکان‌پذیر است و نه لزوماً مفید. آنچه که مهم است آماده‌گی اپوزیسیون ترقی‌خواه و در محور آن چپ رادیکال و انقلابی برای برداشتن قدم‌های جدی در سازمان‌دهی یک جنبش مستقل سراسری حول شعارها و اهداف روشن آزادی‌خواهانه، سکولاریستی و عدالت‌طلبانه است. جنبشی که بتواند در یک مارش دشوار اما امکان‌پذیر، ج‌ا را در آخرین خاک‌ریز خود به تله اندازد و آترا برای همیشه به موزه آثار باستانی عصر "شترچرانی" بسپارد. از این‌رو هم برای گرفتن انقلاب کارگران و زحمتکشان، هم برای سرنگونی ج‌ا و هم برای پیروزی یک آلترناتیو پی‌گیر و سوسیالیستی و ممانعت از تکرار تراژدی شکست انقلاب بهمین، انبوه نیروها و افراد پراکنده طیف رادیکال و وفادار به اکثریت استثمار شونده، نیاز دارند که در گسترده‌ترین اشکال همکاری و اتحاد، صفوف خویش را یک‌پارچه سازند. این کار شدنی است!

می‌هراسند و ابداً مایل نیست منازعه او با جناح حاکم و کلاً پروژه ناقص‌الخلقه "توسعه سیاسی"، موجبات رشد جنبش مستقل اکثریت عظیم برای حق تعیین سرنوشت و استقرار یک دموکراسی واقعی و سکولار را فراهم کند، اما آتقدرها هم "پخمه" نیست که دست بسته خود را تسلیم جناح حاکم کند و بدتر از آن حذف فیزیکی و خونین خود را شاهد باشد. البته اگر جناح خاتمی به‌طور مسالمت‌آمیز استعفاء دهد و بدون برانگیختن هیچ مقاومتی تن به کناره‌گیری از اهرم‌های موجود کنونی علی‌الخصوص پست ریاست جمهوری، وزارت‌خانه‌های کلیدی و به‌علاوه به‌منصرف شدن از زورآزمایی در انتخابات سراسری آتی (مربوط به ششمین دوره مجلس شورای اسلامی) رضایت دهد، دلیلی وجود ندارد که جناح حاکم باز دست به خشونت بزند.

در مجموع باید گفت جناح خاتمی به‌دلیل شکست در اقتناع آپارات اصلی رژیم اسلامی برای پذیرش برخی رفرم‌های جزئی جهت افزایش طول عمر حکومت اسلامی و با هدف خنثی کردن باروت خشم مردم و جلوگیری از یک انقلاب، در دوراهی سرنوشت‌سازی قرار گرفته است: تن دادن به استعفاء و حذف آرام از قوه مجریه کشور و یا سازمان‌دهی مقاومت در برابر یورش و کودتای احتمالی دار و دسته رهبر.

خاتمی از آن‌جا که تقریباً فاقد کنترل تعیین‌کننده بر دستگاه‌های امنیتی و نظامی رژیم است، نمی‌تواند با اتکاء صرف بر نیروهای داخلی رژیم مقاومت چندانی را سازمان دهد. از این‌رو چنانچه تصمیم به مقاومت در مقابل تعرض روزافزون جناح ولی‌فقیه بگیرد راهی جز این ندارد که از انبوه مردمی که او را در ۲ خرداد ۷۶ از کنج عزلت "کتاب‌خانه ملی" بر کرسی ریاست جمهوری نشانند، مدد بخواهد. یعنی خلاء بی‌قدرتی خود را در "بالا" با قدرت بی‌کران نهفته در "پائین" پر کند. این البته عواقب پیش‌بینی شده فراوانی خواهد داشت. چرا که اکثریت بزرگی از مردم کشورمان نه عاشق لب‌خندهای ملیح رئیس‌جمهور هستند و نه به "حرف تراپی" او دل بسته‌اند. این مردم اگر هم در انتخابات ۲ خرداد و در مقیاسی کوچک‌تر در انتخابات شوراها، تصمیم به شرکت تاکتیکی گرفتند تا سیلی جانانه‌ای به گوش سمبل ارتجاع حاکم ولی‌فقیه بزنند، فقط بدین خاطر بوده که فکر می‌کردند این تاکتیک، جنبش توده‌ای آن‌ها برای آزادی و برابری را تقویت خواهد نمود. پس مردم اگر فرصت عرض اندام پیدا کنند به چیزی کمتر از آزادی، دموکراسی و دولت سکولار رضایت نخواهند داد یعنی به کمتر از برافتادن کل حکومت استبداد مذهبی قانع نمی‌شوند و این دقیقاً چیز است که جناب خاتمی و شرکاء مثل "جن از بسم‌الله" از آن واهمه دارند. او تنها تا آن حد و تا آن‌زمان به برانگیختن مردم در مقابل جناح رقیب تن خواهد داد که این کار بساط دولت دینی را به خطر نیندازد. چیزی که از سوی مردم ابداً پذیرفتنی نیست.

سوم اینکه یکی از پیش‌شرط‌های موفقیت کودتای احتمالی جناح حاکم، منفعل ماندن مردم و بی‌تفاوتی آن‌ها در قبال حذف جناح خاتمی است. نه تنها مردم کشورمان، بلکه بخش قابل توجهی از پایه حمایتی و متوهم جناح خاتمی نیز از همین حالا در اعتراضات روزانه، حساسیت و مقاومت خود را در برابر یورش روزافزون جناح حاکم عملاً ابراز می‌دارند، بنابراین دلیلی وجود ندارد که در صورت وقوع کودتا سکوت اختیار کنند. مقاومت مردم را طبق تجارب تاریخی فراوان می‌توان به شیوه‌ای سبعانه و خونبار موقتاً سرکوب نمود. بنابراین هیچ چیز مضرت‌تر از این نیست که کل دستگاه نظامی، انتظامی و امنیتی ج‌ا یک‌دست و استوار زیر فرمان ولی‌فقیه باشند. لازمه پیشروی و

بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

دستخوش پاره‌ای دگرگوینها شده است که نمیتواند در اتخاذ تاکتیکها بازتاب نداشته باشد.

۱- در توصیف عمومی شرایط حاکم، در ادبیات سازمانی گفته میشود که در آستانه موقعیت انقلابی قرار داریم. بنظر میرسد که این توصیف از جهاتی کنگ و آشفته است: اولاً هروضعیت باید با مشخصات اصلی خودش تعریف شود، نمی توان وضع کنونی (آستانه) را با مشخصات وضعیتی که مربوط بآینده است، یعنی موقعیت انقلابی که در توصیف آن گفته میشود که مردم دیگر نمی خواهند بشیوه گذشته زندگی کنند و بالائینها نیز نمی توانند بشیوه گذشته حکومت نمایند، یعنی یک وضعیت قطب بندی شده کامل که در آن بالائینها و پائینیها در برابرهم قرار گرفته باشند، توصیف کرد. بنابراین سنجاق کردن قید "آستانه موقعیت انقلابی" بدون ذکر مشخصات آن و سنجاق کردن تعریف آن وضعیتی که در آن شکل تعریف شده‌اش هنوز مربوط بآینده است، تناقض آمیز و پیشگویانه بنظر میرسد.

ثانیاً و در نتیجه آن تعریف خود ویژگی اساسی وضعیت نادیده گرفته میشود: مردم (و حالا که دو سال است از دوم خرداد دور شده‌ایم، بهتر است در کاربرد "این مردم" دقت بیشتری بعمل آوریم. درست تر آنست که بگوئیم بخشهایی از مردم از درون با بهره گیری از مکانیسمهای درون حاکمیت بشیوه‌ای و بخشهای از بیرون آن به شیوه دیگری) با تمرکز حمله روی جناح اصلی و واپسگراتر حاکمیت (و یا بهتر است بگوئیم در ائتلافی تاکتیکی هم بصورت مثبت و هم بصورت منفی با جناح اصلاح طلب، علیه جناح فوق‌الذکر) توانسته‌اند که توازن قوای عمومی را بهم بزنند و در یک شکل بسیار خود ویژه معادله "نخواستن و نتوانستن" را بوجود آورند که نادیده گرفتن آن و بررسی تپیک‌وار و قطبی شده وضعیت میتواند ارزیابی ما را از اوضاع واقعی و توازن قوای واقعی به بیراهه ببرد و نتایج تاکتیکی نادرستی را باعث شود. برای حل تناقض یاد شده درست تر آنست که بگوئیم در یک وضعیت انتقالی بسر می‌بریم: انتقال از توازن قوای کنونی ناشی و متکی بر حمایت بخشی از حاکمیت "اصلاح طلب" توسط مردم در برابر بخش اصلی و مرتجع‌تر، بسوی توازن قوایی که ثقل آن متکی بر نیروی مستقیم خود مردم استوار باشد. میتوانیم آنرا انتقال از مرحله اقدام غیر مستقیم برعلیه نظام حاکم، بسوی اقدام مستقیم علیه نظام حاکم بنامیم. تاکید بر خصلت انتقال از آن رو مهم می‌نماید که گاهاً تحولات پرشتاب صف‌آرانیهای مردم پس از دوم خرداد مورد عنایت لازم نمی‌گیرد. از جمله یکی از نتایج عطف توجه باین ویژگی آن خواهد بود که فکر نخواهیم کرد که مردم به تمامی تا روز معینی از جناحی حمایت خواهند کرد و در یک روز فرخنده از رژیم فاصله لازم را خواهند گرفت. و حال آنکه واقعیت همانست که در مقابل چشمان ما دارد اتفاق می‌افتد: بخش بزرگی از مردم وارد دوره "پسا دوم خرداد" میشوند. یک جمعیت کمابیش ۴۰ درصدی که از قضا در برگیرنده آگاهترین بخش جنبش دوم خرداد و نماینده بالندگی این جنبش می باشند، و این البته درحالیست که بخش بزرگ و حتی بزرگتردیگر هنوز در فاز "دوم خرداد" هستند و این دوگانگی یکی از علائم همین دوره انتقالی است. و البته تاکید بر "وضعیت انتقالی" از زاویه دیگری نیز دارای اهمیت است. چرا که به مقابله با گرایشاتی می‌پردازد که مبارزه توده‌ها را تابعی از متغیر جدالهای درونی جناحها قرار داده و به اهمیت فراتر رفتن جنبش از آن بی توجه‌اند.

دوم خرداد را باید بدرستی نقطه عطف و آغاز پیشروی و یا شروع تعرض مردم علیه نظام حاکم بشمار آورد. یعنی در کل رژیم در

مشخصات عمومی

اوضاع سیاسی و تاکتیکها

روزبه

مقدمه: در ارتباط با اوضاع سیاسی و در راستای ارزیابی عمومی خود از اوضاع سیاسی و آرایش نیروهای اجتماعی لازم است نگاهی به سیر تحولاتی که در سیر مبارزه مردم - مبارزه زنده، و آکنده از خلاقیت آنها- و بویژه به انتخابات اخیرشوراها افکنده و روی مهمترین جنبه‌ها و خودویژگیهای اصلی اوضاع کنونی درنگ کنیم. هدف اصلی همانا دامن زدن به مباحثات حول تاکتیکها و ایجاد آمادگی در تشکیلات برای هماهنگی با اوضاع بشدت متحول داخل کشور و اثرگذاری بر آنست. خطوط اصلی ارزیابی از شوراها، در استنتاجات تاکتیکی این نوشته نقش مهمی دارد، و بهمین دلیل بصورت ضمیمه جداگانه این نوشته ارائه میشود.

نقطه عزیمت من- صرفنظر از آنکه آنرا چگونه فرموله کنیم و یا میتوانسته‌ایم فرموله کنیم- تأیید کاربرد تاکتیک دوم خرداد از سوی مردم است، و نیز این جمع بندی کنگره دو سال پیش سازمان که ما وارد دوران تاکتیکهای توده‌ای شده‌ایم. اما درجا زدن در دوم خرداد، دیگر اکنون دردی را دوا نمی‌کند. جامعه ما در زمانی نزدیک به دو سال پس از آن واقعه طوفانی، تحولات و دگرگونی‌های ژرفی را پشت سر گذاشته است. در این مدت ما با دو انتخابات خبرگان و شوراها و رویکرد بسیار خودویژه مردم بآنها و نیز بسیاری حوادث مهم دیگری چون قتل‌های جنایتکارانه و برانگیختگی عمومی علیه آنها و برخاستن شعارهایی چون مرگ بر استبداد و درود بر مصدق، و خواست رهایی زندانیان سیاسی در خیابانهای تهران را با شگفتی تمام شاهد بوده‌ایم! بنابراین یک ارزیابی واقعی از اوضاع باید بدقت مجموعه این عوامل را در نظر بگیرد. وگرنه اتخاذ تاکتیک بی‌توجه به دگرگونی‌های پدید آمده، خواه ناخواه بجدا شدن از بخش پیشرو و آگاه جنبش توده‌ای، که نماد تحولات در حال شدن هستند و رو بآینده دارند، منجر میشود. باید اضافه کنم که این نوشته تنها بر حوزه معینی متمرکز است و از همین رو وضعیت بحران اقتصادی و شماری مسائل دیگر در آن ملحوظ نشده‌اند. علاوه براین باید اضافه نمود که این نوشته چندین ماه پیش برای بحث در یک سمینار داخلی سازمان ارائه شده است و بهمین دلیل تحولاتی را که از آن هنگام تاکنون صورت گرفته است، در بر نمی‌گیرد. تحلیل و در نظر گرفتن تحولات تازه گرچه بی‌گمان میتوانست در تدقیق و تقویت استنتاجات این نوشته مؤثر باشد اما از آنجا که تغییر کیفی را در آن بوجود نمی‌آورد، لزومی نداشت تا تهیه ارزیابی تازه بایگانی شود. و بهمین دلیل با اصلاحات اندکی به بولتن مباحثات ارائه میشود.

با توجه به توضیحات فوق باید گفت که نوشته حاضر در چهارچوب طرح شماری از مهمترین مشخصات اوضاع، تلاشی است برای پاسخ دادن باین سؤال که آیا آن شرایط و عوامل بنیادی که منجر به چنان رویکردی ازسوی مردم در دوم خرداد گردید، همچنان پایدار است و یا

با کارگزاران میگردید که با درمیانی رفسنجانی صورت گرفته بود و مخالفت هیئت مؤتلفه با چنین ائتلافی) و ۰۰۰۰ مشاهده کرد.

۲- از سوی دیگر شاهد نقش رفسنجانی به عنوان محلل با شعار پائین کشیدن فیتله‌ها برای حفظ نظام از آفاتی که تهدیدش میکند، هستیم. هدف رفسنجانی آنست که با نزدیک کردن طیف‌های باصطلاح میانه روی هردو جناح و کنار زدن طیف‌های افراطی هردو طرف، تعادل پایداری در هرم فوقانی حاکمیت بوجود آورد و از خارج شدن اوضاع از کنترل رژیم جلوگیری کند. در همان حال او سعی میکند که با فعال کردن نقش خود و مجمع تشخیص مصلحت نظام، خلأ قدرت را پر کرده و اقتدار رهبری را بسود خود مشروط نماید. به تبع رفسنجانی کارگزاران نیز در سیاستهای ائتلافی خود، در نقش میانه بازان مالمال از حرص هم از توبره خوردن و هم از آخر، ضمن ائتلاف با جبهه دوم خردآیدها، در همان حال در تکاپوی ائتلاف موازی با جناح حاکم نیز هستند. باین ترتیب ما فقط شاهد شکاف و تجزیه صفوف جناح حاکم نیستیم، بلکه شاهد تغییرات و شکافهایی در میان طیف نیروهای حامی خاتمی و یا جبهه باصطلاح دوم خردآیدها نیز هستیم. چنانکه مجاهدین انقلاب اسلامی و مجمع روحانیون مبارز مدافع جنگ کم شتاب با حریف خود هستند و حال آنکه جنبش دانشجویی حامی این جناح و یا جبهه مشارکت خواهان برخورد قاطع تر خاتمی با دسیسه‌ها و توطئه‌های جناح دیگر می‌باشند.

۳- شکست استراتژی یا تاکتیک (استراتژی بدان خاطر که برای جناح حاکم تمامیت خواه تاکتیک و استراتژی معادل یکدیگر شده است) تحت عنوان "ایجاد ترس و یا صلابت رعب" (یا استراتژی تحت عنوان "حرکت قسری" به معنای ایجاد رعب و وحشت که در نشست برخی نهادهای وابسته به جناح حاکم و از جمله نمایندگان هیئت مؤتلفه و سپاه پاسداران و با حضور نماینده رهبری در سپاه پاسداران تدوین گردید)، یکی دیگر از مشخصات وضعیت کنونی را رقم میزند. طبق این سناریو قرار گردید، با تهیه لیست بلندبالا از عناصر بزم خود حساس، و ترور پی درپی آنها با یک تیر سه هدف را نشانه بروند؛ یعنی هم با حذف عناصر خطیر و سازمانگر و مزاحم خود را از شر آنها رها سازند، و هم با ایجاد ترس و انفعال در مردم حضور آنها را از صحنه سیاسی کشور حذف کنند، و هم بالاخره، نهایتاً زمینه خلع ید و عدم کفایت خاتمی را در متن چنین فضای رعب آمیزی، باتهام ناتوانی دولت در ایجاد امنیت ملی، فراهم آورند. اما سناریوی مزبور در مقام عمل به ناکامی انجامید. بطوریکه در اوج آن یعنی ترور جنایتکارانه نویسندگان و فرهیختگان، موجب برانگیختگی وسیعی شد که نهایتاً به رسوائی شرم آور و اعتراف و نوشیدن جام زهر تازه‌ای توسط رهبری و جناح حاکم منجر گردید. البته از این شکست نمیتوان عدم انجام پروژه و یا طراحی سناریوهای دیگر در آینده را نتیجه گرفت. برعکس باتوجه باینکه زمان بشدت علیه جناح حاکم در گذر است و با توجه به قرار داشتن مواضع کلیدی و اهرمهای اصلی قدرت در دست این جناح، و اینکه نه فقط انجام رفیم با دیواره‌های ضخیم تاریک‌اندیشی آنها مواجه است، بلکه حامل ناقوس مرگ موقعیت ممتازه آنان نیز هست، جناح مزبور بطور پیوسته در معرض وسوسه استفاده از زور و ترور و رویکرد به ابزار قهر برای متوقف ساختن روند اوضاع قرار دارد. ویی گمان ما درآینده نیز، همچون گذشته، و بسیار بیشتر از آن شاهد دسایس و اقدامات بازهم سرکوبگرانه و طراحی شده بوسیله این جناح خواهیم بود. جناح حاکم بنا بر ماهیت مافوق ارتجاعیش و برای حفظ منافع بشدت ممتازه‌اش، محکوم است که از توطئه‌ای به توطئه تازه روی بیاورد. گسو اینکه شکست همتروطنه

حالت تدافع قرار گرفته و مردم شروع به پیشروی کرده‌اند. اما تأکید بر این وجه همانقدر اهمیت دارد که تأکید بر اینکه این تعرض هنوز خصلت مستقیم نداشته و هنوز یک تعرض غیر مستقیم است. یعنی پیشروی با تکیه و یا آنطور که در ادبیات سازمانی ما آمده است با سپر بلا قراردادن (و حالا دیگر باید گفت بامجموعه‌ای از ائتلاف مثبت و منفی) با بخشی از نیروهای درونی نظام علیه بخش دیگر نیروهای نظام حاکم صورت می‌گیرد. چنانکه نگاهی به مهمترین تحولات دو سال اخیر خود گویای این عقب نشینی تحمیل شده بر جناح حاکم رژیم است. بنابراین تعرضات مداوم جناح حاکم را که برای کنترل اوضاع بعمل آورده است، باید از روی استیصال و در بستر تدافع آن مورد بررسی قرار داد و بدلیل آنکه این تعرضات عموماً در انطباق با توازن قوای واقعی نبوده و به سبب آنکه جناح حاکم حاضر نشده است با تقسیم تازه قدرت با حریف خود، منافع و مواضع ممتاز اقتصادی و سیاسی خویش را از دست بدهد، تعرضات فوق خصلت شکننده دارد. در عین حال باید اضافه کرد که این تعرض مردم (علیرغم نفی نظام در مضمون خود) درعمل و در توازن قوای کنونی بطور مشخص، اساساً روی حلقات با واسطه‌ای که در مجموع زنجیره سرنگونی را میسازند، متمرکز بوده و بر بستر آن به پیش میرود گرچه همانگونه که شاهدیم، این مبارزات بسرعت دارد با فراتر رفتن از باصطلاح ظرفیت جناح "اصلاح طلب" رژیم بسوی اقدام مستقیم علیه تمامیت نظام حاکم پیش میرود.

۴- از مشخصات مهم دیگر و وضعیت آنست که رژیم (و اساساً جناح حاکم) نه فقط نمی‌تواند دیگر بشیوه گذشته حکومت کند بلکه حتی هنوز هم - پس از قریب دوسال- نتوانسته است که بشیوه جدیدی حکومت نماید. با همه تلاشهایش هنوز نتوانسته است اراده و نیروی خود را فشرده ساخته، و با بمیدان آوردن کامل ماشین قهر و سرکوب و تجزیه صفوف حریف، جنبش اعتراضی را بعقب نشینی واداشته و بشیوه نوینی حکومت کند. بهمین دلیل در تمامی این مدت ما عموماً با یورشها و تلاشهای نهایتاً عقیم و نیمه کاره و در عین حال رسوا کننده جناح حاکم رویروئیم. چنین وضعیتی در کل خلأی را بوجود آورده است که جنبش توده‌ای بتواند با بهره‌گیری از آن، گامهای مهمی رویجلویرد. درارتباط بااین موضوع اشاره بدو نکته حائز اهمیت است:

الف- در میان جناح حاکم نسبت به برخورد و مقابله با جنبش و نیز جناح دیگر ما شاهد شکل‌گیری دو گرایش و دو شیوه برخورد هستیم. بخشی همچنان خواستار برخورد قاطع تر با برآمد مردم و مخالف هرگونه امتیازی به جناح مقابل هستند، در حالیکه بخش دیگری تلاش میکنند با دادن امتیازاتی، و با تقویت صفوف حاکمیت، اوضاع را تحت کنترل خود بگیرند. وجود چنین دوگانگی در برخورد جناح حاکم را میتوان در تصویب بودجه و پیداشدن شکاف آشکار درصفوف جناح حاکم در مجلس حول آن، در تصویب ماده‌ای اندر لزوم گزارش کتبی و رسمی به کاندیدهای رد صلاحیت شده از سوی نهادهای نظارت کننده و از جمله شورای نگهبان، که همواره به بهانه حفظ آبروی کاندیدها! از این کار طفره رفته است، در ماجرای اختلافات مربوط به انتخابات شوراها که منجر به تشکیل هیئت حکم شد و نیز عصیان موحدی ساووجی و حامیان وی در برابر آن، در شورش حجت الاسلام حسینیان در همدستی با صدا و سیما علیه روندی که کمسیون تحقیق رئیس جمهوری در باره بررسی قتلهای جنایتکارانه در پیش گرفته بود، رد پیشنهاداتی که در جهت تقویت نظارت استصوابی در آئین نامه انتخابات شوراها در مجلس شورای اسلامی که از سوی بخشی از جناح حاکم ارائه شده بود، انتشار دو لیست جداگانه در مورد انتخابات شوراها از سوی جناح حاکم (که مربوط بائتلاف جامعه روحانیت مبارز

بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

که مردم هنوز از نظر توازن قوا در شرایط تعرض مستقیم قرار نداشته باشند. و گرنه بدون در نظر گرفتن این دو مؤلفه نخواهیم توانست رفتارهای متفاوت مردم و تفاوت‌های مهم آنها، در سه گزینه انتخابات دوم خرداد، خبرگان و شوراها و نیز شکل‌گیری برآمدها و اعتراضات مهم بیرون از حاکمیت را تبیین کنیم. در مورد گزینه دوم خرداد بحث زیادی شده است و از آن می‌گذریم. اما در مورد گزینه خبرگان، میدانیم که اکثریت مردم علیرغم فراخوان خاتمی (و دعوت ضمنی او برای تقویت "جناح اصلاح طلب") به تحریم آن پرداختند. چرا که مردم بفراسات دریافتند که در این معرکه این خاتمی است که به جناح دیگر ملحق شده است. از اینرو با بی‌اعتنائی قابل‌تحمینی با دعای او مبنی بر وجود تنوع نسبی کاندیدها، عطای بهره‌گیری از شکافها را بلقایش بخشیدند. و البته مردم تاوان این ملحق شدن خاتمی به جناح حاکم را با در دستور روز قرار گرفتن سیاست ترورهای جنایتکارانه از فردای انتخابات پس دادند. مردم با فاصله گرفتن از خاتمی و بی‌اعتنائی به فراخوان او، و خاطر نشان ساختن باو که در دوم خرداد چک سفید باو نداده‌اند، او را وادار ساختند که حتی اگر شده برای جلوگیری از سقوط خود بدست جناح رقیب، بر ایستادگی خود در برابر تهاجم حریف بیفزاید. بدیگر سخن بهره‌گیری از تضادها و سپر بلا و پیشروی قرار دادن یک جناح علیه جناح دیگر، تنها در پرتو حمایت و یا دادن رأی بوجود نمی‌یابد، بلکه گاهی ممکن است از طریق فاصله گرفتن و وارد آوردن فشار از بیرون بدست آید.

۶- در آزمون انتخابات شوراها: برخی تمایل دارند که انتخابات

شوراها و نحوه شرکت مردم در آن را عیناً تکرار یک دوم خرداد دیگری معرفی کنند. این رفقا دوست دارند که فقط نیمه پر لیوان را به بینند. و حال آنکه این انتخابات در جهشی آشکار نسبت به انتخابات دوم خرداد متضمن دو "نه" بود. نه آشکار به جناح حاکم ("نه" به ولایت مطلقه هم توسط شرکت کنندگان و هم عدم شرکت کنندگان هرکدام بشیوه‌ای) و دوم "نه" احتیاطی و بسیار معناداری به جناح خاتمی توسط عدم شرکت کنندگان. این "نه" بویژه در خیلی از شهرهای بزرگ و بویژه در شهر کلیدی تهران بزرگ (یا به قول برخی روزنامه‌های داخلی، مملکت تهران) پژواک سراسری و شوکه آوری داشت. تنها نزدیک به چهل درصد در انتخابات شرکت کردند و تحریم کنندگان اکثریت را تشکیل دادند. اگر توجه کنیم که عبدالله نوری تنها با کسب حدود رأی ۱۰ درصد دارندگان حق رأی به نفر اولی گزیده شد، آن هنگام بعمق حادثه بوقوع پیوسته بهتر پی خواهیم برد. و باز اگر در نظر بگیریم که جناح حاکم فعلاً قادر به بسیج ۱۰ درصد آراء به نفع خود است و جناح خاتمی در نسبتی به حدود دو تا سه برابر آن، آن هنگام بازهم به عمق این تحریم عملی بیشتر پی خواهیم برد: یعنی هم عنایت به دو قسمت شدن نیروی جنبش دوم خرداد و رویکرد دوگانه آن، و هم فی الواقع عنایت باین نکته که بخش مهمی از موتور جنبش دوم خرداد (همان زنان و جوانانی که دوم خرداد را بییک حماسه تبدیل کردند) در کدام طرف قرار گرفته‌اند. آن پیروزی که اساساً در تهران حاصل شد، در واقع بیش از آنکه حاصل حمایت مردم از کاندیدهای جناح خاتمی باشد، محصول انزوای بیش از حد جناح حاکم بود. در برخی روزنامه‌های حامی این جناح، تعداد شرکت کنندگان در کل و در مقیاس سراسری تقریباً نصف دوم خرداد ارزیابی شده است.

انتخابات شوراها بعینه نشان داد که در متن یک دوره انتقالی، بوجود آوردندگان جنبش دوم خرداد به دودسته تقسیم شده‌اند، طیفی مرکب از آنانی که هنوز هم در فاز کاربرد تاکتیک حمایتی از جناحی در برابر جناح دیگر و ایجاد فشار از درون برای پیشروی هستند و

موقعیت او را نسبت به موقعیت قبلی ضعیف‌تر کند.

۴- لازم است یکبار دیگر بر ماهیت جدال جناحها درنگ کنیم، تا بهنگام بهره‌برداری از آن، از بوجود آمدن ابهامات محتمل جلوگیری نمائیم؛ اکنون بسیار بیشتر از پیش روشن شده است که نزاع دو جناح را باید نزاع بین طرفداران ولایت مطلقه فقیه و ولایت مشروط فقیه دانست. این تضاد در جمیع عرصه‌ها بروشنی خود را نشان میدهد. در شکاف بین روحانیت بطور اعم و بین این روحانیت و روحانیون حکومتی که بیش از پیش دارد شکل و شمایل یک باند معینی را پیدا میکند. طرح آلترناتیو رجعت به اقتدار مرجعیت (از جمله منتظری) در برابر قدرقدرتی رهبری. طرح انحلال دادگاه ویژه روحانیت، طرح بازگشت به قانون اساسی و استناد وظایف رهبری بآن، حمله به نحوه اداره بنیادها و زیر ضرب بردن قوه قضائیه و صدا و سیما و نیروهای انتظامی و به چالش طلبیده شدن نظارت استصوابی و ضرورت نظارت بیشتر بر عملکرد رهبری و طرح نظارت قوه مجریه بر قوای دیگر با استناد به قانون اساسی، افزایش نقش مجمع تشخیص مصلحت بعنوان بازوی مشورتی رهبر و غیره که جملگی در جهت کنترل نهادهایی هستند که در زیر اقتدار رهبری قدر قدرت قرار دارند جملگی در چهارچوب همان جدال فوق‌الذکر قرار می‌گیرند. بنابراین آنچه که در میان بالائینها تحت عنوان مبارزه با اقتدار ولایت مطلقه فقیه و یا تحت عناوین اصلاحاتی چون جامعه مدنی اسلامی در برابر جامعه ولایتی و یا قانونگرایی بر مبنای قانون اساسی و... صورت می‌گیرد در همین چهارچوب دارای معناست. بطور کلی هرچه استفاده از تضاد بالائینها اهمیت عملی بیشتری بیابد، توصیف دقیقتر ماهیت این نزاعها نیز بهمان اندازه اهمیت می‌یابد.

۵- در رابطه با تبیین دوم خرداد، در سازمان خودمان، چندین گرایش عمل میکنند: الف گرایشی که هم چنان در پیش از دوم خرداد قرار دارد. گرایش پیشا دوم خرداد، تاکتیک را مستقیماً از اصول استخراج کرده و باین واقعیت توجه ندارد که شکل‌گیری تعرض مردم علیه نظام و بویژه علیه جناح حاکم، که معلول بهم خوردن توازن قوا بریان جناح اصلی حاکمیت است، از طریق نوعی سیاست حمایتی مردم از جناحی در برابر جناح دیگر حاصل شده و پیش رفته است. سنگر گرفتن پشت فرمول استفاده از تضادهای بالائینها بصورت روتین، قادر به توضیح واقعیتی که در ۲ خرداد ۷۶ صورت گرفت نیست. گرایش دیگر در همان تاکتیک دوم خرداد در جا زده و به تحولات مهمی که در طی این دو سال حاصل شده است، یعنی به فرارسیدن دوره "پسا دوم خرداد" بی‌اعتناست که من در این نوشته برای روشن کردن نظر خود به تشریح بیشتر آن می‌پردازم:

- گاهی تصور میشود، که اتخاذ تاکتیک دوم خرداد، صرفاً ناشی از توازن قوا است. و مردم صرفاً بدلیل توازن قوا تاکتیک شرکت در انتخابات را پذیرفته و از آنجا که توازن قوا هنوز بصورت کیفی بهم نخورده است، پس همچنان آن تاکتیک را بکار می‌گیرند و باید هم بکار گیرند. اما واقعیت آنست که کار برد تاکتیک فوق(در چهارچوب نفی مستقیم جناح حاکم و نفی با واسطه و غیر مستقیم کل نظام) محصول دو مؤلفه است و نه فقط یک مؤلفه. دو مؤلفه‌ای که باید آنرا شرط لازم و کافی بشمار آورد. شرط لازم همانست که دعوا حول رفرم و اصلاحی درخور و حاوی دست آوردهایی که به نفع مردم باشد و بتواند در جهت تضعیف نظام و پیشروی مردم قرار گیرد، صورت بگیرد. مردم تاکتیک خود را با این فرض که تنها بخاطر تشدید مخاصمات و باصطلاح فی سبیل‌الله باشد گزین نمی‌کنند و شرط کافی آنست

در انتخابات نداشت، اما از این جهت که نشاندهنده صحت برنامه خاتمی مبنی بر تبدیل مخالفین نظام به عناصر بی خطر و سپس به مدافع نظام را به ثبوت رساند، دارای اهمیت است (نقل به مضمون). در گذشته ما از مخالفین ارزیابی خود از دوم خرداد، می پرسیدیم که حرکت و تاکتیک مردم را شما چگونه ارزیابی میکنید؟ مثبت یا منفی؟ این سؤال همچنان مطرح است. اما اکنون میتوان از حامیان دوم خرداد هم پرسید که شما به تاکتیک و "نه" اختطاری بخش مهمی از مردم در انتخابات شوراها چگونه می‌اندیشید؟ آیا آنرا بازگشت به خودگی پیش از دوم خرداد میدانید؟ آیا آنرا یک تاکتیک غیرتوده‌ای، ماجراجویانه و فاقد برد مؤثر میدانید؟ آیا این بخش را بخش عقب مانده تر مردم میدانید که باید به بخش پیشروتر به پیوندند؟ منظور من در اینجا آنست که ما اگر و بدرستی در مورد ۶۰ درصد شرکت کنندگان اعلام موضع می‌کنیم همانطور لازم است در مورد آن ۴۰ درصد و ماهیت این امتناع گری نیز اعلام موضع کنیم. و نشان دهیم در صورت نفی صحت موضعگیری این بخش از جنبش توده‌ای، چگونه خواهیم توانست از دوره انتقال بسمت دوقطبی شدن بحران و طرح آلترناتیو خارج از رژیم و یا به فاز اقدام مستقیم عبور کنیم. اما بآن باید اضافه کنیم که سخن گفتن از تاکتیک دوره پیچیده انتقال، بدون توجه به نیمه دیگر لیوان نیز نادرست و یکجانبه‌گرای است: بی توجهی به آن اکثریتی که هنوز در تاکتیک حمایت از خاتمی و سپر بلاقراردادن وی علیه جناح حاکم در میدان مبارزه هستند. بنظر من چپ ضمن طرح شعار و هدف اصلی فراترفتن از جناحها و دفاع فعال از آن لازم نیست و نباید که انتلاف منفی یا همسویی خود با نیروهای دیگر را که از طریق در عمده قرار دادن لبه تیز افشاگریها و حملات علیه جناح اصلی صورت می‌گیرد، بهم بزند. ما در عین حال میتوانیم با طرح شعارهای اثباتی و نه تفرقه‌افکنانه و تعارض آمیز بین دو بخش مردم، در عین حال در تجربه بخش رأی دهندگان مداخله کنیم. روشن است که سمت و سوی این مداخله گری می‌تواند همانا روشننگری حول عقیم بودن جستجو در این چارچوب و لزوم فراتر رفتن در متن تجربه زنده توده‌ها باشد. تأیید تاکتیک تحریم آن بخش، الزاماً به معنای بی توجهی به تجربه زنده و بزرگ این بخش نیست و نباید باشد. چنانکه می‌توان پرسید که آیا آنچه در عمل اتفاق افتاد بر خلاف مصالح جنبش بود؟ تحریم بخشی عمده ای از مردم، به معنای فرمان تعرض همه جانبه و منفعل ساختن بخشهای مختلف جمعیت بود؟ لازم نبود و نیست که با طرح زمخت تحریم، به وسطه سکناریم و رودر روئی یا بخش دیگر برویم. در وهله اول سخن از تحریم بعنوان مضمون اصلی یک تاکتیک است که میتواند باشکال گوناگون و در انطباق با وضعیت ارائه شود. همانطور که گفته شد در وضعیت کنونی روند زنده جنبش توده‌ای از ترکیب این دو جریان شکل گرفته و در یک هم‌پیوندی اولی زمینه و بستر مساعد گذر توده‌ها به حالت دوم را فراهم میسازد و دومی نیز بنوبه خود بر نشانندن ضرورت آلترناتیو بیرون از نظام و بر شتاب این روند اثر گذار است. قیچی کردن زود رس و مکانیکی دردی را دوا نمی‌کند. ما منادی روند اخیر هستیم اما از این پایگاه برخورد سکنارستی با روند نخست نمی‌کنیم. و قانون زایش و نیرومند شدن را همواره در نظر می‌گیریم. لغزیدن افراطی و زودرس بهر جنبه زبان آوار است. عالیترین محصول دوم خرداد در اینسو قرار دارد و ما هم در همین سو هستیم و از آن حمایت می‌کنیم اما میدانیم، بدون پیوستن بقیه مردم این جنبش از نفس باز خواهد ایستاد. انکار نقش هر کدام از اینها در روند حصاد بی فایده است. مثلاً چنانکه شاهدیم، علیرغم اعمال نوعی طرح نظارت استصوابی حتی از

این البته به معنای توهم این تمامی این طیف به خاتمی و ماندگاری آنها در این نقطه نیست. و طیفی که در پی یک تجربه دوساله به برپا کردن آلترناتیو در بیرون از رژیم می‌اندیشند. البته نه آن اولی خالص و یکدست و پایدار است و نه این دومی کاملاً شکل یافته و یکدست. دیوار چین هم بین اینها وجود ندارد. همه چیز در حال تحول و دگر شدن قرار دارد. در یک نگاه کلی به شهرها و در این میان بویژه شهرهای بزرگ ملاحظه میشود که آنها نسبت به شهرهای کوچک و روستاها جلوتر حرکت میکنند. کل آراء شهرها بنا بدعای وزارت کشور حدود ۵۷ درصد صدمده است که به مراتب پائین تر از مناطق کوچک و روستاهاست. در بیان دیگر باید گفت، جنبش دوم خرداد که از شهرها و بویژه شهرهای بزرگ و تهران پا گرفت و به روستاها رسید، اکنون در مسقط الرأس خود گرایش به فراتر رفتن از جناحها را بیش از نقاط دیگر نمایندگی میکند.

گاهی به رأی منفی (تحریم و یا فشار از بیرون) بصورت یک واکنش انفعالی و بی اثر برخورد میشود و تأثیرات گاه مهم این تاکتیک در سیر حوادث نادیده گرفته میشود. اما در شرایط پس از دوم خرداد بویژه این تصور باطلی است. من در بالا اشاره کوچکی به تأثیرات محسوس این "نه" در جناح خاتمی در پی انتخابات خبرگان کردم. فرصت هم نیست که در اینجا به اثر آن در شکل گیری طیف بندیهای حامی او "چون جبهه مشارکت ملی" و غیره به پردازم. اما تنها باید باین نکته اشاره کنم که اولاً تحریم الزاماً به معنای نادیده گرفتن شکافها و اهمیت آن تأثیر آن در توازن قوا نیست بلکه گاهی میتواند (چون نمونه خبرگان) دقیقاً موجب تعمیق آنرا فراهم سازد. و ثانیاً این تحریم یک تحریم منفعل بی تفاوت و فاصله گیری یکسان از هر دو جناح نیست و نباید هم باشد. بلکه در واقع هم طرفداران فشار از درون در قالب حمایت از یک جناح و هم جداشدگان هر دو در یک "نه" بزرگ علیه جناح حاکم متحد هستند، به همین دلیل در شرایط کنونی فشار توأمان آنها از بیرون و از درون، دیالکتیک انتقال به تعرض مستقیم را بوجود می‌آورد. دوره گریز ناپذیر انتقال را نه میتوان نادیده گرفت و نه میتوان متوقف ساخت. تنها میتوان با پذیرش این واقعیت، تلاش کرد که تناقضات و تعارضات دو بخش از مردم را، علیرغم خواست رژیم، در یک ترکیب مکمل و غیر تعارض آمیز قرارداد. بنظر من، هم انکار دوگانگی تاکتیکی بوجود آمده در جنبش دوم خرداد نادرست بوده و هم آنتاگونیستی تلقی کردن تقابل ایندو زبان آور است. اگر واقعیت دوره انتقال را پذیرفته باشیم و اگر در وضعیت مشخص ماهیت مشترک و مکمل گونه این دو "نه" را در نظر گرفته باشیم، پس در اتخاذ تاکتیک نمی‌توان واقعیت‌های مزبور را نادیده گرفت. واقعیتی که مطابق آن بخش مهم و بویژه پیشرو هم اکنون در جستجوی آلترناتیو بیرون از رژیم است، یعنی در جستجوی آن چیزی که طبیعتاً تمرکز حول آن میتواند و باید مبنا و بستر اصلی جنبش رادیکال را تشکیل دهد. و اگر براستی شعار و تاکتیک اصلی نیروهای چپ و رادیکال حتی درغیاب نیروی بالفعل، همواره فراتر رفتن و تقویت جنبش مستقل بوده است، حالا که با عرض اندام شوکه کننده این جنبش روبرو شده است، اگر آنرا نادیده بگیرد چگونه خواهد توانست در عمل خود را مدافع آلترناتیو مستقل و فرارونده قرار دهد. بعنوان نمونه، اکثریت و حزب توده در جبران غافلگیری خود در انتخابات دوم خرداد، در حرکتی معکوس روند حاکم بر جامعه، برای شرکت در انتخابات شوراها فراخوان شدید و غلیظ و یکجانبه‌ای را صادر کردند. یکی از روزنامه‌های مهم هوادار رئیس جمهور در این باره نوشت، موضعگیری این "چپها"، البته بدلیل فقدان پایگاه اجتماعی تأسیری

تأملی در اوضاع کشور

برای یادآوری اهداف ما و دوری از سکتاریسم

پیران

آنچه در ایران می گذرد را می توان "بحران سرنوشت" جمهوری اسلامی نامید. عمر بیست ساله حکومت اسلامی همواره با بحران حکومتی همراه بوده و تقریباً هیچ دوره ای را بی بحران نگذرانده و به این اعتبار حکومت بحران بوده و یا به تعبیر دیگری بحران جز ذاتی آن بوده است. اما بحران کنونی بدلیل ویژه گی هایش با همه آن ها متفاوت است و بهمین دلیل بحران سرنوشت است. در این نوشته ابتدا مختصری از این ویژه گی ها که به نظرم می رسد را زیر چهار عنوان، بحران از پائین، موقعیت و مناسبات بالائی ها موقعیت اقتصادی و موقعیت بین المللی، می آورم، بدنبال آن، بحث و نتیجه گیری در باره مشی و تاکتیک در مرحله کنونی جنبش خواهد آمد. لازم به توضیح است که بخش اصلی این نوشته همان نوشته ای است که برای بحث درونی در باره انتخابات شورای شهر و روستا فراهم شده بود، بهمین دلیل بیش از هر چیز در حوزه تاکتیکها، بر مسئله انتخابات متمرکز شده است و بنابراین جای بسیاری از مسائل دیگر این حوزه در این نوشته خالی است که باید به آن پرداخته شود.

۱- بحران از پائین: دسته های مختلف کاست حکومتی از ابتدای به قدرت رسیدن با یکدیگر درگیری های سخت که به حذف و قلع و قمع رقبا می رسد داشته اند. بنی صدر و منتظری تا حذف کامل جناح خط امام بعد از مرگ خمینی (دوره انتخابات مجلس چهارم سال ۷۱)، نمونه های اصلی آن است. در تمام این دوره، و مشخصاً در حیات خمینی، توازن قدرت بین این دسته ها و جا به جا شدن جایگاه ها و بطور کلی اوج گیری یا سقوط این دسته ها در بستر مناسباتی که در بالا و بین خود این دسته های حکومتی وجود داشت، تعیین می شد. و در دوره فرمانروائی خمینی، نزدیکی یا دوری از او یا به عبارت دیگر حمایت او از این یا آن، نقش تعیین کننده ای در این جا بجائی ها داشت. اگر چه این دسته ها بدلیل گرایش های مختلف طبقاتی و اجتماعی اختلافهای جدی داشتند در هیچ دوره ای، جز دوره بنی صدر، برای حل مسئله توازن قدرت نه می خواستند و نه می توانستند که به پایه های اجتماعی حمایتی خود بطور مستقیم رو کرده و آنرا به میدان بیاورند. (البته این موضوع در مورد نیروی حمایتی جناح بازار به گونه دیگری بود. "جناح بازار" همیشه از اهرم اقتصادی و مالی در این دوران استفاده کرده و به عبارت دیگر بیش از دیگران از نیروی اجتماعی خود بهره برده است.) توافق عمومی این دسته ها که برای حفظ نظام بوده، زمینه حل و فصل مسئله توازن قدرت در بالا و در مناسبات میان دسته های حکومتی است و بر این زمینه دو عامل برای واداشتن این دسته ها به گردن گذاشتن به نحوه تقسیم قدرت در میان

سوی وزارت کشور و قراردادن هفت خوان مانع برای ورود نیروهای دگر اندیش، اما در عمل تحت فشار جناح دیگر از یکسو و فشار و عدم اقبال مردم ازسوی دیگر و لاجرم برای جستن از خطر انزوا و شکست، جناح خاتمی در عمل ناچار گردید، به سوی نوعی ائتلاف عملی با برخی نیروهای خارج از نظام، نظیر نهضت آزادی و ملیون و برخی مستقلها روی بیاورد. اگر بخواهیم باصطلاح از برهان خلف استفاده کنیم، میتوانیم نتیجه بدست آمده پس از انتخابات شوراها را در برابر خود بگذاریم و بسمت عقب حرکت کنیم: بگمان من حالتیکه در انتخابات شوراها اتفاق افتاد، برای تقویت کل جنبش و وارد نشدن سکنه در روند شکل گیری آترناتیو مستقل بهتر از آن بود، که بفرض رأی همه مردم (چون دوم خرداد) به پای خاتمی میریخت. در غیر این صورت این جنبش بود که باید به او باج میداد و حال آنکه از جمله باهمین تاکتیک تلفیقی فشار از بیرون و از درون (که ناشی از دوگانگی وضعیت انتقالی است) بود که جناح خاتمی برای گریز از انزوا و شکست به روشنفکران روی آورد و تشکل صنفی آنان را برسیمت شناخت و یا در مرحله ای مجبور میشود، برای بدست آوردن دل مردم چهارشنبه سوری یعنی -"جشن آتش پرستان"- را برسیمت بشناسد و در شیراز و در کاخ شاهان جشن نوروزی بپا دارد. معنای دیگر این سخن آنست که پس اگر ما شاهد دو رویکرد در میان برپاکنندگان جنبش دوم خرداد هستیم، (که فقط به مقطع شوراها هم مربوط نمی شود) و این شکاف را نیز پدیده نامیمون و بازگشت به قهقرا نمی پنداریم، بلکه آنرا فراشده میدانیم که گریزناپذیر بوده و خصلت اساسی دوران انتقال را تشکیل میدهد و حتی برای شکل گیری آن یکدم از تلاش باز نمی مانیم، پس لازم است با برسیمت شناختن آن، فرمولهای پیچیده و بناچار تلفیقی این دوره گذار را باور کنیم. واقعیت عینی حرکت مردم، با توجه به عقب ماندگی چپها از تحولات شگرف سالیان اخیر، میتواند درس بزرگی برای ما باشد. چه در دوم خرداد و چه حالا در شوراها، و اینکه سیاست نه تنها هنر ممکنات، بلکه مهمتر از آن، هنر ممکن ساختن هم است.

۷- نقش چپ و آترناتیو در حال شکل گیری: برخی از

عناصر آترناتیو و نیروی سوم بیرون از دو جناح نظام حاکم، در همان حد و میزانی که شکل گرفته است، یک واقعیت کتمان ناپذیر است. چنانکه گفتیم، حضور خود را در تحریم انتخابات خبرگان در اعتراضات شگفت انگیز و فریادهای مرگ بر استبداد در خیابانهای تهران، و شماری از تظاهرات و تجمعات دیگر، و در انتخابات شوراها، بگوش همه ما رسانده است. تا اینجا این آترناتیو اساساً در مرزبندی با استبداد فقهاتی و حاکمیت دینی ابراز وجود کرده است. و نیز تا حدودی در مرزبندی با استبداد سلطنتی نشانه های اولیه ای از چهارچوب خود را ارائه داده است، اما در درون خود بشدت دارای طیف بندیهایی گوناگون بوده و در حال شدن است. میتوان به جزئیات بیشتر پرداخت اما اکنون مساله ما تقویت حضور و نقش چپ در شکل گیری این آترناتیو است. این نقش بدلائل خارج از حوصله این نوشته اکنون بسیار کم رنگ و نگران کننده است. و در این میان نقش خود ما بعنوان بخشی از چپ بهیچ وجه متناسب با توان واقعی نیست، در واقع آرایش صفوف چپ و از جمله خود ما بیشتر متعلق به دوران ماقبل دوم خرداد و دوره ماقبل آغاز تحولات سرنوشت ساز است. بنابراین مهمترین وظیفه عاجل ما اکنون آرایش دادن به صفوف خود در انطباق با دوره جدید است. تمام تلاش خود را برای انجام آن بکار بگیریم.

این فرد که از نظر گرایش سیاسی به چیزی شبیه جبهه ملی و مصدقی‌ها نزدیک است در پاسخ به سنوالی در مورد حضور در مراسم ۱۴ اسفند (بزرگداشت مصدق)، می‌گوید که البته به مصدق به عنوان یک الگو نظر می‌کند ولی نه به عنوان رهبر، چرا که اساساً او و دانشجویان نظیر او به "رهبری" و دنبال کسی رفتن اعتقادی ندارند و برای خودشان به اندازه رهبران حق و مسئولیت قائل‌اند. (نقل به مضمون گفته اوست). این نسل با به میدان در آمدن و آغاز زندگی و مبارزه اجتماعی تاثیر خود را در هر گوشه جامعه گذاشته و حتی سازمانهای صنفی سیاسی حکومتی مثل انجمن اسلامی دانشجویان از این تاثیر برکنار نبوده است. این نسل، نیرو و شور زندگی خود را در به حرکت در آوردن جنبش جاری در کشور به کار انداخته و مصرف می‌کند. جنبشی که رو به جلوست و هر روز دامنه گسترده تری پیدا می‌کند. در باره قدرت و دامنه این جنبش می‌توان از زوایای مختلف به ارزیابی نشست، در اینجا، نگاه و اشاره من به موضوع حل و فصل توازن قدرت بین دسته‌های حکومتی است. و اگر هیچ پارامتر دیگری را هم در نظر نگیریم، همین تعیین‌کنندگی جنبش جاری کشور در تغییر توازن قدرت و جا به جا شدن‌ها در دستگاه حکومتی نشانه قوت بی نظیر و گسترده‌گی آن است.

البته پیش فرض بحث در باره تاثیر جنبش کنونی در تغییر توازن قوا در دستگاه حکومتی، نظرگاه و ارزیابی از پدیده دوّم خرداد است. بدین معنی که کسی که دوّم خرداد را یک ترفند رژیم بدانند (چنانکه مجاهدین، بخشی از سلطنت‌طلبها و پاره‌ای از جریان‌ات چپ (مثلاً اتحادیه کمونیست‌ها)، آنرا چنین می‌نامند)، صحبتی هم از موضوع بحث نخواهد داشت. بلکه در بهترین صورت خواهد گفت که رژیم این ترفند و مانور را انجام داده و دارو دسته خاتمی را روی صحنه آورده تا با گمراه کردن مردم از جنبش جلوگیری کند. اگر نگوییم که این نظرگاه هر نوع حضور و وجود مبارزه مردم را حذف می‌کند و آنرا نمی‌بیند و برای آن نقشی قائل نیست. می‌توانیم بگوییم که این نظرگاه در حال حاضر چنین جنبش بزرگ و تاثیرگذاری را نمی‌بیند ولی منکر آن بطور کلی نیست و ترفند رژیم را برای جلوگیری از آن می‌داند. اما اگر کسی پدیده دوّم خرداد را از منظر دیگری ببیند و آنرا جنبش توده‌ای که مهر خود را بر واقعه زد بشناسد، می‌تواند موضوع تاثیر این جنبش در جا به جایی در دستگاه حکومتی و تغییر عظیم توازن قدرت را ببیند.

خوشبختانه در سازمان ما کسی در پریشان‌گویی امثال مجاهدین شریک نبوده و کنگره ستم در ارزیابی از پدیده دوّم خرداد انتقادهای به جانی از عدم هوشیاری ما و پیوند نداشتن با جنبشی که وجود داشت و پیش می‌رفت کرده است. چون در اذهان ما بینشی که با کار و مبارزه در سطح توده‌ای بیگانه است خلجان دارد، نتوانسته‌ایم از آن تجربه و آن انتقادهای در انتخاب تاکتیک بعدی بهره بگیریم.

بهر حال خلاصه این صحبت‌ها آن است که از دوّم خرداد تاکنون، بحران و حرکت مستقیم مردم از پائین باعث جا به جانی در دستگاه حکومتی و تغییر توازن قدرت شده است. و این وجه بارز تفاوت میان "دعوی بالائی‌ها" با دوره‌های پیشین آن است. و این تفاوت بزرگی است که در برخورد این دسته‌های حکومتی با یکدیگر تاثیر تعیین کننده دارد. و از آن جا که دعوی کنونی در میان دسته‌های حکومتی ناشی و زیر تاثیر همین جنبش پائین است، دگرگونی فضای سیاسی کشور نیز که در مسیر گسترده و عمیقی قرار گرفته، ناشی از همین جنبش است و نه آن گونه که نگرش مجاهدینی مدعی است:

"ترفند و برنامه جناح خاتمی برای گمراه کردن مردم!

۲- موقعیت و مناسبات "بالائی‌ها": حکومتگران در ضعیف‌ترین و آشفته‌ترین وضعیت هستند که در حیات بیست ساله آنان بی سابقه است. این موضوع را می‌توان در وجوه و بخش‌های مختلف حکومت بررسی کرد،

خودشان تاثیر گذار بوده است. یکی، نقش رهبری و ساخت آن. به ویژه در حیات خمینی، و دیگری وفات توده حمایتی آنها در دنباله روی از کل نظام و رهبری آن. و این عامل دوّم خود را در دوره "شورش بنی صدر" نشان داد. بنی صدر وقتی دعوا را از میان حلقه حکومتی به خیابانها کشاند و خواست از نیروی حمایتی استفاده کند، چیزی از آن توده حامی و پشتیبان رژیم را در اطراف خود ندید، اگر مردمی به او توجه کردند همان بخش اپوزیسیون رژیم بود که به همراه بخشی از سازمانهای اپوزیسیون با او راه آمدند. بهر حال غرض از این حاشیه رفتن، که فرصت دیگری برای بحث می‌خواهد، این است که بطور خلاصه مسئله توازن قدرت در میان دسته‌های حکومتی از بالا و در میان خودشان بطور اساسی حل و فصل می‌شد. و این وضع چنان بود که اگر دسته‌ای یا مهره‌ای سقوط می‌کرد هیچ نور عافیتی را نمی‌دید. مثال آن حذف خط امام (جناح چپ) در اوائل سال ۷۰-۷۱ و خانه نشین شدن همگی آنها بود. و بدتر از آن وضع، حالتی است که بهزاد نبوی بعد از دوّم خرداد در مصاحبه‌ای گفت که ما "تا قبل از دوّم خرداد هر روز منتظر دستگیری و حتی اعدام بودیم." خاتمی هم از زمره همین کسان بود که اگر دوّم خردادی نبود، به جرگه فراموش شدگان تاریخ می‌پیوست.

از بعد از جنگ و دهه هفتاد، تحولاتی در کشور پیش آمد که مکانیسم حل و فصل توازن قدرت میان دسته‌های حکومتی را رفته رفته از کار انداخت و اوج آن در دوّم خرداد بود که مکانیسم دیگری این توازن قدرت را رقم زد. در مورد این تحولات قبلاً در کنگره سوم و در بحث در باره زمینه‌های دوّم خرداد، نیروهای سازمان صحبت‌های لازم را کرده‌اند و در سطح عمومی هم در این مورد سخن بسیار گفته شده است. نام بردن از پاره‌ای عوامل مهم برای ادامه بحث مفید است. از دست رفتن خمینی در دستگاه رهبری، ریزش پایه توده‌ای حکومت و بخش مهمی از نیروهای سازمانگر آن که بطور کلی حساب خود را از خط و ربط دسته‌های مختلف درون حکومت جدا کردند، و از همه مهم‌تر جوان شدن جمعیت کشور از جمله این تحولات‌اند. این آخری یعنی جوان شدن جمعیت کشور اهمیت تعیین کننده‌ای در سیر تحولات کشور داشته و خواهد داشت. این نسل پیوند چندان با انقلاب ۵۷ ندارد بهمین دلیل وجه مختلف آن را، چه وجه انقلابی و چه ضد انقلابی، بطور مستقیم از آن خود نمی‌داند. حکومت ارتجاعی اسلامی را تجربه کرده و به آن پشت کرده است. هیچ آینده روشنی در شرائط موجود برای خود نمی‌بیند. این نسل چون نسل ما شکست خورده و خسته نیست بر عکس در اوج انرژی زندگی خود همه چیز می‌خواهد. و بدلیل اوضاع و احوال زندگی بشر امروزی و دنیای کوچک شده "اگر نخورده نان گندم ولی دیده دست مردم"، پس انتظار بالایی از زندگی دارد و در مقایسه با نسل ما بسیار آگاه‌تر و هوشیارتر است و البته زندگی در جامعه‌ای بعد از یک انقلاب بزرگ (هر چند شکست خورده) و جنگ طولانی، تفاوت بسیاری با زندگی در جامعه‌ای ساکن به بار می‌آورد. اگر چه تربیت کلاسیک و سنتی حزبی و تشکیلاتی نداشته اما نشانه‌های از رشد سیاسی و آگاهی بروز می‌دهد و خصوصاً بینش نویی در زندگی سیاسی را نمایش می‌دهد که در مقایسه با نسل ما، فاصله بیش از یک نسل زندگی را دارد و برآستی غبطه خوردنی است. برای مثال نگاه کنید به جلسه دانشجویان و خاتمی در روز شانزده آذر (روز دانشجو) در دانشگاه صنعتی. دختر و پسرهای دانشجو در پرسش و پاسخ با خاتمی چنان با گردن افراشته و از موضع برابر حقوق و در عین حال مدعی، خاتمی را زیر سوال گرفته بودند که صحنه‌های برخورد دانشجویان در اروپا و کشورهای پیش رفته با رهبران پیروان سیاسی در مقایسه با آن کم‌رنگ است. و این اطمینان خاطر را به بار می‌آورد که این نسل زیر بار برو و یا "مُفتون و شیدای رهبری شدن"، نیست. و یا در سخنان منوچهر محمدی در آخرین مصاحبه رادیویی‌اش در اسفند ماه ۷۷ می‌شُود، همین نشانه‌ها را دید.

بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

آخوندهای سرشناس قم، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و تمامی تشکلهای است که با نام انجمن اسلامی فعالیت می کنند مانند انجمن اسلامی دانشجویان، معلمان و غیره (این گروهها به جز مجمع روحانیون و مجمع مدرسین، یک شورای هماهنگی برای فعالیت مشترک دارند). خانه کارگر و حزبی که اعضای ستادهای انتخاباتی و بعضی دیگر از یاران خاتمی زیر نام "جبهه مشارکت اسلامی" ساخته اند، نیز در این طیف جا می گیرند. سازمان های این طیف نیروی سیاسی و تشکیلاتی خاتمی را به وجود آورده و سازمان می دهند. این طیف از جهت آنکه در مقابل طرفداران بازار و بخش خصوصی حول شعار عدالت اجتماعی و اقتصاد دولتی فعالیت می کرد به چپ معروف شده بود. در حال حاضر هم علیرغم تعدیل ها و تغییرهای در برنامه اقتصادی آنها، در مقایسه با سایر گروههای حکومتی بیشتر از عدالت اجتماعی و کنترل دولت بر بخش خصوصی و اقتصاد برنامه ای و انواع مدل های تامین اجتماعی صحبت می کنند. در حوزه سیاسی و اجتماعی نیروهای این طیف تفاوت هایی با گذشته نشان می دهند. به ویژه بر سر مسئله ولایت مطلقه فقیه و حاکمیت مردم، مواضع کنونی آنها آنچنان از نظر گاه و برنامه جناح محافظه کار روحانیون حاکم دور شده که از نظر فقهی حاکم به ارتداد رسیده اند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اعلام کرده که ولایت مطلقه فقیه متوجه شخصیت حقوقی، یعنی دولت اسلام، است و اختیارات آن یعنی اختیارات دستگاه دولت. و در توضیح آن به تاریخچه مطرح شدن و تصویب این اصل که آنرا "اصل مترقی" می نامد، اشاره دارد که این اصل در دعوی سالهای اول انقلاب بین حق دولت و مالکیت آن و حق بخش خصوصی به میان آمد و آنها از این اصل برای پیش بردن امر مالکیت و اقتصاد دولتی در برابر مالکیت و حقوق بخش خصوصی که بر مبنای فقه سنتی غیر قابل تعرض و نقض بود، دفاع کرده اند. در مورد مسئله حقوق مردم در رابطه با قدرت سیاسی و دولت، نظر نیروهای این طیف همگون نیست و از مواضع محافظه کارانه و شل کن و سفت کن آخوندهای آن تا موضع صریح انجمن ها و تشکلهای دانشجویی را بر می گیرد. همین طور است موضع در مورد آزادی سیاسی و احزاب و غیره. مجاهدین انقلاب اسلامی به نعل و به میخ می زند، دانشجویان صریح موضع می گیرند و سعید حجاریان مدیر روزنامه «صبح امروز» و مفز متفکر تیم خاتمی می گوید: «دولت در ایران از چهار مرحله تکاملی می گذرد. مرحله رهبری فرهی (کار سیماتیک)، مرحله کارگزاری، مرحله مشارکت (به معنی شرکت قانونمند و منظم همه گروههای خودی در حکومت) و بالاخره مرحله آخر که فشارهای اجتماعی دایره را گسترده کرده» و همه گروههای شهروندان کشور شرکت می کنند و پلورالیسم متحقق می شود». او می گوید که در حال حاضر مرحله سوم (مشارکت) در جریان است. (۱)

موقعیت این طیف تا قبل از دوم خرداد تا حد به حاشیه رانده شدن و حذف تقریباً کامل از جایگاههای کلیدی در دستگاه قدرت، رسیده بود. جنبش مردم که با استفاده از فرصت دوم خرداد، برای مقابله با نیروی اصلی و حاکم جمهوری اسلامی کاندای این طیف را سپر کرد و پوزه ولایت فقیه را به خاک مالید، موقعیت این طیف را دگرگون کرد و آن را بر کشید. به همین دلیل من فکر می کنم که اگر هیچ کس نداند رئیس سابق کتابخانه ملی و متولیان امامزاده های درجه دوم کشور، و آنها که تا قبل از دوم خرداد در خطر دستگیری و اعدام بودند، بخوبی می دانند که موقعیت کنونی آنها ناشی از چیست و بر چه تکیه دارد. و هم چنین می دانند که قرار گرفتن آنها در این جریان و پیش آمدن جنبش تا همین جا هم آنها را در راه بدون بازگشتی قرار داده و تنازع با گروه اصلی روحانیان حاکم به جایی رسیده که هرگونه فروکش جنبش مردم و یا عقب نشینی آن به چه روزگار سیاهی برای آنان خواهند انجامید. روزگاری که برای خاتمی بازگشت به همان کتابخانه ملی یک رویا خواهد بود و

در اینجا من به دو موضوع که از نظرم وجه مشخص و متفاوت این دوره است اشاره می کنم. رابطه جناح های حکومت و احتمال اتحاد آنها، و وضع دستگاههای سرکوب.

الف- رابطه جناح های حکومتی تحت تاثیر عوامل مختلف که مهمترین و تعیین کننده ترین آن همان بحثی است که در قسمت پیش آوردم به وضعیتی رسیده که امکان همگرایی و همراهی آنها را تقریباً منتفی کرده است. برای ادامه بحث اشاره مختصری به جناح های موجود حکومتی لازم است. چهار دسته بندی در درون حکومت فعال اند. ۱- محافظه کاران یا راست سنتی که بخش مهم روحانیون حکومتی را در جامعه روحانیت مبارز تهران و جامعه مدرسین قم و بین مدرسین و مراجع تقلید شامل می شود باضافه جمعیت موفته اسلامی و "جامعه اسلامی اصناف و بازار" و همه تشکلهای که از انجمن اسلامی های اولیه انشعاب کرده و با عنوان مثلاً جامعه اسلامی مهندسیان و یا معلمان و یا دانشجویان و غیره زیر یک چتر به نام تشکلهای همسو با جامعه روحانیت مبارز فعالیت می کنند. اینها بر مجلس و شورای نگهبان و قوه قضائیه، رادیو و تلویزیون و بنیادهای مالی و اقتصادی مسلط اند و در میان فرماندهان نظامی و انتظامی دست بالا را دارند. موضع آنها: اداره کشور بر اساس فقه اسلامی، دفاع مقدس از مالکیت و بخش خصوصی و به ویژه بازار و تجارت، مخالفت با هر نوع دگراندیشی، مخالفت با ساخت و کارهای دمکراسی و حاکمیت اراده مردم در تعیین حکومت و دخالت در سیاست و اعتقاد به "نصب حاکم از جانب شارع و معصوم" و غیره. در سیاست خارجی علیرغم هسته فکری "فرنگی ستیزی" و مخالفت با زندگی امروزی و غربی (که بنیاد آنها را بر باد می دهد) بشدت فرصت طلبند. و برای پیش برد کارشان همان گونه می کنند که میرزا آقا خان نوری جانشین امیر کبیر می گفت و عمل می کرد "ریش شان را در ماتحت الاغ فرو می کنند، بیرون می آورند و عمل می شویند و گلاب می زنند". این گروه بیشترین ضربه ها را از جنبش موجود نوش جان کرده، در موضع تدافعی قرار گرفته طرحهای متعددی برای مقابله در پیش گرفته که اغلب ناموفق بوده است.

II- گروه کارگزاران سازندگی (یا راست مدرن): که در حقیقت گروه کارگزاران رفسنجانی است. بدنه اصلی مدیریت دستگاههای اجرایی را در اختیار دارند. نظر و برنامه آنها توسعه سرمایه داری به شیوه "پنج ببر آسیاست" و مدل دولت توسعه آنها هم همان دولت های با دست آهنین آسیای شرقی در دوره توسعه است. بدلیل رانده شدن و زیر فشار بودن از جانب گروه مسلط (محافظه کاران) مجبور به مبارزه با انحصارطلبی آنها شده و برای بهره برداری از جو سیاسی جامعه در مورد آزادی و دمکراسی و جامعه مدنی دم تکان می دهد. خصلت و شیوه عمل آنها بر همان روال سنتی و جا افتاده پیشکاران و کارگزاران و دبیران حکومت های ایرانی با فرهنگی دیرین، است. یعنی فساد و فرصت طلبی بیکران. و انتخاب نام "کارگزاران" برای خصلت نمائی آنها بسیار گویاست. این گروه از برکت امتیازهای دولتی به ثروت و مالیه زیادی رسیده و جنگ و دعوایی که جناح راست علیه ثروت های باد آورده" براه انداخته متوجه اینهاست که شکاف بین آنها را بیش از پیش کرده و علیرغم تلاش این گروه، هیچ نشانه ای از نزدیکی جناح راست (بازار) با آنها دیده نمی شود که در این میان عامل فشار متحدين جناح راست علیه کارگزاران موثر بوده است. ائتلافی که کارگزاران با جناح خاتمی دارد برای مقابله با همین فشار جناح حاکمه راست به وجود آمده و بخشی از اعضای اصلی آن چندان از این ائتلاف خوشنود نیستند. این گروه در مقایسه با سایر دسته بندی های حکومتی بیشترین ظرفیت را برای انطباق با برنامه سرمایه داری جهانی داراست.

III- گروه های خط امام یا باصطلاح چپ حکومتی: که شامل مجمع روحانیون مبارز تهران و مجمع مدرسین و محققین حوزه قم و معدود

بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

بعضی‌های دیگر هم تکه بزرگشان، گوش‌شان.

IV - گروه‌های نفوفاشیست. این گروه‌بندی که ترکیبی از عناصر به قول خودشان "آرزشی" یعنی مقصد به آرمانها و احکام انقلاب و اسلام، و گله‌ای از مزدوران و بیکاره‌ها و جوانان بی ریشه و لمپن است، شکل‌گیری‌اش به پایان جنگ بر می‌گردد. عناصر "آرزشی" که در درون گروه‌بندی نیروهای خط امام و چپ حکومت بودند، از دوره رفسنجانی سرخورده شدند و با مواضع و حرکت گروه‌های خط امام هم اختلاف پیدا کرده و از آنها منشعب شدند و بعد از یک انسجام اولیه به فعالیت‌های تند و تیز دست زدند. این عناصر که از سرداران جنگ و جبهه بودند و به همین دلیل جایگاهی در دستگاه حکومتی یافته بودند، در رده‌های میانی فرماندهی نظامی و انتظامی و اطلاعاتی نفوذ داشته و مشغول بوده و هستند. ری شهری و حزب منحل شده‌اش یعنی "جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی" در صدد بودند که نیروهای این طیف را سازمان دهد که ناکام ماند از سرشناس‌های فعال و علنی نیروهای این طیف الله‌کرم، ده‌نمکی، و مهدوی نصیری‌اند و نیروهای آنها حول و حوش هفته نامه شلمچه سابق و جبهه کنونی، ماهنامه صبح و بعضاً کیهان و غیره جمع و جور می‌شوند. (۲) آنها با زندگی و تمدن جدید از اساس مخالف‌اند و از همین زاویه با سرمایه‌داری و امپریالیسم و غرب و غیره و خواهان بازگشت به "زندگی طبیعی". اینان معتقدند که زندگی کنونی انسان از مسیر طبیعی و سالم اولیه خود خارج شده و به انحراف رسیده و در حال نابود کردن همه چیز است و از مشالهای زیست محیطی و دلایل اکولوژیک و غیره نیز استفاده می‌کنند. (۳) بشدت یهود ستیزند و با هر چیز که با احکام اسلامی (از نظر آنها) اندک تفاوتی داشته باشد دشمن‌اند. به اقتدا و پیروی بی چون و چرا مردم از یک رهبر و مرجع دینی قائل‌اند، دم‌کراسی و رای را انحراف از زندگی طبیعی دینی می‌شمارند. اینها که با وجود تعداد کم از سازماندهی فاشیستی و فعالی برخوردارند و بسیار پر تحرک عمل می‌کنند، در ائتلاف با جناح راست محافظه‌کار بوده و قلعه‌کوب خامنه‌ای‌اند، اما در عین حال اینها بیش از حد خودشان تاثیر گذارند. موضع و تحلیل آنها از اوضاع کنونی از زبان ماهنامه صبح (بهمن ۱۷۷) چنین است: "پیروزی آقای خاتمی حتی برای خود ایشان و ستادهای انتخاباتی و نیروهای سیاسی حامی وی غیر قابل پیش‌بینی و خارج از انتظار بود از این رو احراز اکثریت قاطع آرا توسط ایشان اغلب موازنه‌ها و معادله‌های سیاسی در عرصه ملی و بین‌المللی را در رابطه با ایران دچار دگردیسی نمود از یکسو هواداران و فعالان حامی او را که سالها ظم تلخ شکست نومیدی، انزوا و بی‌اعتنایی را (بعضاً به ناحق) چشیده بود با انواع توهمات و خواب‌گردیها و خویش‌پندار مواجه ساخت و.... بازار گمانه‌زنی و خیال‌پردازی تحلیل‌های سیاسی محافل لیبرال را در حد گفت و گوهای عامه‌پسند و هذیان‌گویی تقلیل داده بود... در جبهه مقابل جو تردید، ابهام و انفعال و یاس در میان بسیاری از جریانهای انقلابی و دینی سایه افکند... هنر بزرگ تئوریسین‌ها و رهبران فکری و سیاسی جبهه‌ای که شاید بتوان طیف گسترده آن را به عنوان جبهه مقاومت اسلامی باز شناخت این بود که توانستند از انفعال و یاس مردم و نیروهای انقلابی در مقابل این سیلاب متعفن و آلوده لیبرالی جلوگیری کنند... این جبهه متشکل از دو گرایش عمده بودند. ۱- گرایش محافظه‌کاران مذهبی که مسامحتاً و در یک تعبیر نارسا به جناح راست جمهوری اسلامی شناخته می‌شود و رهبری آن را جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین و برخی آیات و مراجع برجسته و هیئت‌های مؤتلفه بر عهده دارند. ۲- گرایش دوم نیروهای چپ رادیکال و انقلابی حزب‌اللهی که اصولاً از حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبری معظم انقلاب اسلامی الهام می‌گیرند... این دو گرایش در یک حرکت با انگیزه‌ها و اهداف متفاوت، در مقابل مسوج و یروس لیبرالیسم

معطوف به غرب مقاومت کردند و دستاوردهای خوبی در انهدام اتحاد شوم وابسته‌گرایان و سرکوبی دشمنان مردم و انقلاب و نظام کسب کردند... این تحلیل ماهنامه صبح که صراحت و روشنی کافی دارد نشان می‌دهد که عمق شکاف بین گروهها تا چه حد است و هم‌چنین اعلام می‌کند که نفوفاشیست‌ها مولف خود یعنی جناح راست را به خیال خود به کار گرفته تا پیش روی کند. البته حضور و تاثیر این گروه اگر چه به عنوان عامل فرعی، در دور شدن گروه‌های اصلی حکومت از یکدیگر عمل می‌کند.

با در نظر گرفتن این تصویر از گروه‌بندی‌های حکومتی و مجموعه عوامل عمل‌کننده در رابطه میان آنها، از نظر من همگرایی در میان این گروهها اگر محال نباشد، بجزرات می‌توان گفت که هزینه آن از جانب جناح طرفدار خاتمی قابل پرداخت نیست. و این بدلیل حضور و نقش جنبش موجود در تغییر توازن قوا در بالاست. اگر چه اختلاف نظر و مواضع و برنامه گروهها هم نقش بازی می‌کند ولی خود همین اختلاف نظر هم دامنه کنونی‌اش را از فشار مطالباتی مردم گرفته است.

ب- دستگاه‌های سرکوب و امنیتی: ویژه‌گی دیگر حکومت در این دوره، بحران درون دستگاه‌های سرکوب و امنیتی آن است. فساد مالی و اداری ابعاد گسترده‌ای در این دستگاه پیدا کرده و باعث نارضایتی و سست شدن رده‌های پائین و بدنه آنها شده است. نفوذ سرویس‌های امنیتی خارجی (سیا و موساد) در دستگاه‌های اطلاعاتی حکومت، که از زبان محسن رضائی در آمد، واقعیت مهمی را بیان می‌کند. اگر چه این سردار نسبتاً کودن، این موضوع را برای دفاع از خود (توجیه فرار و پناهندگی پسرش) عنوان کرد و در عین حال فکر کرد که تئوری "توطئه خارجی‌های" خامنه‌ای در مورد جنایت‌های اخیر را باد می‌زند، ولی می‌باید در مورد گفته او، که از جانب همه سخن‌گویان جناح راست تکذیب شد ولی نیروهای جناح خاتمی چندان چیزی در باره آن نگفتند، تأمل کرد. به نظر من از واقعیتی صحبت کرد که امری تقریباً رایج در روابط سرویس‌های اطلاعاتی است اما از پرده بیرون افتادن این ماجرا در موقعیت کنونی بحران حکومتی، هم از یک سو انسجام و اعتماد درونی این دستگاه‌ها را بهم می‌ریزد و از سوی دیگر احتمالاً از جانب خاتمی و طرفداران او به عنوان دلیلی برای ضعیف کردن طرف مقابل در این دستگاهها به کار گرفته شده و خواهد شد.

اما عامل مهم بروز بحران درون دستگاه‌های سرکوب، سرایت همان بحران عمومی سیاسی، که دستگاه حکومتی را زیر تاثیر گرفته، به این ارگانهاست. ازگان سرکوب ویژه فقهای حاکم یعنی سپاه پاسداران، یکپارچگی سیاسی خود را دیگر چون گذشته ندارد و یا لاقلاً می‌توان گفت که بدنه آن چنین وضعی دارد. نشانه آن عدم پیروی بخش اعظم این بدنه در دوم خرداد از دستور صریح فرماندهی و نماینده ولی فقیه در جانب‌داری از ناطق نوری است که مطبوعات طرفدار خاتمی آنرا به تفصیل رو کردند. ادامه کشاکش‌ها و رسیدن کار به افشا نقش وزارت اطلاعات در جنایت‌های اخیر و قرار محاکمه فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی و افسران او به اتهام شکنجه شهرداران، هم اعتماد به نفس جنایتکاران فعال درون این دستگاهها را زائل می‌کند و آنها را که هنوز سرنوشت جانبان دستگاه رژیم سابق بعد از قیام را به یاد دارند و می‌دارد که به فکر جمع کردن دست و پای خود حتی قبل از قیام بعدی بیافتند، و هم انسجام درونی آنها را چنان بهم می‌ریزد که توانائی این دستگاهها دیگر تناسبی با وظائف آنها در لحظه‌های بزرگ و خطیر را نداشته باشد. ضرورتی ندارد که در باره اهمیت آمادگی و یکپارچگی و بُرائی دستگاه سرکوب در یک حکومت استبدادی صحبت کنیم، هر طفل تازه پا در سیاست هم آن را می‌داند و بی‌شک خاتمی و سایر سرمداران حکومت ارتجاع اگر نه بیشتر، کمتر از ما به این اهمیت آگاهی ندارند. و اینکه در مرحله کنونی کشاکش‌ها، کار به اینجا کشیده خبر از بُزرگی بحران می‌دهد.

بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

برساند. آیا ما در این منطقه با ریسک مخالفت دیپلماسی آمریکا مواجهیم؟ به نظر من این طور نیست، ناظران آمریکایی بیشتر بر برداشت‌های مثبت و آنچه می‌توان از این سفر آموخت متمایل بودند. بطور کلی سرمایه‌داری جهانی با برنامه حساب شده و روشنی که در گذشته وجود نداشت و با هماهنگی بیشتر به اوضاع ایران برخورد می‌کند.

بحث و نتیجه: مجموعه مشخصاتی که بر شمرده شد وضعیتی را نمایان می‌کند که همان بحران سرنوشت است. نکته تازه‌ای نیست اگر بگویم که شاهد پایان گرفتن یک دوره مشخص از تاریخ کشور هستیم. در چنین وضعیتی، در برخورد به تحولات و جنبشی که در جریان است، ضرورت دارد که ما خودمان را واریسی مجدد کنیم که چه کرده‌ایم و چه می‌کنیم و در آینده چه کنیم. یعنی باید با یک نتیجه‌گیری روشن، نحوه دخالت برای کمک به پیش‌روی جنبش را معین کرد.

پیش از ورود به این بحث یادآوری نکته‌ای ضروری است. در نزه هر کس و هر نیروی سیاسی، نحوه دخالت در یک وضعیت مشخص به هدفهای اصلی و روش‌های کلی اصول به آن هدفها بر می‌گردد. یعنی تلاش در یک مرحله مشخص که برای رسیدن به یک هدف مرحله‌ای است (تاکتیک) بر مبنای پیش‌روی به سوی هدف نهایی (استراتژیک) و بر زمینه مشی و روشی است که این پیش‌روی را تضمین می‌کند ولی روشن است که اینها معادل یکدیگر نیستند. بهمین دلیل ممکن است با هدفهای نهایی بکلی متفاوت، در مراحل تاکتیک‌های مشابه‌ای داشت. هدف اصلی ما مبارزه با سرمایه‌داری و برای خود حکومتی مردم است و حکومت نکبت موجود منافع پیش‌روی ماست که باید سرنگون شده و از سر راه جاروب شود. اما چگونگی این سرنگونی از خود سرنگونی مهم‌تر است. تجربه تاریخی جهانی جنبش ما این آموزه را داشته که هدف اصلی، جز از راه خود سازمان‌یابی توده‌ای و حرکت و مبارزه خود طبقه، معنا ندارد و این فقط یک راه کار که خود کار است. یعنی آنکه خود مردم از پائین فعال شوند و نه آنکه گله‌وار رهبری شوند، بلکه در قدم به قدم مبارزه خود فرا گیرند که چه گونه خود را سازمان دهند و چگونه کارها را اجرا کنند و آگاهی و مسئولیت فردی خود را بالا برند و توانا شوند که همه امور را مستقیماً در دست به گیرند یا نظارت فعال داشته باشند. نه آنکه بعنوان سربازان یک جبهه جنگ، تحت امر و رهبری این یا آن رهبر کارسماتیک و این یا آن حزب و گروه سیاسی (هر چند با شعار و برنامه‌ریزی) عمل کنند و بعد از پیروزی در جنگ و سرنگون کردن حکومت وقت، باز هم چشم به دهان همان رهبران باشند که کار را پیش برند و خود منفعلانه پی‌کار خویش گیرند. در چنین صورتی، جز تکرار دور زندگی جهنمی طبقاتی تاکنونی چیزی نخواهد بود. تجربه تمام کشورهایی که توده‌های آن این گونه عمل کرده‌اند، با وجود رهبری‌هایی که دهه‌ها هم پنجه در پنجه ارتجاع جهانی انداخته بودند و کمتر از بعضی مدعیان پرگو، پاکباخته نبودند، گواه آن است. چه واقعی جز به وسیله خود مردم و طبقه و برای خود مردم و طبقه، نه چیزی می‌خواهد و نه می‌تواند به چیزی برسد. بر این اساس چه مجبور است که همیشه حرکت مردم از پائین را مینا کند. و این حرکت بر دینامیسم درونی خود استوار است و نه به اراده و خواست این و آن، و در هر لحظه از زمان ظرفیت و توان معینی دارد و قابل کش و قوس دادن اضافی نیست. اگر مبنای تاکتیک‌ها توده‌ای باشد و نه سکتاریستی، ضرورت‌های آن هم باید در نظر گرفته شود. در مبارزه بر مبنای تاکتیک توده‌ای، انتخاب راه و ابزار پیش‌روی باید از منظر توده‌ها دیده شود و نه از منظر دسته‌های انقلابی و یا بدتر از آن از دید انقلابیون حرفه‌ای، چرا که توده‌ها در هر لحظه از مبارزه مایل به پرداخت هر هزینه‌ای، مانند انقلابیون و حرفه‌ای‌ها نیستند. علاوه بر این تاکتیک توده‌ای بر وسیع‌ترین و بزرگترین بخش جمعیت تکیه دارد و نه بر اقلیتی از توده‌ها. و لذا ابزارها و روشها

۳- موقعیت اقتصادی. اینهم به لحاظ درماندگی و بحران به صورت بی‌سابقه‌ای در آمده است. کشوری که از رانت نفتی زندگی می‌کند، وقتی که قیمت نفت می‌شکند روزگار بهتری ندارد و اگر در نظر بگیریم که سرمایه‌داری ایران خود بحرانی و فلج بوده و به ریز و به پاش و فساد و هزینه بالای یک دولت ایدئولوژیک و استبدادی هم بر آن بار شده بوده، نتیجه جز آنکه هست نخواهد بود. بهرحال بنا بر پیش‌بینی‌ها در دو سال آینده هم اقتصاد ایران بیش از دو درصد رشد منفی خواهد داشت و وضع بدتر می‌شود. فشار زندگی بیش از هر گروهی بر دوش مزد و حقوق‌بگیران و بیکاران و بی‌چیزان است که به راستی در حال له شدن‌اند. این فلاکت اگر چه کارگران را به مبارزه کشانده ولی مبارزه‌ای تدافعی. اگر چه با بحران عمومی سیاسی و جنبش موجود که حالت تعرضی در حوزه سیاست بخود گرفته هماهنگ نیست، اما راهی ندارد جز آنکه با جنبش سیاسی پیوند به خورد تا همان حقوق‌های عقب‌مانده هم پرداخت شود. واقعیت این است که با وجود قیمت کنونی نفت و بحران سرمایه‌داری در آسیای شرقی و سایر نقاط، بهبود بزرگی در وضع اقتصادی نمی‌توان پدید آورد اما هر رفتاری هم که بخواد عملی شود از کانال سیاست و حل مسئله سیاسی کشور می‌گذرد. و البته با وجود حکومت نکبت و جنایت اسلامی و آنهمه هزینه‌های ناشی از تشنج آفرینی، چیزی باقی نمی‌ماند که به کارکنان پرداخت شود و فقط تحت فشار و تحمیل سیاسی می‌توان سر و صورتی به اینکار داد.

۴- موقعیت بین‌المللی: این موضوع هم تازه‌گی خود را یافته است. تا قبل از دوم خرداد سیاست جهان سرمایه‌داری در مورد ایران به یک بن‌بست صوقت دچار آمده بود که به شکل نوعی تحریم و بایکوت رسید یعنی نه اروپا و نه آمریکا که به لحاظ سیاسی در ایران و خاور میانه فعال‌اند، دستگیره‌ای نداشتند که از طریق آن در اوضاع ایران دخالتی کرده و ابتکاری به زنند. آمریکا که در قطع روابط بود، اروپا هم بعد از دادگاه میکونوس به انجماد روابط رسید. در حقیقت این دو قطب سرمایه، اکثرناتیوی را هم در صحنه ایران پیدا نمی‌کردند (حتی در اپوزیسیون) که بشود با تکیه بر آن سیاست معین و مشخصی را پیش برد. به این لحاظ سیاست بین‌المللی برای دوره‌ای هر چند کوتاه در باره ایران آچمز شده بود. اما بعد از دوم خرداد اوضاع تغییرکنکی و کیفی کرده است اروپا و آمریکا هر دو به این ارزیابی رسیده‌اند که در شرایط جدید می‌توان سیاست فعالی را دنبال کرد و تغییرهای لازم را تدارک دید، بنابراین هر دو قطب علیرغم اختلاف‌ها و شیوه برخورد بر سر اینکه راهی گشوده شده متفق‌اند و فعال شده‌اند این موضوع را می‌توان از زبان وزیر خارجه فرانسه "هیرودرین" که در سپتامبر ۹۸ از ایران دیدار کرد، در مصاحبه با مجله "تحقیقات ژئوپلیتیک" فرانسه شنید: "ما دریافتیم که ارزیابی‌هایمان از پرزیدنت خاتمی و دولت او کاملاً درست بوده و ضمناً متوجه شدیم که هنوز جناح‌های نیرومندی وجود دارند که یا به دلیل تعلق خاطر به سیاست‌های اولیه و یا بدلیل تمایلات ضد خارجی در مقابل این تغییرات ایستاده‌اند... من با این تصور به ایران رفتم که رئیس‌جمهور با مشکلات ساده‌ای رو به روست و در بازی خود برنده شده است. درست بر عکس، قصد ما این است که در این مرحله از تحولات، چه از لحاظ سیاسی و فرهنگی و چه از لحاظ اقتصادی حضور بیشتری داشته باشیم تا نیروهای طرفدار دگرگونی دریابند که از پشتیبانی ما بعنوان نیروی مطمئن در خارج برخوردارند. ما کاملاً آگاهیم که این فرایند دگرگونی با موانع متفاوتی روبرو خواهد شد، عقب‌گرد خواهد داشت، و آشفتگی‌های روی خواهد داد. ما برای همه اینها آماده‌ایم." و در باره سیاست آمریکا برخورد با خط اروپا می‌گوید: "... به نظر من دولت آمریکا در این جریان، منطقی عمل کرد و به موضع افراطی کنگره تاسی نکرد. آیا موضع آمریکا این است که ما را تحریم کند؟ نه. در واقع به همین دلیل است که توتال توانست قسراً داد خود با ایران را به سرانجام

بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

در خدمت حرکت و پیش روی بزرگترین بخش جمعیت است. با این مقدمه بینیم با پدیده جنبش موجود چه می کنیم. برای ساده تر کردن بحث در دو بخش جداگانه یکی جنبش عمومی و دیگری وضعیت مزد و حقوق بگیران و چپ در درون آن، واری می شود.

الف- جنبش عمومی: همانطور که در مورد مشخصات آن آمد، جنبشی است با ابعاد گسترده و تاثیر بی سابقه. وزن اصلی این جنبش با جوانان است (زن و مرد) و تشکل های آنها، خصوصاً دانشجویی، نقش مهمی در حرکت ها و حتی در سمت و سو دادن جریان دارد. (۴) علیرغم خودجوشی، گروه های منتقد درون حکومت و حاشیه آن و از آن مهم تر و برجسته تر، گروه های سابقاً حکومتی که حالا از آن جدا شده و به بیرون رانده شده اند، در این میان نقش بازی می کنند و این گروه های سابقاً حکومتی هسته آن چیزی را می سازند که به جریان ستم معروف شده است. از طرف دیگر زمینه و راه های علنی بروز افکار عمومی به وجود آمد، که خود بر جریان تاثیر می گذارد. دیسکور (گفتمان) سیاسی جامعه، چپ بصورت کلاسیک و سنتی آن نیست. ولی نشانه هایی مانند پرفروش شدن آثار مارکس و غیره، ظرفیت و اقبال جامعه به آرمان های چپ را بازتاب می دهد. وضعیت اقتصادی، زندگی و مبارزه مزد و حقوق بگیران یعنی طبقه بزرگ کارگر ایران را به حال تدافعی در آورده و امکان های بی چیزان و بیکاران را برای شرکت فعال در سیاست کمتر کرده اگر چه آنها را به صورت ماده انفجاری فشرده کرده است. اما این همه مانع از آن نیست که نسل جوان این گروه های اجتماعی و طبقه کارگر از شرکت در جنبش عمومی بر کنار باشند، بر عکس حرکت های وسیع توده ای، چه در انتخابات ها و چه در نمایش های خیابانی، با اینهاست که شکل می گیرد.

اپوزیسیون رسمی در خارج از کشور از طریق اقدام های دفاعی از جنبش، که در سطح نسبتاً خوب و بالائی انجام می دهد، آنرا یاری می کند و هنوز در زمینه های دیگر وارد نشده است، و بعضی هم چون مجاهدین که اصولاً میانه ای با حرکت از پائین مردم ندارند و درصدهند که مسئله قدرت سیاسی را در جنگ بین خودشان و حکومت فیصله دهند، منکر موجودیت جنبش کنونی هستند.

اگر چه مضمون اصلی حرکت های جنبش مردمی، سرنگونی رژیم را در خود دارد، اما سطح بحران و توازن قوا بین جنبش و حکومت هنوز در مرحله ای نیست که مستقیماً کل رژیم را نشانه رود و فروپاشی و سقوط ضرورتی آن در میان باشد. بلکه جنبش با استفاده از موقعیت ها و فرصت های علنی و قانونی موجود عمل کرده، پیش می رود و خود را تحکیم می کند، در مقابل، جناح حاکم و قدرتمند حکومتی توان سرکوب همه جانبه و بازدارنده را ندارد و این بدلیل ضعف شدید اقتصادی و کمبود وحدت اراده و انجام ماشین سرکوب آن است. در یک کلام جنبش توده ای در مرحله "مبارزه سنگری" با استفاده از راه کارهای قانونی که مهم ترین آنها "انتخابات" است پیش روی می کند. خط مشی ما در برخورد با این وضعیت یعنی شیوه مبارزه جاری مردم و استفاده آنها از ابزار انتخابات، "روزآمد" نشده و ادامه همان مشی ای است که در غیاب این جنبش فعال، داشتیم و همه نمایش های انتخاباتی را تحریم می کردیم. اگر چه ماهیت ابزارها و راه کارهای قانونی موجود هیچ تغییری نکرده و همه آنها از جمله انتخابات ضد دموکراتیک است، اما اینهمه مانع از آن نیست که جنبش قوی توده ای در پیش روی خود از همین ابزارها برای جلوگیری از جناح حاکم و عقب راندن آن استفاده نکند. و بنابراین ضروری است که ما هم مشی خود را در پرتو این تحولات بررسی و "روزآمد" کنیم. معیار اصلی قضاوت در این مورد آن است که معین کنیم که آیا جنبش موجود در استفاده از این موقعیت ها و انتخابات ها توانسته راه خود را در مبارزه علیه رژیم بگشاید و امکان های جدیدی برای تحکیم خود و امر سازمانیابی و آگاهی، که نیاز

به فضای آزادی و مبادله دارد، فراهم آورد یا نه. اگر امکان های جنبش و فضای آن گسترده شده باشد، نشانه قابل قبول بودن استفاده از آن راه کارهاست. جنبش موجود در مبارزه خود بطور مشخص، جناح محافظه کار فقهای حاکم را که ستون فقرات ولایت فقیه هستند، نشانه می رود و در فعالیت های قانونی خاتمی و جناح او را سپر می کند. به نظر من در مجموع جنبش موجود در مسیری که می رود دستاوردهای بزرگی داشته و نه تنها ضعیف نشده بلکه به امکان های خود افزوده است، حال و روز کنونی وزارت اطلاعات دستاورد این جنبش است. اگر نگوئیم بی سابقه، ولی مسلماً سابقه چندانی در دنیا وجود ندارد که دولتی مستبد به نقش تروریستی و جنایتکارانه دستگاه اطلاعاتی خود اعتراف کند، معمولاً این گونه فاش گوئیها در بعد از سقوط یک حکومت مستبد و یا در روزهای فروپاشی آن بزبان آمده. چه چیز باعث این پدیده در ایران شده، گیرم که نقش خاتمی در دعوی حریف و ترسی که داشت که پنجه خونین وزارت اطلاعات گلوی خود او و یارانش را بگیرد در این مورد موثر بود، اما همین موقعیت خاتمی از کجا پیدا شد و او نیروی خود را که از پس چنین کار بزرگی بر آید از کجا آورد؟ عناصر گرانبانی از نویسندگان شهید شدند، اما نویسندگان بالاخره موفق شدند که بدون گردن گذاشتن به امر و نهی حکومت اولین جلسه کانون خود را بر پا کنند. که حادثه کوچکی نیست. این فضا و امکان از کجا آمد؟ می توان در تبلیغات خیلی حرفها زد اما اگر بخواهیم برای یک مبارزه جدی در یک گفتگوی جدی با مردم به نشینیم، به نظرم در اثبات درستی روش بایکوت ها ما در مقابل روش استفاده آنها از امکان های قانونی موجود، کم خواهیم آورد. و نتیجه ای جز بی اثر شدن در جریان نخواهیم داشت.

در برابر این گونه استدلالها، پاره ای از رفقا دلایلی برای ادامه مشی تاکتونی تحریم می آورند که پاسخ می طلبد.

پاره ای از متوهم شدن مردم به خاتمی و تقویت او و از آن طریق حفظ نظام جمهوری اسلامی نگران اند. واقعیت مسلم آن است که خاتمی با موضع ارتجاعی اش در دفاع از ولایت فقیه، با مطالبات آزادیخواهانه مردم منطبق نیست و نباید مبارزه مردم برای رهایی، به کیسه او ریخته شود. نگرانی از چنین وضعی به لحاظ منطقی بجاست. این موضوع نه فقط در مورد خاتمی صدق می کند بلکه این نگرانی برای قدرت گیری هر فرد و گروه از اپوزیسیون بر فراز سر مردم هم صادق است. در صحنه سیاسی ایران، اغلب نیروهای سیاسی شکل گرفته و فعال در پی رهبری کردن "یک سویه" مردم و در آوردن آنها به مشابه پیروان حکومت دسته و حزب خود هستند. شمار نیروهایی که واقعاً در پی خود حکومتی مردم باشند چندان نیست، اغلب می خواهند بر مردم حکومت کنند و به خیال خود آنها را به رهایی به رسانند. سلطنت پهلوی، ولایت خامنه ای، رهبری رجوی و سرکردگی منصور حکمت، همه اگر چه یکسان نیستند اما یک آیشخور دارند. بی شک هر کس بدنبال خود حکومتی مردم است با تمام این اشکال سر مخالفت دارد و هر موضع سیاسی و برنامه حکومتی را به نسبت دوری و نزدیکی با خود حکومتی مردم می سنجد و با مردم در میان می گذارد.

راه مبارزه با توهم، چشم پوشیدن از امکان ها و موقعیت هایی که فضای گسترده تر برای سازمانیابی و آگاهی مردم به وجود می آورد نیست. آن هم در شرایطی که خود مردم از این موقعیت ها بهره را برده و فضا را می سازند. می توان و باید در این مسیر با مردم ماند و در گفتگو با آنها در زمان ها و حالت هایی که خطر لغزش و اشتباه به وجود می آید و مرتجعین قصد بهره برداری دارند، دخالت کرد. بایکوت کردن استفاده از انتخابات وقتی مردم آماده کار دیگری نباشند ممکن است به انفعال برسد و نه فعال تر شدن. خصوصاً که کار در مورد ولایت فقیه از افشاگری گذشته و مردم می خواهند با مبارزه در حد توان و وضع خود آن را به عقب به رانند. در عین حال نشانه های زیادی می توان سراغ کرد که زمینه زیادی

بولتن مباحثات کنگره ضمیمه راه کارگر

برای متوهم شدن به خاتمی موجود نیست و مردم نسبتاً هشیارانه عمل می‌کنند.

بخشی از رفقا، از جمله رفیق آهنگر در مباحث کنگره سوم، عنوان می‌کنند که می‌باید با بخش "پیش‌رو" جمعیت که در انتخابات شرکت نکرده باقی ماند و با آنها حرکت کرد. به عبارت روشن آنها معتقدند که در هیچ دوره‌ای نباید از ابزار انتخابات در جمهوری اسلامی استفاده کرد. و به این سؤال پاسخی ندارند که اگر انتخابات بتواند راه پیش روی جنبش را کمی هموار و فضای حرکتی آن را باز کند، چنانکه تاکنون کرده است، چرا نباید از آن استفاده کرد، توجه کنیم که بخش پیشرو جمعیت به صرف داشتن هدف و برنامه پیش‌رو لزوماً دارای تاکتیک درست‌تر نیست و نمی‌تواند در حوزه تاکتیک توده‌ای و حرکت مرحله‌ای صاحب حق باشد. از این رفقا باید پرسید اگر مثلاً درصدی که در انتخابات شوراها در تهران شرکت کردند به تحریمی‌ها می‌پیوستند، به نفع جناح حاکم در جلوگیری از پیش‌روی جنبش بود یا به ضرر آن؟ و یا بر عکس اگر آن درصدی هم که شرکت نکردند به شرکت‌کنندگان می‌پیوستند جناح حاکم سرکوبگر را پیش‌تر به عقب می‌راندند یا نه؟ جنبش دیگر در مرحله افشاگری و یا "نه گفتن" صرف نیست، بلکه در حال مبارزه برای عقب‌راندن حاکمان سرکوبگر و گرفتن سنگ‌های جدید است و در چنین وضعی نیاز به بخش‌های وسیع‌تری است که با عمل فعال آنرا یاری کنند. دلیل دیگری که بر ادامه تحریم انتخابات آورده می‌شود آنست که: چون هیچ امکانی برای نیروهای مخالف حکومت جهت شرکت در انتخابات موجود نیست و انتخابات غیر دمکراتیک است و نمی‌توان برنامه‌های آلترناتیو را ارائه کرد، پس شرکت در آن جایز نیست، چنین استدلالی هنگامی به جاست که هدف از شرکت در انتخابات استفاده از ابزار پارلمانی برای پیش‌بردن یک برنامه اصلاحی باشد، حال آنکه آنچه که در لحظه کنونی مورد نظر است استفاده از این ابزار برای جلوگیری از حرکت جناح حاکم و عقب‌راندن آن و در نتیجه باز کردن فضای بیشتر برای تنفس هوای آزادی و بهره‌گیری از آن توسط مردم جهت متشکل شدن و محکم کردن جای پای برای پیش‌روی است. اگر ضدهمکراتیک‌ترین انتخابات، همانند همه انتخابات جمهوری اسلامی، چنین امکانی را فراهم آورد، معلوم نیست که چرا مردم نباید از آن بهره‌گیرند. مردم از انتخابات به عنوان راه‌کار موجود و ممکن برای مبارزه و پیش‌روی استفاده کرده و می‌کنند و معیار اصلی برای قضاوت در باره آن همان پیش‌روی جنبش است و نه چیز دیگر.

بد-وضع چپ و جنبش کارگری در درون جنبش عمومی؛ همانطور که آمد جنبش طبقه کارگر و چپ جایگاه واقعی خود، به نسبت توان و ظرفیت بالقوه‌اش، را در جنبش عمومی نیافته است. و این مسئله برای ما حیاتی است. نه فقط برای مبارزه علیه سرمایه‌داری این مسئله‌ای کلیدی است. بلکه بدون این نقش، جایگاه مردم مزد و حقوق‌بگیر، آزادیهای سیاسی و دمکراسی نه پایدار می‌ماند و نه پیگیر و عمیق می‌شود. بدلائل متعدد، جنبش مزد و حقوق‌بگیران در حال حاضر بیشتر اقتصادی و تدافعی است. پیوند آن با مبارزه سیاسی موجود، از وظائف اصلی و بهتر بگوییم اصلی‌ترین وظیفه نیروهای سازمان یافته چپ و هوادار سوسیالیسم است. اما این بار سنگین در شرائط کنونی به منزل نمی‌رسد مگر آنکه همه هواداران سوسیالیسم زیر آنرا بگیرند. و این یعنی همان پروژه "حالا قدیمی شده" ما یعنی اتحاد همه هواداران سوسیالیسم با هر مشرب و مسلک و برنامه، برای بلند کردن و حرکت دادن این بار. ما راه دیگری نمی‌شناسیم و دیگران هم چیزی در این باره نگفته‌اند. اگر چه این پروژه صدمه‌هایی خورده، که خود ما در این باره بی‌تقصیر نیستیم، اما بهر حال از اصل نیافتاده و هر چه می‌گذرد ضرورتشان بیشتر نمایان می‌شود. پس باید پیگیری شود و این

مسئله عاجل ماست. در این مورد یک نکته هنوز ناروشن است و آن اینکه از ابتدای این پروژه ما بر این نظر بودیم که برای راه افتادن آن همان مصالح موجود (وقدیمی) چپ، یعنی همه نیروها و عناصر چپ، شکل گرفته و فعال، به کار می‌روند و گرد می‌آیند و بنا را می‌سازند. ما با برخی از این نیروها وارد جریانی شدید (اتحاد چپ کارگری) که بعضاً به ضد خود تبدیل شد و بعضاً مانع راه افتادن ریل‌های دیگر شد. بهرحال تکلیف با این گونه نیروها تا حدی روشن شده و می‌دانیم چه می‌کنیم. اما هنوز تکلیف نیروهایی که مورد نظر بودند و به عنوان وزن اصلی هم تلقی می‌شدند مانند حزب کمونیست ایران و یا به نوع دیگری نیروهای مذهبی هوادار سوسیالیسم و همینطور عناصر و نیروهای دیگر که چپ و هوادار سوسیالیسم‌اند، روشن نشده و ما بالاخره نمی‌دانیم آنها چه می‌کنند و حرف حسابشان در این باره چیست و چه می‌گویند؟ دست آخر باید روشن شود که این نظر که مصالح موجود چپ به کار می‌افتد و بار را بر می‌دارد، عملی است و یا آنکه باید از آن دل کند و یا حداقل برای یک دوره از خیر آن گذشت و به نسل تازه در داخل کشور، مستقیماً به نوعی رو آورد. من با همین نوشته این گونه نیروها را که مسئولیتی در برابر این بار سنگین حس می‌کنند، به ویژه حزب کمونیست ایران را مخاطب گرفته و با صراحت و تاکید از آنها سؤال می‌کنم که: رفقا در برابر مسئله جمع شدن هواداران سوسیالیسم برای راه انداختن جنبش سیاسی طبقاتی مردم مزد و حقوق‌بگیر چه می‌گویند و چه می‌کنید؟ گیرم پروژه اتحاد هواداران سوسیالیسم اشتباه و نامربوط باشد خوب شما چه می‌گویند، چه کنیم؟ زمان لیت و لعل و این دست و آن دست کردن نیست، بطور مستقیم به خود مسئله باید پرداخت و هیچ عذر و بهانه و توجیه‌ای برای حاشیه رفتن کار ساز نیست. البته اقدام‌های اخیر مانند کمیته مشترک اقدام و غیره جایی دارد ولی پاسخگویی مسئله اصلی نیست. و زمان بیش از آن تنگ، است که غفلت شود. زمان آن است که با پیگیری تمام دست به کار شویم و این بحث را به سر انجام برسانیم.

۹۹ مه

پافوست:

- ۱- نگاه کنید به گفت‌وگو با دکتر سعید حجازیان. دو هفته نامه عصر ما ۲۴ آبان ۷۷ تحت عنوان "ساختار حاکمیت در ایران ویژگیهای نظام سیاسی و آسیب‌شناسی دولت"
- ۲- این طیف عناصر زیاد غیرعلنی دارد که در دستگاهها و بخش‌های مختلف و از جمله دانشگاهها و محافل علمی فعال‌اند. مثلاً دکتر رضا داوری که بخشهای فلسفه در دانشگاهها و ارگانهای حکومتی زیر کنترل خود گرفته است همکار نزدیک (عضو شورای تحریریه) ماهنامه صبح است.
- ۳- نگاه کنید به دین و دنیا گفتگوی ماهنامه صبح دی ماه ۷۷ با حجت‌الاسلام مهدی هادی
- ۴- به عنوان مثال اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها (در عنوان کردن بسیاری شعارها که بعداً دیگران آنرا ادامه می‌دهند بارز است).

171111

بگذار طبقات حاکم در برابر یک انقلاب کمونیستی برخورد ببلرزند.
پرولترها در این انقلاب چیزی جز زنجیرهایشان را از دست نخواهند داد.
آنها جهانی برای فتح کردن دارند.
پرولترهای همه کشورها، متحد شوید!

MICRO
M
www.iran-archive.com
SER
ISUPHYSICAL
REPUBLIC